



افغانستان از تحت الحمایگی تا استقلال کامل

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
(سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل)

2025



اهداء

به بزرگمرد افغان شاه امان الله غازی
قهرمان استرداد استقلال کامل افغانستان
و همه شهدای گلگون کفن کشور که در این راه جانهای
خود را فدا کردند
یاد شان برای همیشه گرامی و روح شان شاد بادا!

نام کتاب: افغانستان از تحت الحمایگی تا استقلال کامل

نویسنده: داکتر سید عبداللہ کاظم

سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

سال نشر: ماه میزان 1404 ش (نوامبر 2025م)

حق چاپ این کتاب برای نویسنده محفوظ میباشد و هیچ شخص
یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق چاپ مجدد و یا قسمتی
از آنرا ندارد.

آدرس ایمیل نویسنده: drkazemsa@yahoo.com

فهرست مندرجات

پیشگفتار

بخش اول

سیاست استعماری انگلیس در افغانستان

فصل اول

موقعیت استراتژیک افغانستان در "بازی بزرگ"

بین روس و انگلیس.....11

فصل دوم

دو تهاجم نظامی انگلیس به افغانستان

تهاجم اول - 1838 - 1841م18

تهاجم دوم - 1878 - 1880م25

بخش دوم

افغانستان و معضله "تحت الحمایگی"

توضیح چند اصطلاح حقوقی و سیاسی.....34

حاکمیت انگلیس بر سیاست خارجی افغانستان.....37

فصل سوم

امیر محمد یعقوب خان و امضای معاهده "گندمک"

سرآغاز "تحت الحمایگی"

امضای معاهده با تحمیل فشار انگلیس بر امیر.....44

متن مکمل معاهده "گندمک".....46

قتل کیوناری و عواقب آن.....50

نمونه هایی از استبداد قوای مهاجم در کابل.....51

فصل چهارم

امیر عبدالرحمن خان و قبول تحت الحمایگی

- چگونه امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید؟.....59
نگاهی به برنامه های امیر عبدالرحمن خان.....63
روابط امیر با انگلیسها در چهارچوب تحت الحمایگی.....68
آیا امیر از موجودیت تحت الحمایگی راضی بود؟.....74

فصل پنجم

امیر حبیب الله خان سراج الملة والدين

- و معضلة تحت الحمایگی.....78
تحولات عمده در جریان سلطنت امیر حبیب الله خان.....79
مخالفت امیر با حکمیت مکماهون در موضوع سیستان.....81
فشارهای وارده و تعهد امیر به قبول "تحت الحمایگی".....85
موافقتنامه 1907 بین انگلیس و روس.....91
سفر هیئت نیدرمایر - هنتیک به افغانستان.....97
تسوید یک موافقتنامه تاکتیکی با آلمانها.....102
اعلام رسمی بیطرفی افغانستان در جنگ.....109
هدف نشر مقالات استقلال طلبی در سراج الاخبار.....110
امیدواری امیر مبنی بر شناسائی استقلال کامل کشور
بعد از ختم جنگ.....112
متن مکمل آخرین نامه امیر به لاردر چلمسفورد.....117

فصل ششم

- قتل امیر حبیب الله خان - یک رویداد مرموز.....123
چگونگی قتل امیر از قول فیض محمد کاتب.....124
انگیزه ها و عوامل قتل امیر.....127
قاتل امیر: یک ایجنت انگلیس!.....129
چرا انگلیس ها در صدد قتل امیر برآمدند؟.....136
نقش شخصیت های درباری مظنون در قتل امیر.....142
نقل یک نامه مهم تاریخی.....157

فصل هفتم

- 160..... ظهور دو پادشاه در کشور برای شش روز.....
- 161..... اعلام سلطنت امیر نصر الله خان در جلال آباد.....
- 168..... نامه امیر نصر الله خان به شهزاده امان الله خان.....
- 170..... عکس العمل شهزاده امان الله خان پس از مطالعه نامه.....
- 171..... امیر نصر الله خان چشم براه احوالات از کابل.....
- 172..... متن کامل نامه مردم کابل به امر امیر امان الله خان.....
- 174..... نقل اشتهار امیر امان الله خان.....
- 178..... امیر نصر الله خان تصمیم به استعفی گرفت، اما.....
- قیام عساکر و زندانی ساختن تعدادی از
- 180..... منسوبین خاندان سپهسالار محمد نادر خان.....
- 181..... بیعت نامه نصر الله خان به امیر امان الله خان.....
- 183..... بیعت نامه دوبرادر بزرگ به امیر امان الله خان.....
- 184..... انتقال محبوسین به کابل و پایان امارت نصر الله خان.....

بخش سوم

شاه امان الله غازی و استرداد استقلال کامل افغانستان

فصل هشتم

- 185..... شاه جدید و مقدمات اعلام جهاد.....
- 190..... تدویر یک مجلس و نظریایی در مورد اقدامات بعدی.....
- 193..... ارسال نامه عنوانی نائب السلطنه هند برتانوی.....
- 196..... مساعدت شرایط داخلی و خارجی برای اعلام استقلال.....

فصل نهم

- 200..... اعزام قوا به سه جبهه و نتایج آن.....
- 201..... محاذ مشرقی به قوماندانی سپهسالار صالح محمد خان.....
- 206..... محاذ قندهار به قوماندانی عبدالقدوس خان صدراعظم.....
- 209..... محاذ جنوبی به قوماندانی سپهسالار محمدنادر خان.....
- 214..... چگونگی فتح "تل" بوسیله سپهسالار محمدنادر خان؟.....

- 224.....ادامه جنگ و پیشنهاد متارکه از طرف انگلیس
234.....انگیزه های هردو طرف برای متارکه و مصالحه
238.....تبادل نامه ها بین وایسرا و شاه امان الله
238.....مختصرنامه وایسرا به شاه امان الله
240.....جوابیه شاه امان الله به وایسرا

فصل دهم

- 245.....توسل به راه حل سیاسی یک اقدام معقول!
247.....دور اول مذاکرات در راولپندی
254.....دور دوم مذاکرات در مسیوری
258.....دور سوم مذاکرات در کابل

فصل یازدهم

- شناسائی دیپلماتیک استقلال افغانستان
اعزام هیئت "سفارت فوق العاده" به ریاست
263.....محمودلی خان دروازی

- 276.....مختصر پایان کتاب
277.....فهرست مأخذ
282.....آثار دیگر نویسنده کتاب
286.....معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب
-

پیشگفتار

هدف از تدوین این کتاب توضیح واقعیت های تاریخی کشور است، آنهم جهت آگاهی نسلهای جوان امروز و فردا تا با مطالعه آن بتوانند به عمق رویدادهای مهم کشور بخصوص طی دو قرن اخیر پی ببرند و درپرتو آن به قضاوت بپردازند و سیاه را از سفید جدا سازند. با تأسف که دراین بازارمکاره سیاسی بعضی ها میکوشند بجای آنکه درپی روشنگری حقایق تاریخی برآیند، برعکس با ابرازنظرهایی بی اساس و غیرمستند به تحریف تاریخ می پردازند که اینکارنه تنها جفای بزرگ درحق نسل گذشته است، بلکه نسلهای آینده را نیزبه گمراهی می کشاند.

یکی از موضوعات بسیارمهم که موجب نوشتن یک تعداد مقالات و درنهایت تدوین این کتاب شده، همانا بحث بر استرداد استقلال کامل افغانستان بوده است که متأسفانه به نظر بعضی ها: «استرداد استقلال افغانستان افسانه ای بیش نیست، زیرا افغانستان هیچوقت آزادی اش را از دست نداده و همیشه مستقل و دارای سیاست آزاد بوده و با کشورهای دیگرروابط داشته است...جنگ سوم افغان و انگلیس بخاطر استرداداستقلال کشور، بی معنی و غیرضروری بود ونتیجه اش فقط به بازشدن سفارت شوروی در افغانستان و قطع امداد پولی انگلیس به افغانستان انجامید...افغانستان هرگز مستعمره کشور دیگری نبوده، نباید روزی را به نام آزادی تجلیل کرد که به مستعمره بودن کشور و اسارت مردم ما دلالت کند. درعوض می توانیم دیگر روزهای ملی را تجلیل نمائیم. پس چرا این افتخار بی مثال مبارزات مداوم دو قرن اخیر را به پای یک ادعای سیاسی در یک مقطع خاص تاریخ که گویا امیرامان الله خان آزادی

افغانستان را اعلان کرده، نادیده بگیریم و افغانستان را از صفت همیشه آزاد بودن آن محروم قلمداد کنیم»

اینکه افغانستان بعد از تشکیل رسمی در عصر احمد شاه بابا (در سال 1747) هیچگاه به مفهوم کلاسیک مستعمره، مستملکه یا ملحقه کشور دیگر نبود، بلکه برعکس به حیث یک امپراطوری بزرگ در منطقه تبارز کرد که موجب افتخار مردمان این سرزمین بوده است. اما ناگفته نباید گذاشت از وقتی که پای انگلیس در نیم قاره هند باز شد، تدریجاً سیطره آنها رو به گسترش نهاد و بخصوص بطرف غرب قدم بقدیم بسا ولایات شرقی امپراطوری درانی را زیر تسلط خود درآوردند و حتی کوشیدند با دو تهاجم نظامی، نفوذ خود را در افغانستان توسعه دهند، چنانچه قوای برتانوی بین سالهای 1839 - 1842 (تهاجم اول) و بعداً بین سالهای 1878 - 1880 (تهاجم دوم) افغانستان را زیر سلطه خود قرار دادند و با پیش گرفتن سیاست استعماری آنها، کشور موقتاً استقلال خود را از دست داد. با آنکه قوای انگلیس در اثر مقاومت مردمی مجبور به ترک افغانستان شدند، اما با تحمیل شرایط "تحت الحمایگی" توانستند امتیاز انحصار روابط خارجی کشور را بدست آورند.

به این اساس انگلیسها پس از تهاجم دوم، امیر محمد یعقوب خان را مجبور به عقد معاهده گندمک (مورخ 26 می 1879م) ساختند که در ماده سوم آن صریحاً موضوع تحت الحمایگی چنین تذکر رفته است: «امیر افغانستان و ملحقات آن متعهد است که در روابط با حکومت های خارجی پابند مشوره با حکومت برتانیه بوده. با این حکومت عهدی نبندد.....» که به استناد این ماده روابط خارجی کشور مربوط و منوط به انگلیسها گردید، طوریکه باید این روابط به مشوره و استیذان و نیز از طریق آنها صورت میگرفت و امیر حق نداشت با کشورهای خارجی روابط مستقل برقرار کند. این وضع در

طول سلطنت سه امیر از سال 1879 تا 1919 در کشور ادامه یافت. اینجاست که در نتیجه تحت الحمایگی با وجود آزادی در امور داخلی، حق حاکمیت ملی افغانستان در برقراری روابط خارجی با کشورهای دیگر جهان محدود و مربوط به برتانیه شد و بدینوسیله استقلال کامل کشور خدشه دار گردید.

از آنجائیکه موضوع استرداد استقلال کامل یکی از مباحث مهم و پرافتخار تاریخ افغانستان است، کتمان و تحریف آن به هر تعبیر و یا عبارتی که باشد، به مثابه بازی با افتخارات تاریخی کشور پنداشته میشود، لذا روشن ساختن حقایق در این زمینه یک رسالت ملی محسوب میگردد. به همین دلیل هروقتی می شنوم و یا میخوانم که بزعم بعضی ها: «استرداد استقلال افغانستان افسانه ای بیش نیست...جنگ سوم افغان و انگلیس بخاطر استرداد استقلال کشور، بی معنی و غیر ضروری بود...»، قلم برمیدارم و جهت رفع این ادعای نادرست به استناد مآخذ و مدارک معتبر به مقصد بیان حقایق تاریخی به نشر مقالات می پردازم* و از کسانی که مدعی چنین ادعا هستند،

جواب لازم و مستند پیرامون سه سوال ذیل مطالبه میکنم:

سوال اول اینکه: آیا از تحت الحمایگی افغانستان در زمان امیر محمد یعقوب خان، امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان سراج میتوان انکار کرد؟

سوال دوم، آیا در صورت تحت الحمایگی، وقتی کشوری که حق نداشته باشد با یک تعداد کشورهای دیگر جهان بطور مستقل روابط سیاسی برقرار نماید، آیا میتوان ادعا کرد که کشور دارای استقلال کامل است؟

و سوال سوم: چه وقت افغانستان توانست با یک تعداد کشور های جهان بطور مستقل روابط سیاسی برقرار نماید و آن کشورها استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند؟

از آنجائیکه جواب سه سوال فوق با یک قسمت بسیار مهم تاریخ کشور گره خورده است، لازم است برای روشن شدن حقایق به بررسی مستند موضوع پرداخته شود تا هموطنان از حقایق تاریخ کشور آگاهی یابند و از تحریف و سوء تعبیر رویدادهای تاریخی جلوگیری بعمل آید. به همین دلیل با استفاده از فرصت خواستم نوشته های قبلی خویش را با اضافه موضوعات مهم مربوطه به حیث یک کتاب تدوین نمایم و اکنون کمال مسرت دارم که این آرزومندی جامه عمل پوشید و موفق شدم تا کتاب حاضر را به حیث یک مجموعه مستند در دسترس علاقمندان تاریخ کشور و بخصوص نسل جوان قرار دهم. داکتر سید عبدالله کاظم

-
- *سلسله مقالات اختصاصی مربوط به همین موضوع که در مواقع لازم از این قلم در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده اند:
- 1 - "استرداد استقلال کامل افغانستان افسانه نیست!" مورخ 28 سپتمبر 2014
 - 2 - "استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی است" در 10 قسمت از تاریخ 8 تا 25 سپتمبر 2019
 - 3 - "قابل توجه جناب محترم باری جهانی" - در 15 قسمت از تاریخ 13 اپریل تا 15 می 2024
 - 4 - "دوسوال از جناب داکتر نور احمد خالدي در ارتباط با موضوع استقلال کشور" - مورخ 8 سپتمبر 2025
 - 5 - "قابل توجه جناب داکتر نور احمد خالدي و دیگر هم نظران شان" - در 14 قسمت از تاریخ 15 سپتمبر تا 7 اکتوبر 2025
 - 6 - کتاب "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله سراج الملة والدین"، 2020 - این کتاب فعلاً در آرشیف کتابخانه حبیبه - قاموس کبیر افغانستان در دسترس است و اما بار نخست به سلسله مقالات در 22 قسمت سر از تاریخ 11 دسمبر 2016 تا 8 جنوری 2017 در افغان جرمن آنلاین به نشر رسید.

بخش اول

سیاست استعماری انگلیس در افغانستان

فصل اول

موقعیت استراتژیک افغانستان در "بازی بزرگ" بین روس و انگلیس

با تشکیل دولت درانی که از یکطرف در مدت کوتاه حدود امپراتوری آن از مشهد تا دهلی و از بحر هند تا کشمیر گسترش پیدا کرد و ازطرف دیگر در این دوره تدریجاً پای استعمار انگلیس به هند رسید و روسیه تزاری برای تحقق آرزوهای دیرینه به فکر توسعه جوئی بطرف جنوب افتاد و درعین زمان قوای ناپلیون در رقابت با قوای انگلیسی نیز دست به جهان گشائی دراز کرد و چشم طمع به کشورهای آسیائی از جمله هند و ایران دوخت، اوضاع عمومی منطقه تدریجاً رو به مغلق شدن گذاشت.

پس از قتل وزیر فتح خان در سال 1234 ق (1206ش) دوره تسلط برادران بارکزائی در بسیار قسمت های افغانستان آغاز گردید که این دوره بنابر رقابت های جدی بین برادران وزیر فتح خان از یکطرف و موجودیت یک عده شهزادگان خورد و بزرگ سدوزائی ازطرف دیگر، کشور در حال بی سرنوشتی و فاقد یک حکومت مقتدر مرکزی قرار گرفت. دراین وقت که افغانستان بین برادران بارکزائی تقسیم شده بود، هریک خود

را حکمرای مستقل منطقهٔ مربوطه میدانستند؛ چنانکه محمد عظیم خان به عنوان وزیر در کابل؛ پردل خان، شیردل خان، کهنل خان، رحمدل خان و مهردل خان (مسمی به سرداران قندهاری) در قندهار؛ عظامحمدخان، یارمحمدخان، سلطان محمد خان، سعید محمد خان و میرمحمد خان (مسمی به سرداران پشاور) در پشاور؛ نواب جبار خان در کشمیر؛ نواب صمد خان و نواب زمان خان در دیره غازی؛ دوست محمد خان در غزنی که این وضع یک واقعیت تاریخی بوده و حتی بعضی از آنها میکوشیدند تا قدرت خود را زیر نام یک شهزاده سدوزائی اعمال کنند.



برای وضاحت بیشتر موضوع، میخواهم مطالبی را از کتاب "افغانستان در قرن نوزده"- تألیف سیدقاسم رشتیا اقتباس دارم که می نویسد: «زمانیکه چشم داشت روس بطرف هند و اشغال هرات ذریعۀ ایران و فکر نزدیکی شان با زمامداران افغانستان برای انگلیسها واضح گردید، باردیگر به تماس مستقیم با افغانستان فیصله کرده، برنس [الکساندر] را فرستادند و او امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار را برای دوری از ایران

و روس و نزدیکی به سوی انگلیس تشویق کرد. اما چون امیر دوست محمد خان استرداد پشاور و دفع خطر سیک ها را شرط اساسی این اتحاد با انگلیس و انمود ساخت، لارد آکلند که شخص ماجراجو بود، با آنکه در اول حاضر شده بود که نسبت به استرداد پشاور به رنجیت سنگ توصیه کند و توصیه هم نمود، به محض ورود هیئت روس [ویتکوویچ] که به شنیدن خبر ورود وفد انگلیس به کابل، جهت اخذ معلومات و جلوگیری از اتحاد افغانستان با انگلیس به مقابل روس و ایران که مصروف محاصره هرات بودند، جانب کابل حرکت کرد.... [لارد آکلند] تصمیم گرفت که نماینده خود [برنس] را [از کابل به هند] احضار کند و با زمامداران بارکزائی قطع تعلق کرده و از راه قوت مقاصد خود را حاصل دارد.»

رشتیا در ادامه می نویسد: «حقیقت اینست که نقشه لارد آکلند چنان بود تا از راه سند و بلوچستان به قندهار و از آنجا به هرات جهت رفع محاصره آن لشکر بکشد و روی این نظریه ورود هیئت روسی را بهانه قرار داد و با سرداران بارکزائی قطع علایق کرد.» برای اینکار لارد آکلند ویسرای هند به این فکر بود که: «وجود زمامدارانی لازم است که از هر حیث به دولت برتانیه تسلیم محض بوده و هیچ یک نقطه نظر ملی از خود نداشته باشند و آله دست نمایندگان انگلیس به شمار رفته، صرف به نام حکومت کنند، حالانکه زمامدارانی چون امیر دوست محمد خان و برادران او دارای نظریات مستقل از خود بودند.... این چیزهائی بود که ضمن کنفرانس هائی که در پنجاب و کلکته بین مامورین سیاسی انگلیس حین مراجعت هیئت برنس از افغانستان صورت گرفت و بالاخره فیصله شد که یک بار و برای همیشه قوای انگلیس بصورت مستقیم در افغانستان اعزام و به زمامداری خاندان محمد زائی [بارکزائی] خاتمه داده شود و شاه شجاع که درتصرف انگلیس است،

جانشین او گردد و عساکر و مامورین برتانیه در افغانستان بطور دائمی اقامت اختیار کنند و افغانستان تحت کنترل نظامی و سیاسی انگلیس قرار گیرد و هم در اول وهله برای رفع محاصره هرات لشکر بزرگ از راه قندهار به طرف هرات سوق داده شود تا ایران را از محاصره آن شهر منصرف سازد.» (رشتیا... مأخذ بالا صفحه 93 و 95)

در نقشه ذیل دیده میشود که چگونه قدم بقدم روسها بطرف جنوب به اشغال سرزمین های آسیای میانه پرداختند و انگلیسها برعکس سلطه خود را در ساحات شمالی و غربی هند پخش کردند و قسمت های عمده امپراتوری درانی را تحت اشغال خود درآوردند. بدینوسیله سرزمین افغانستان از سه طرف یعنی روسیه، انگلیس و نیز قسمی ایران تحت فشار قرار گرفت.



رشتیا می افزاید: «بعد از کنفرانس "وین" دولت برتانیه تصمیم اتخاذ کرده بود برای مقابله با پیشرفت آینده و احتمالی روس در جنوب آسیا، مواقع خود را از رود سند... تا هندو کش پیش

ببرد و بلکه تارود آمو نفوذ خویش را توسعه دهد و لشکر کشی بر افغانستان روی همین نظریه شروع شد و دلایل اینکه سرداران محمدزائی مخالف انگلیس بودند و یا اینکه با ایران و روس داخل تحریکات شده میخواستند به هند حمله کنند، محض یک بهانه بوده و الا نه ایران و نه روس قدرت حمله برهند را در آن موقع داشتند و حتی اشغال هرات و حفظ آن هم از توان شان خارج بود، چنانچه انگلیس با یک مانور نظامی در خلیج فارس، شاه ایران و دولت روس را از تعقیب نقشه اشغال هرات منصرف ساخت.»

رشتیا تصریح میکند که: «نقشه لارد آکلند در حقیقت عبارت از یک ماجراجوئی تازه و پیشرفت تا جبال هندوکش و اشغال نظامی تمام افغانستان بوده است، نه دفع کدام خطر فوری و یا ایفای کدام تعهد با زمامداران محلی.... چنانچه این حقیقت از قرارداد مابعد که حین اشغال قندهار از طرف مکناتن بر شاه شجاع تحمیل شد، خوبتر واضح میگردد، زیرا در آن وقت انگلیسها توقف دائمی عسکر خود را در افغانستان بالای شاه شجاع قبولاندند و زمانیکه کابل اشغال شد، نیز از آن صرف نظر نکردند، بلکه در این نظر مُصر تر شدند.» (رشتیا، سید قاسم: مأخذ فوق، صفحه 98 - 99)

روسها بین سالهای 1864 تا 1868 قوای خود را بطرف جنوب گسترش دادند، چنانچه در نقشه فوق دیده میشود: در سال 1865 تاشکند، سال بعد خجند و قوقند و در سال 1867 بخارا و در ادامه ساحات نائب السلطنه گی ترکستان را استیلا کردند و متعاقباً در سال 1868 به تسخیر کامل بخارا دست یافتند. طی همین مدت افغانستان نیز دچار هرج و مرج بود و در عین زمان پیشرفت روسیه بطرف جنوب دو نظر را در لندن بار آورد: بعضی آنرا قابل اندیشه نمی دانستند و اما تعدادی دیگر سخت طرفدار اقدامات جدی انگلیس در منطقه بودند. در آنوقت

دیزرائیلی از حزب محافظه کار صدراعظم برتانیه بود و کمتر توجه به این موضوع مبذول کرد، اما وقتی گلبدستون از حزب لیبرال بقدرت رسید، اوضاع تغییر کرد و لندن به نائب السلطنه هند لارڈ مایو هدایت داد تا با امیر شیر علی خان به تماس شده و با او از ناحیه مالی و تهیه سلاح کمک کند و امیر را به هند دعوت نماید. طی این سفر که در سال 1869 در "امباله" صورت گرفت، یکی از موضوعات مهم درخواست طرف هند همانا اعزام سه نفر نماینده انگلیسی یکی در کابل و دیگری در قندهار و سومی در هرات بود که برای اجرای معاملات ذات البینی و اخذ معلومات نسبت به رفتار روسها تعیین میگردید؛ البته امیر با این پیشنهاد سخت مخالف بود و آنرا وسیله مداخله در امور داخلی افغانستان می شمرد. انگلیس ها در بدل کمک مالی میخواستند با تضمین عدم مداخله در امور داخلی امتیازی را بدست آورند که امیر تعهد کند در امور روابط خارجی بدون مشوره با برتانیه اقدام نکند، به عبارت دیگر قبول یک نوع تحت حمایتی که امیر آنرا نپذیرفت. همین موضوع موجب شد تا مناسبات امیر با انگلیس ها بیشتر از پیش رو به سردی گراید، تا آنکه این مأمول بعد از وفات امیر و در زمان سلطنت پسرش محمد یعقوب خان با امضای قرارداد گندمک در سال 1879 برآورده شد.

نکته بسیار مهم در گرم و سرد شدن روابط و رقابت ها میان روسیه و انگلیس در اواخر قرن 19 و سالهای اول قرن 20 بیشتر به بازی "موش و پشک" شباهت داشت به این زعم که روسها میخواستند با پیشرفت بطرف جنوب، انگلیسها را مجبور سازند تا قوای نظامی خود به منظور حفظ هندوستان افزایش دهند و در حال آماده باش نگهدارند تا بدانوسیله از قدرت شان در نقاط دیگر کاسته شود. با این ترتیب به محض اینکه اوضاع در سایر نقاط آشفته می شد و تحریکات افزایش می

یافت، مخالفت‌ها و کشیدگی‌ها در ایران و افغانستان بین روس و انگلیس بیشتر می‌شد و برعکس هنگامیکه مصالحه بین‌شان برقرار می‌گردید، رقابت در آسیای مرکزی کمتر می‌گردید و از مرحله فعال و آشکار بصورت پنهانی و زیر زمینی درمی‌آمد. چنانچه روس‌ها با این تاکتیک توانستند در سال 1881 خیوه، در سال 1884 مرو و در همان سال پنجاه اشغال کنند و آن قسمت خاک افغانستان به تصرف خویش درآورند. این موضوع روابط بین انگلیس و روس را بار دیگر پرتشنج ساخت و بالاخره به موافقه امیر عبدالرحمن خان پنجاه به روس‌ها و دهنة ذوالفقار به افغانها تعلق گرفت. در سال 1895 باز هم روس‌ها ساحات شمال پامیر را اشغال کردند، تا آنکه بین روس و انگلیس موافقه شد برای جلوگیری از سرحد مشترک ساحه کوهستانی مشهور به دهلیز واخان را به افغانستان واگذار شوند.

این وضع باز هم ادامه یافت و انگلیس‌ها نگران نفوذ روسیه از طریق ایران به هرات بودند؛ تا آنکه در سال 1905 با حکمیت مکماهون (انگلیسی) سرحد بین ایران و افغانستان و همچنان معضله تغییر مسیر دریای هلمند در انتهای سرحد بطور یک جانبه از طرف انگلیس تعیین شد و امیر حبیب الله خان در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفت و زیر فشار انگلیس مجبور به قبول آن شد.

در چنین فضای بی اعتمادی بالاخره امضای موافقتنامه 1907 بین روس و انگلیس در مورد ایران و افغانستان توانست این بازی دوامدار را تاحدی پایان دهد و آنها با امضای دو موافقتنامه جداگانه در بین خود و بدون اطلاع طرفهای مطرح یک نوع آرامش نسبی را در بین خود برقرار نمایند. (شرح مزید در فصل پنجم این کتاب)

فصل دوم

دو تهاجم نظامی انگلیس به افغانستان

تهاجم اول - 1838 - 1841م (1217 - 1220ش):

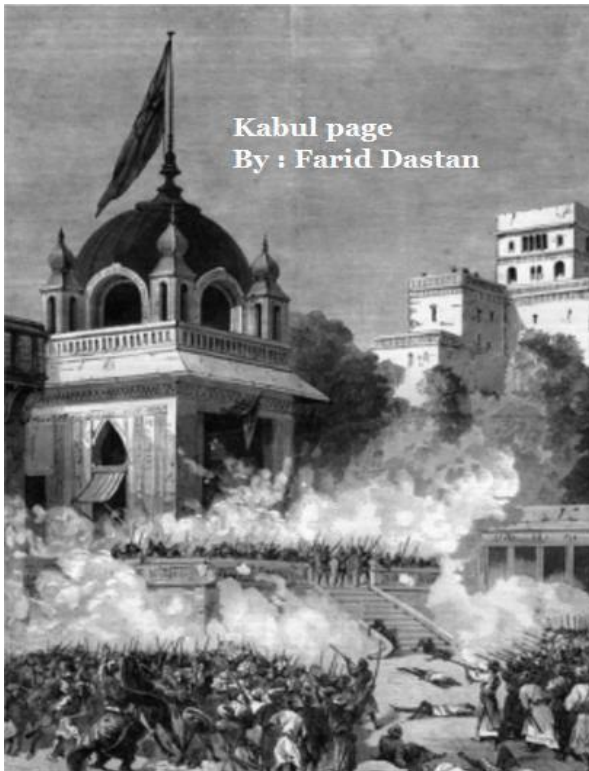
انگلیسها برطبق سیاست "پیشرفت بسوی غرب" (فارورد پالیسی) میخواستند قبل ازآنکه قوای دولت روس درآسیای مرکزی تا دریای آمو برسند، نفوذ خود را تا سواحل آمو گسترش دهند. با این هدف گورنر جنرال انگلیس درهندوستان لارڈ آکلند بتاريخ اول اکتوبر 1838م (1254 ق - 1217ش) قشون بزرگ و مجهز خود را که بالغ بر 54 هزار عسکر، 12 هزار عمه و 30 هزار حیوان باربر بود. به همراهی شاه شجاع و پسرش از راه قندهار، غزنی به کابل گسیل کرد.

بعد ازآنکه قوای انگلیس سلطه خود را درنقاط مختلف افغانستان گسترش داد، وضع و رفتار آنها تغییر نمود؛ دیگر انگلیس های دوست نی، بلکه آنها زمامدار اصلی و حاکم نظامی افغانستان شدند. غبار دراین زمینه می نویسد: «شاه شجاع بتدریج به موقفی کشانیده شد که ازحرم ویا اطاق نشیمن خود بیرون نمیشد عمارت شاه و اطاق دربار اوتوسط افسر و عسکرانگلیس محافظه میگردید. هیچ افغان بدون اجازه صاحب منصب انگلیس حق دیدن شاه را نداشت.... شاه با 850 نفر زن و مرد و اطفال خاندان خود در ارگ بالاحصار از طرف پنج هزار عسکر انگلیسی حفاظت میشد و گارد شاهی خود او رسماً یک

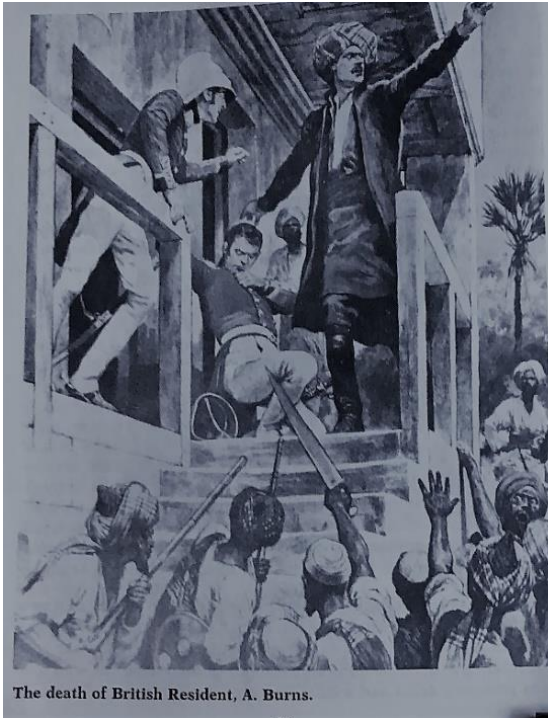
قطعه نهصد نفری متشکل از مردمان هندی بودند. شاه شجاع باری به مکناتن یادآوری کرد که افغانستان مأمون است و من پادشاهستم، لذا ضرورت برای قشون انگلیس درکشوردیده نمیشود. مکناتن جواب داد که تا خطر امیر دوست محمد خان باقیست، موجودیت قشون انگلیس در افغانستان حتمی است..... انگلیسها نه تنها شاه را بالقوه در دست داشتند، بلکه از لحاظ سیاست او را نیز محتاج به خود و در، عین حال زیر تهدید نگهمیداشتند، زیرا تمام اوامر که بر ضد منافع مملکت و مردم و روسای متنفذ صادر میشد، همه بنام شاه بود، بنابراین همه دشمن او گردیده بودند. از طرف دیگر انگلیسها رقبای شاه را علی الرغم تمایل او، نافذ و مقتدرتر نگهمیداشتند..... انگلیس ها به تدریج رجال ملی و صادق را از شاه و امور دولت بیگانه و دور کردند و اشخاص فرومایه و خاین به وطن را میدان دادند.... آنها در رفتار خود با عامه مردم نیز سیاست تخویف را پیروی کرده در حق شان مجازات، حبس، مصادره، تبعید و ضرب روا میداشتند». (غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، صفحه 534 و 535)

«علاوتاً پس از گذشت یک سال از اقامت قوای انگلیس در کابل، انگلیسها فکر کردند که دیگر به لشکر زیاد ضرورت نیست، لذا یک قسمت قوای خود را دوباره به هند اعزام داشتند و به فکر باقی ماندن برای مدت طولانی، افسران انگلیس عائله خود را نیز به کابل خواستند و آنها طوری در شهر و بازار ظاهر می شدند که گوئی کابل نیز مثل دهلی است، درحالیکه چنین نبود و مردمان کابل هنوز با تمدن تازه وارد مختلط هندی - انگلیسی آشنا نبودند و مخالفت با قوای متجاوز، فوراً به مخالفت با تمدن غربی منتج شد که افغانها آنرا مایه "فتنه و فساد" تعبیر کردند. همچنان احساس مردم کابل مبنی بر اینکه انگلیس ها خیال اقامت دائمی را در سر دارند، مردم را ناراحت می ساخت

و در عین زمان موجودیت قوای بزرگ موجب قلت مواد خوراکه در بازارهای کابل شده منتج به بلند رفتن سریع قیمت ها و کمبود مواد در بازارها گردید و زندگی مردم را در مضیقه قرار داد. گذشته از آن مشاهده اطاعت بی چون و چرای شاه شجاع از انگلیسها و ظلم و تعدی و بی اعتنائی و غرور قوای مهاجم انگلیسی در مقابل مردمان مغرور کابل همه عواملی بودند که در ظرف یکی دو سال اول تسلط انگلیسها در کابل احساسات ضد انگلیسی مردم را تدریجاً تحریک میکرد.»



حالات فوق یک تعداد سران ملی افغان را در کابل با گذشت هر روز بیشتر از پیش ناراضی از اوضاع می ساخت و زمینه های قیام را فراهم میکرد که سلسله آن تنها منحصر به کابل نماند، بلکه بزودی افغانستان شمول گردید و موجب قیامهای بزرگ در سراسر کشور شد که البته شاه شجاع نیز با درک اوضاع بطور خفیه مردم را به قیام تشویق میکرد.



حمله بر نمایندگی انگلیس در بالاحصار و کشته شدن الکساندر برنس و عده ای دیگر توسط مجاهدین کابل

قیامهای مردمی با برافراشتن علم جهاد علیه انگلیس ها روز بروز بیشتر میشد. تا آنکه قیام معروف کابل صورت گرفت که برزودوم نوامبر 1841 که مصادف بروز 17 رمضان مبارک سال 1257 ق (1220ش) بود، منجر به کشته شدن الکساندر برنس Alexander Burns و تعداد دیگر انگلیسها و فرار مکناتن McNaughten (نماینده فوق العاده انگلیس) از بالا حصار به قشله عسکری انگلیس در کابل قریب محل "بی بی مهرو" شد. (برای شرح مزید دیده شود: غبار.....، صفحه 548 تا 550)

رویداد بس مهم دیگر بتاریخ 11 دسمبر 1841 حین مذاکراتیکه بین وزیر محمد اکبر خان و مکناتن در قشله بی بی مهرو رخ داد، کشته شدن مکناتن بوسیله فیر تفنگچه وزیر محمد اکبر خان بود که در نتیجه آن توأم با فشار قوای ملی در محلات مختلف دیگر، انگلیس ها بر طبق یک توافقنامه با غازیان افغان تعهد کردند که قوای خود را از کابل بیرون کنند.

روزهای برآمدن قوای انگلیسی از کابل روز خوش و روز غلبه آزادی بر استعمار بود و غازیان و اهالی شش گروهی و ساکنان دهات دورتر از آن مانند عید ملی از این رویداد تاریخی استقبال کردند و همه برای دیدن منظر خروج قوای دشمن به تعداد بیش از ده هزار زن و مرد و طفل به تماشای آنها در دو طرف خط السیر آنها برآمده و از این وضع دشمن بر خود می بالیدند.

شاه شجاع در قصر بالا حصار منتظر وقایع بعدی بود. دو ماه گذشت و هر روز فشار بر شاه شجاع از طرف سرداران بارکزائی و عده دیگر مجاهدین زیاد می شد تا شاه شجاع سلطنت را بگذارد و بطرف جلال آباد برود. تا آنکه شاه شجاع تصمیم خروج از بالا حصار را گرفت و حینیکه میخواست با عده ای از سربازان خود کابل را ترک کند، در دامنه های سیاه سنگ

شب را گذرانید و هنگامیکه صبح آماده حرکت بود، بوسیله پسر نواب محمد زمان خان بتاريخ 5 اپریل 1842 م به قتل رسید و پسر او بنام فتح جنگ که در بالا حصار هنوز هم به نیابت پدر قرار داشت، بعد از کشته شدن پدر به سلطنت رسید و اما دیر دوام نکرد و در این گیر و دار آوازه برگشت امیر دوست محمد خان از بخارا همه را منتظر ورود او ساخت.



با آنکه برطبق عهدنامه مورخ اول جنوری 1842 باید تمام قوای انگلیسی بصورت فوری افغانستان را ترک میکردند، ولی آنها به این تعهد خود وفا نکرده و هنوز هم قوای انگلیسی تحت قیادت جنرال نات Nath در قندهار و جنرال سیل در جلال آباد موجود بودند و علاوه بر آن قوای 20 هزار نفری دیگر انگلیس به سرکردگی جنرال پالک Pollak از پشاور به جلال آباد

رسید. در عین زمان انگلیسها که از ادامه بقایای سلاله سدوزانی ناامید شده بودند، به فکر آزاد ساختن امیردوست محمدخان و برگردانیدن او به سلطنت افتادند و نیز از شکست ذلت بار خود در کابل میخواستند انتقام بگیرند. از امیردوست محمد خان خواستند تا با ارسال نشانی (عینک و قطی تصور) به وزیر محمد اکبرخان از او بخواهد تا در برابر قوای تازه وارد انگلیسی (جنرال پالک) عازم کابل مقاومت جدی نکرده و به نحوی خود را عقب بکشد، تا زمینه خروج مجدد او به سلطنت مهیا گردد.

در این موقع "فتح جنگ" - پسر شاه شجاع که خود را در بالا حصار جانشین پدر ساخته بود، با تغییر لباس از آنجا فرار کرده و در جلال آباد خود را نزد قوای جنرال پالک و جنرال سیل رسانیده بود، همراه با قوای مذکور بطرف کابل روانه گردید. وزیر اکبر خان چاره ای ندید، جز اطاعت امر پدر و به تدریج خود را عقب کشید تا آنکه بطرف شمال رفت و قوای پالک و سیل توانستند بدون مقاومت جدی بتاريخ 18 شعبان 1257 (25 سنبله 1221 ش - 16 سپتمبر 1842 م) شهر کابل را اشغال نمایند. اگرچه آنها "فتح جنگ" پسر شاه شجاع را ظاهراً بار دیگر به مقام پدرش نشانند و اما در باطن آماده قبول مجدد امیردوست محمد خان بار دوم به سلطنت افغانستان بودند.

شهر کابل با برگشت قوای انگلیسی شاهد روزگار مصیبت بار گردید، به قول فرهنگ: «چون جنرال انگلیسی بر اکبرخان دست نیافت، تصمیم گرفت تا از شهر کابل که مرکز و کانون قیام ضد انگلیس بود، انتقام بگیرد. بنابراین امر داد تا بازار مرکزی شهر معروف به "چارچته" را که زیبا ترین بازارهای مشرق بود و با نقاشیهای نفیس تزئین یافته و چهار میدان داشت و در وسط هر میدان حوض و فواره تعبیه شده بود با بعضی از مساجد و ابنیه تاریخی توسط باروت به هوا کنند و بعد از آن

هم عساکر انگلیس به چپاول شهر آغاز کردند، آنرا بکلی تخریب نمودند. اما پالک به این هم اکتفا نکرد و چون مردم کوه‌دامن و کوهستان در محاربه ضد انگلیس سهم فعال داشتند و حالا هم محمداکبرخان به آنجا پناه برده بود، یک دسته از قوای خود را برای انتقام جوئی به آن سو فرستاد. قوای مذکور قریه استالف و چاریکار را حریق و باخاک یکسان نمودند و تمام مردان بالاتر از سن 14 را به قتل رساندند و برزنان و کودکان نیز تعرض نمودند.» (فرهنگ، میرمحمدصدیق، چاپ پشاور 1373، صفحه 291 - 292)

(جریان این رویداد ها که در تاریخ کشور به جنگ اول افغان و انگلیس شهرت دارد، در کتاب "شیپور تباہی - چگونه یک قدرت بزرگ نظامی جهان در افغانستان از پا درآمد؟"، نوشته مکروری پاتریک - ترجمه پاینده محمد کوشانی - با شرح مبسوط گزارش یافته که مطالعه آن برای علاقمندان موضوع دلچسپ خواهد بود.)

تهاجم دوم - 1878 - 1880م (1258-1259ش):

اینکه چرا انگلیسها پس از شکست و خروج از افغانستان در 1842 باردیگر در سال 1879م به دومین تهاجم خود در افغانستان پرداختند، سؤالیست که برای دریافت جواب آن باید به ذکر مختصر رویدادها در این عرصه ای بیش از 35 سال پرداخت که مثل حلقه های زنجیر باهم پیوند دارند و ارتباط میگیرد به ادامه سلطنت امیر دوست محمد خان که پس از وفات او متعاقب فتح هرات پسرش شهزاده شیرعلیخان ولیعهد به سلطنت رسید.

در طول سالهای سلطنت امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی خان باید گفت که: در ساحه روابط خارجی با تغییر در سیاست جهانی و آغاز رقابت در زمینه توسعه جوئی بین روس و انگلیس اوضاع منطقه بخصوص در افغانستان به سرعت روبه تغییر گذاشت و سلطنت امیر شیر علیخان را مواجه با مشکلات زیاد ساخت که منجر به تهاجم قوای انگلیس برای باردوم به کشور گردید، به این شرح مختصر که: انگلیس ها برای حفظ سرزمین هند از خطر احتمالی نفوذ روسیه تزاری بعد از 40 سال باردیگر به فکر تسلط بر افغانستان افتادند و خواستند کوه هندوکش را سرحد طبیعی بین دو قدرت قرار دهند. برای نیل به این هدف در انگلستان دو نظر موجود بود: یکی نظر حزب لیبرال که بار دیگر بر سلطه انگلیس در افغانستان از طریق حمله نظامی تأکید داشت و دیگر حزب محافظه کار که از سیاست "پیشرفت بسوی غرب" (فارورد پالیسی) در افغانستان با اشغال قندهار و هرات که به حیث دهلیز بسوی هند محسوب میشد، حمایت میکرد.

در سال 1874 انگلیسها به پیش گرفتن راه دوم یعنی "فارورد پالیسی" مصمم شدند. انگلیسها میخواستند در افغانستان دست آزاد داشته باشند و بر معاهدات امیر دوست محمدخان اتکاء میکردند، در حالیکه امیر شیر علی خان خواهان تعدیل قسمی معاهدات پدر خود با انگلیس ها بود. امیر با یک هیئتی از بزرگان به "امباله" در هند سفر کرد و بتاريخ 27 مارچ 1869 با "لاردمیو" ویسرای هند برتانوی مذاکره نمود و خواست دست دوستی با انگلیس ها دراز کند و حمایت انگلیس ها برای تداوم سلطنت خود جلب نماید. لاردمیو به تقاضاهای امیر طور لازم پاسخ نداد و امیر در برگشت متوجه شد که نباید به انگلیس ها زیاد اعتماد کرد. در همین موقع مذاکرات روس و انگلیس درباره سرحد شمال شرقی افغانستان شروع شد و روس در سال 1873 م قبول کرد که افغانستان را خارج از منطقه نفوذ

خود بشناسد، به عبارت دیگر نفوذ انگلیس را در افغانستان بصورت عملی پذیرفت و سرحد شمالی افغانستان را از محله "سرقول" تا قریه خواجه صالح قبول و مناطق ساحل چپ دریای آمو را از بدخشان تا میمنه جزء اصلی خاک افغانستان اعتراف کرد. (عکس پایان امیر شیرعلیخان با لارد میو در کنفرانس امباله در هند. در عقب امیر شخص با ریش انبوه شاغاسی شیردل خان دیده میشود)



در عین زمان تجاوز ایران در سیستان افغانی و معضلات تعیین خط سرحدی در جنوب غربی افغانستان معضله دیگر بود که برطبق معاهده 1857م در پاریس هردو کشور حکمیت انگلیس را پذیرفته و هیئتی انگلیسی تحت نظر شخصی بنام "گولد سمید" Gold Smid برای اینکار توظیف شد تا در حضور نمایندگان ایران و افغانستان در تعیین سرحد و حقایق آب دریای هلمند اقدام دارد. هیئت نظر خود را بیشتر به نفع ایران ابراز کرد که مورد قبول طرف افغانی قرار نگرفت و اینکار موجب رنجش خاطر بیشتر امیرشیرعلی خان از انگلیس ها شد و نخواست در مذاکرات بعدی هیئت در هند اشتراک کند و به

اعزام سیدنورمحمد شاه خان صدراعظم اکتفا کرد. طی این مذاکرات جانب انگلیس بر موضوع حضور یک نماینده انگلیسی نژاد به حیث سفیر بجای نمایندگان غیرانگلیسی نژاد در کابل و نیز حضور نمایندگان انگلیس در بعضی مناطق دیگر کشور از جمله در هرات و قندهار اصرار داشتند که مورد قبول طرف افغانی نبود.

در سال 1874 هنگامیکه روسیه به اشغال خیوه پرداخت، انگلستان طرح "فارورد پالیسی" را تصویب و نفوذ سیاسی انگلیس را در افغانستان تأکید کرد و در قدم اول انگلیس در سال 1875 با خان قلات - بلوچستان بطور سری قرارداد بست و کویت را به حیث پایگاه نظامی خود در آورد که مشرف به قندهار بود. ویسرای جدید هند لارڈ لیٹن (Lyttton) از امیر شیرعلی خان باردیگر به هند دعوت کرد که امیر نپذیرفت، ظاهراً به این بهانه که چون این دعوت به سوبه راجا های هند بود، نه پادشاهان؛ اما اصل موضوع بر سر اعزام یک هیئت انگلیسی به کابل و نیز توظیف یک نماینده سیاسی انگلیس نژاد به دربار امیر بود. در اثر اصرار انگلیس بالاخره امیر قبول کرد که بجای خود سیدنورمحمدشاه صدراعظم خود را به پشاور جهت مذاکره اعزام دارد و به وی هدایت داد که هر پیشنهاد طرف را میتواند قبول کند، به استثنای اقامت یک هیئت انگلیسی در کابل. در جنوری 1877 مذاکرات در پشاور آغاز شد و طرفین نظریات خود را بیان کردند. اصرار انگلیسها بر دو نکته بود: یکی انصراف از نزدیکی روابط امیر با روسها و دیگر قبول اقامت یک هیئت انگلیسی در کابل، هرات و هر نقطه دیگر سرحد تا حرکات روسها را از نزدیک مراقبت نماید. این دو موضوع را امیر نمیخواست تا با حضور انگلیسها در داخل کشور، زمینه مداخله آنها در امور داخلی مساعد شود.

هنوز مذاکرات ادامه داشت که سیدنورمحمد شاه در آنجا وفات کرد و مذاکرات بدون نتیجه پایان یافت.

از این به بعد روابط امیر با انگلیسها روبه سردی گذاشت و روسیه از فرصت استفاده کرد و بعد از عقد معاهده منطقه بیطرف (حایل) بین روس و انگلیس چند نامه مبنی بر روابط همجواری ازطرف جنرال کافمن حکمران ترکستان روسی در طول سال 1876 به امیر ارسال گردید و امیر از وصول نامه ها طرف انگلیس را مطلع ساخت.



(امیر شیر علی خان)

کافمن ظاهراً به هدف روابط دوستانه همجواری و اما در واقع برای جلب نظر امیر شیر علی خان که از انگلیس ها دل خوش نداشت، هیئتی را تحت ریاست جنرال ستولیتوف به کابل اعزام کرد. هیئت مدتی را در مزار شریف گذشتاند تا امیر ورود شانرا به کابل اجازه داد.

هیئت با وعده های مکارانه مبنی بر حمایت امیر در برابر انگلیس ها، خواست توجه امیر را بسوی روسیه جلب کند. درحالیکه دولت روس این رویه را نه به روی صدق، بلکه به حیث تهدید علیه انگلیس بکار می برد و امیر شیرعلیخان نیز میخواست بدانوسیله توجه انگلیس را به خواسته های خود معطوف سازد. هیئت در ماه جولای 1878 به کابل رسید، با استقبال شایان پذیرائی شد و در مدت یک ماه اقامت خود چندبار با امیر ملاقات کرد. بدون آنکه توافقی بین شان صورت گیرد، بعد از آنکه روابط انگلیس و روسیه در اثر کنفرانس برلین (13)

جون 1878) روبه بهبود گذاشت، ستولیتوف توقف مزید را لازم ندید و به هدایت مقامات روسی به کشورش برگشت، درحالیکه هنوز چند نفر هیئت او به دلیل مریضی درکابل باقی ماندند. (درباره روابط امیر با روسها دیده شود: کتاب "سفارت روسیه تزاری به دربارامیرشیرعلی خان"، تألیف: داکتر یاورسکی، مترجم از متن آلمانی: عبدالغفور برشنا، طبع بزبان آلمانی 1885، ترجمه چاپ دوم، 2010، انتشارات میوند، پشاور)

ورود هیئت روسی در کابل و تماس با امیر، در لندن مثل یک بمب انفلاق کرد. در سال 1875 سالسبوری وزیر هند در لندن و دیزرائیلی صدراعظم برتانیه از لاردر نارت بروک نائب السلطنه هند خواستند تا امیر را مجبور به قبول یک نماینده درهرات و قندهار بسازد، اما نائب السلطنه دلیل آورد که تورید فشار و تهدید امیر موجب روی آوردن او بسوی روسیه خواهد شد و به دلیل اختلاف نظرهای قبلی در امور، از کار استعفی داد. لندن بجای او لاردر لیتن Lytton را مقرر کرد و به او هدایت داد تا فوری هیئتی را به کابل اعزام دارد. برطبق هدایت لندن لاردر لیتن به امیرشیرعلی خان نامه نوشت و خواست تا نماینده اعزامی انگلیس جنرال چمبرلین را در معیت لوئیس کیوناری درکابل بپذیرد.

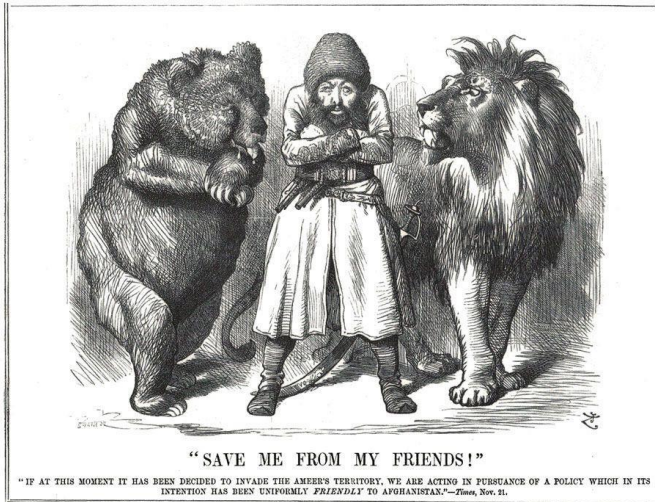
دراین حال امیر موافقه کرد که نماینده انگلیس به کابل بیاید و اما بهتراست بعد ازآنکه متباقی هیئت روسی کابل را ترک گویند. لیتن بی اعتناء به نظر امیر، به چمبرلین که به پشاور رسیده بود، هدایت داد فوری بطرف کابل حرکت کند. وقتی او با هیئت معیتی خود به سرحد افغانستان رسید، مامورین سرحدی به دلیل نبودن امر امیر، به هیئت اجازه ورود به خاک افغانستان ندادند و چمبرلین دوباره به پشاور برگشت. لیتن اینکار را موجب تحقیر هیئت وانمود کرد و نامه با الفاظ شدید

که بیشتر شکل اولتیماتوم داشت، به امیر نوشت تا معذرت خواهی کند.

بهر حال دولت انگلیس برای استیلای افغانستان قاطعانه تصمیم گرفته، به تدارکات مقدماتی در نقاط مهم استراتژیک پرداخته بود و لیتن اینکار موجب تحقیر هیئت وانمود کرد و نامه با الفاظ شدید که بیشتر شکل اولتیماتوم داشت، به امیر نوشت تا معذرت خواهی کند، هیئت روس را از کابل اخراج نماید، به هیئت اعزامی و افسران انگلیسی اجازه ورود به افغانستان دهد و سیاست خارجی خود را تحت رهبری آنها پیش ببرد. لیتن برای دریافت جواب 20 روز به امیر وقت داد. اما امیر در آن روزها از ناحیه مرگ پسر جوان خود شهزاده عبدالله جان ولیعهد سخت متأثر و مصروف عزاداری بود؛ ارسال جوابیه کمی معطل ماند و مکتوب وقتی به لیتن رسید که قوای بزرگ انگلیس بتاريخ 20 نوامبر 1878 از سه جانب داخل خاک افغانستان شده بودند: جنرال سام با 15000 نفر از جانب خیبر قلعه علی مسجد را تسخیر کرد؛ جنرال رابرتس با 6500 نفر از سمت کوتل پیوار داخل علی خیل جاجی شد و جنرال ستیوارت با 12000 نفر از طریق کویته بسوی قندهار حمله کردند.

صدراعظم انگلیس "دیزرائیلی" در 13 فبروری 1879 م در موقع افتتاح پارلمان اعلام کرد که: «حکومت علیاحضرت مسرور است که موضوع مداخله در افغانستان تکمیل شده و اکنون مالک سه شاهراه که افغانستان را به هند ربط میدهد، میباشیم و امیدواریم که مملکت ما برای همیشه مالک این راه ها باقی بماند. ما مقصدی را که این لشکر کشی برای آن به عمل آمد، تأمین کرده ایم و چنان سرحدی را بدست آورده ایم که امیدواریم امپراطوری هند ما را غیر قابل تجاوز خواهد ساخت.» همچنان مؤلف "رساله جنگ در افغانستان" (اوراقیکه به پارلمان برتانیه پیش شده) میگوید: «اکنون بالاخره پرده

برافتاد، زیرا معلوم شد که نه آمدن سفیر روس به کابل و نه عدم پذیرائی سفیر برتانیه [از سوی امیر شیرعلی خان] هیچیک علت جنگ نبود، بلکه آمدن سفیر روسیه خیلی اسباب مسرت حکومت انگلیس را فراهم کرد، زیرا بهانه اقدام را که جستجو مینمود و نمی یافت، بدست او داد و مملکتی را که هیچ حق تصرف آنرا نداشت با تردستی، خیانت و بازی دوجانبه مورد تجاوز قرار داد.» (رشتیا: تاریخ قرن 19....، صفحه 320 - 321)



کارتون امیر شیرعلیخان در بین روس و انگلیس که فریاد می زند:
«مرا از شر دوستانم نجات دهید!»

وقتی امیر خبر ورود قوای انگلیسی را شنید، به مردم اعلام کرد که میخواهد به دربار روس برود و قضیه را در یک کنفرانس بین المللی مطرح سازد. مردم با این پیشنهاد مخالفت کردند و راه حل را فقط در اعلام جهاد دانستند که متأسفانه امیر

راه خود را در پیش گرفت؛ پسر زندان دیده و مریض روحی خود سردار محمد یعقوب خان را به نیابت خود در کابل گماشت و خودش فوری عازم شمال افغانستان شد و به مزارشریف رسید. در آنجا مریضی نقرض او کسب شدت کرد تا آنکه بتاريخ 21 فبروری 1879 بعمر 56 سالگی فوت کرد و در جوار زیارت شاه مردان (در مزارشریف) به خاک سپرده شد. با این ترتیب مرحله اول جنگ دوم افغان انگلیس بدون مقابله جدی اردوی امیرشیرعلی خان به نفع انگلیس ها پایان یافت.

(درباره برهم خوردن روابط انگلیس و امیر شیرعلیخان که منجر به جنگ دوم افغان و انگلیس شد مآخذ زیاد وجود دارد، بخصوص کتاب "افغانستان در قرن 19" از رشتیا، کتاب "بالاحصار" از کهزاد، کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" از فرهنگ و کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" از غبار و نیز تعدادی مآخذ دیگر به زبانهای انگلیسی و فرانسوی، از جمله یکی هم کتاب "جنگ در افغانستان، 1879-1880" خاطرات جنرال مک گریگور است که در تهاجم دوم انگلیس در افغانستان به حیث صاحبمنصب اشتراک داشت. کتاب دیگر تحت عنوان "رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان" است که توسط داکتر پیو - کارلو ترنزیو به زبان فرانسوی نوشته و توسط عباس آذرین به فارسی ترجمه و در ایران چاپ شده است.)

بخش دوم

افغانستان و معضله "تحت الحمايگی"

توضیح چند اصطلاح حقوقی و سیاسی:

دکشنری حقوق "بلاکس" تعریفی جامعی از "دولت" با ذکر عناصر مشخصه آن دارد، به این عبارت: مردمی که بطور دایم در یک ساحه مشخص باهم بوسیله قوانین مشترک و عنعنات دریک چهارچوب سیاسی از طریق یک حکومت منظم با حاکمیت مستقل (independent sovereignty) و داشتن کنترول بالای همه افراد و اشیاء در داخل سرحدات مشخص وتوانائی اعلام جنگ و صلح و برقراری روابط بین المللی با دیگر اجتماعات جهان عمل میکند، دولت نامیده میشود. (Black's Law Dictionary: 6th Edition, page 1407)

در تعریف فوق اگر از موجودیت مردم و ساحه مشخص دولت بگذریم، باقی نکات آن حق حاکمیت ملی را بیان میکند که وجود آن یکی از مشخصه های دولت است. هرگاه این حق از طرف قوای بیرونی بوسیله تهاجم یا تحمیل اراده چه از طریق قرارداد و یا امریه (دیکته) مستقیم و غیرمستقیم محدود گردد، در آنصورت این حق خدشه دار میشود و در نتیجه استقلال یک کشور زیر سؤال میرود.

در همین دکشنری راجع به تعریف "استقلال سیاسی" آمده است که: استقلال سیاسی ممیزه یک ملت یا دولت است که بطور

کاملاً مستقل بدون آنکه تابع هر نوع کنترول، حکومت یا امریه (دیکته) قوای خارجی باشد، عمل کند. (مأخذ فوق، صفحه 770)

مفهوم استعمار و استثمار یک اندازه باریکی دارد به این زعم که این دو اصطلاح در طول تاریخ به معانی متفاوت و گاهی هم مترادف مطرح شده اند. از لحاظ تاریخی استعمار یا سیاست استعماری (کلونیالیزم) یک پدیده جدید نیست، تاریخ جهان پر از مثالهایی است که یک کشور با ادغام یک سرزمین دیگر به خود و اعزام یک تعداد از اتباع خود در آن سرزمین که جدیداً آنرا فتح کرده است، اقدام ورزیده است.

ارائه یک تعریف مشخص برای استعمار وقتی دچار مشکل میشود که در بسا موارد با مفهوم "استثمار" (امپریالیزم) مخلوط میگردد. لذا مشکل است دقیقاً این دو اصطلاح را از هم مجزا کرد. بعضی ها مشخصه استعمار را بزعم کلاسیک آن در جاگزین ساختن مردم میدانند و استثمار را بهره برداری اقتصادی از سرزمین های مفتوحه و اما برخی دیگر استعمار را به مفهوم وسیع وابستگی میدانند که از حکومت کردن یک ملت دیگر ناشی میشود، درحالیکه استثمار بیشتر تسلط یک کشور خارجی را بر منابع اقتصادی در یک کشور دیگر معنی میدهد.

«استعمار اصطلاحی است که در اثر فتح نظامی و حکومت کردن بر یک منطقه دیگر به وجود می آید و هدف آن بهره گرفتن از منابع کشور زیر سلطه توسط کشور مهاجم میباشد، امپریالیزم با ایجاد یک امپراتوری توأم است که یک کشور از طریق غلبه نظامی کشور دیگر را به خود وابسته می سازد و یا آنرا جزء کشور خود اعلام میکند و ساحه سلطه و حاکمیت خود را بدینوسیله وسعت میدهد.»

از زمان یونان باستان و رومن های قدیم تا امپراتوری عثمانی میتوان هریک از نمونه های بارز استعمار را در تاریخ مشاهده کرد؛ لذا سیاست استعماری (کلونیالیزم) محدود بیک دوره و یا یک مکان نیست و اشکال عملی آن نظر به حالات و شرایط و اقتضات زمان و مکان و رقابت بین کشورهای استعماری و امکانات و وسایل دست داشته آنها، از هم متفاوت بوده که از قرن 16 بدینسو شکل کلاسیک آن به شکل نوین امروزی تغییر کرده است، طوریکه این تغییر شکل، بخصوص در قرن 19 بسیار محسوس بوده و یکی از اشکال آن زیرنام "تحت الحمایگی" تبارز کرده است.

درمورد سیستم تحت الحمایگی (پروتکتوریت Protectorate) باید گفت که: در حقوق بین المللی "تحت الحمایگی" وقتی مطرح میشود که برطبق یک معاهده بین دو (یا بیشتر دولت ها) روابط بین آنها طوری برقرار گردد که یک طرف دولت قوی (حامی یا پروتکتور) تعهد کند تا امور روابط خارجی طرف دولت ضعیف (تحت الحمایه) را در برابر فشارهای وارده خارجی کاملاً و یا قسماً کنترل و حمایت نماید و حتی بعضاً دولت قوی این حق را کسب میکند که در امور داخلی آن دولت نیز مداخله نماید و حدود مداخله در معاهده منعقدہ مشخص و تعیین میگردد. مهم نیست که این حق مداخله تا چه حد منجر به کنترل دولت قوی بر ضعیف میگردد، اما همچو تحت الحمایگی حاکمیت ملی را اسماً nominal Sovereignty یعنی بطور "نام نهاد" در کشور تحت الحمایه حفظ میکند، درحالیکه عملاً آنرا مخدوش می سازد و از همین لحاظ با استعمار (کلونیالیزم) و یا حالت "قیمومیت" (ماندیتس Mandates) شباهت پیدا میکند.

از نظر تکامل تاریخی سیستم تحت الحمایگی اساساً از نظام فئودالی منشاء گرفته، به این زعم که فیودالهای بزرگ، زمین

دارهای کوچک را در برابر تعرض دیگر فیودالهای بزرگ تحت الحمایه خود قرار میدادند. در ساحه بین المللی نیز این سیستم بخصوص از اواسط قرن 19 بدینسو معمول گردید و بسیاری کشورهای اروپائی اهداف استعماری خود را در قالب همچو معاهدات با کشورهای ضعیف پیش بردند تا بدانوسیله کنترول استعماری خود را در چارچوب گویا معاهدات "تحت الحمایگی" بر آن کشورها نافذ و گسترده سازند. کشورهای ضعیف از ترس اینکه مبدا خاک شان بوسیله همین کشورهای قوی به سرزمین شامل در یک امپراتوری استعماری (Colonial empires) مدغم گردد و یا بین آنها تقسیم شود، حاضر به قبول معاهده تحت الحمایگی می شدند و از یک قسمت حاکمیت ملی خود انصراف میکردند.

از نظر حقوقی عقد معاهده تحت الحمایگی بین دو کشور این شرطیه (Clause) را دربر دارد که هر وقت کشور ضعیف بخواهد از تحت الحمایگی کشور حامی بیرون شود، میتواند برطبق روحیه کلی معاهده در یک موعد معین این تصمیم خود را به کشور حامی ابلاغ کند و کشور حامی بدون جنجال باید این حق طرف مقابل را محترم شمرده و روابط تحت الحمایگی را فسخ نماید. هرگاه کشور حامی به این حق طرف مقابل تمکین نکند و بکوشد بر حاکمیت خود در امور مربوطه به نحوی ادامه دهد، در آنصورت ادامه تحت الحمایگی به یک نوع رابطه استعماری تبدیل میشود. (مرآعه شود به دائرة المعارف Funk & Wagnalls Encyclopedia جلد 20، صفحه 7277)

حاکمیت انگلیس بر سیاست خارجی افغانستان از 1879 تا 1919 :

با شرح مختصر مفاهیم فوق، اکنون توجه را به اصل موضوع معطوف میدارم: از آنجائیکه بحث ما بیشتر در ارتباط به

استقلال افغانستان است و آنهم متمرکز با این ادعا که گویا: افغانستان هیچگاه مستعمره نبوده، آزاد و مستقل بوده و لزومی برای تجلیل از سالگرد استقلال کشور دیده نمی شود. مدعیان این نظر دچار اشتباه بزرگ شده اند و شرایط تحت حمایتی کشور را در طول پادشاهی چهارامیر نادیده گرفته اند که هریک آنها با قبول "تحت حمایتی" مجبور بودند روابط خارجی کشور را از طریق حکومت هند برتانوی با دیگر کشورها پیش ببرند.

از آنجائیکه موضوع این کتاب بطورکل به روی محور استقلال افغانستان می چرخد، باید تصریح کرد که افغانستان بعد از آنکه به حیث یک دولت مستقل در عصر درانی تبارز نمود، هیچگاه یک مستعمره (بزعم مستملکه و یا ملحقه کشور دیگر) نبوده و از استقلال کامل برخوردار بود، مگر تا وقتی که در اثر دو تهاجم انگلیسها این استقلال خدشه دار گردید و نیز پس از آنکه قوای مهاجم با عقد یک معاهده تحت حمایتی کشور را ترک کردند، کشور در امور داخلی مستقل و اما در امور خارجی وابسته به برتانیه و حکومت هند برتانوی گردید که این وضع از ماه می 1879 تا اپریل 1919 ادامه یافت و امرای افغانستان در طول مدت مذکور حق نداشتند مستقلانه با کشورهای دیگر تماس سیاسی مستقیم برقرار نمایند.

در مورد سیستم تحت حمایتی (پروتکتوریٹ Protectorate) در افغانستان باید گفت که: این موضوع اساساً از ماده سوم معاهده "گندمک" در دوره امارت کوتاه امیر محمد یعقوب خان نشأت کرد، چنانکه در آن ماده تصریح شده است: «امیر افغانستان و ملحقات آن متعهد است که در روابط با حکومت های خارجی پایبند مشوره با حکومت برتانیه بوده. با این حکومت عهدی نبندد...»، بناءً به استناد این ماده روابط خارجی کشور در آنوقت رسماً مربوط و منوط به انگلیسها گردید که

باید به مشوره و استیذان و نیز از طریق آنها برقرار گردد و امیر حق نداشت با کشورهای خارجی روابط مستقل برقرار کند.

بعضی ها به این نظر اند که: معاهده گندمگ با خلع امیر محمد یعقوب خان لغو گردید و این عبارت "از خود پرداخته" را به قول مرحوم غبار رویت داده اند که گویا او در صفحه 640 کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" نوشته است که: «معاهده گندمک "با قیام مردم کابل لغو گردید" و در حقیقت بیش از یکسال دوام نکرد». وقتی به صفحه کتاب مذکور مراجعه صورت گرفت، چنین مطلبی در آن ذکر نشده و یک افتراء در حق موصوف بود.

بهر حال اگر از این تذکر خود ساخته و غلط بگذریم، باید خاطر نشان ساخت که: اگر این معاهده در آنوقت لغو و فاقد اعتبار پنداشته می شد، باید اداره مواضع "میجنی و خیبر" بر طبق ماده نهم آن معاهده دوباره به افغانستان تعلق می گرفت، در حالیکه هردو ساحه را انگلیسها بر طبق ماده مذکور بعد از استعفی یا به عبارت دیگر خلع امیر محمد یعقوب خان در اختیار خود قرار دادند که معنی دوام معاهده گندمک را بعد از امیر موصوف افاده میکند. همچنان دلیل دیگر بزعم ماده دهم معاهده است که تصریح میکند: «حکومت برتانیه بغير ض امداد به والا حضرت امیر - تا اختیارات حقه خود را حاصل نماید - وهم در مقابل شرایط قبول شده این قرارداد، تعهد میکند که سالانه ششصد هزار روپیه به امیر و جانشینان او بپردازد». در اینجا ذکر "جانشینان" صراحتاً میرساند که با از بین رفتن امیر مبلغ مذکور برای جانشینان او قابل پرداخت میباشد و این خود موضوع استمرار معاهده را بعد از امیر محمد یعقوب خان واضح می سازد که معاهده گندمک شامل حال جانشین امیر یعنی امیر عبدالرحمن خان نیز میشود، چنانچه به همین دلیل گریفن مطالبی را به حیث نظر انگلیسها برای امیر عبدالرحمن خان

ابراز داشت و او به آن مواد موافقه کرد، چنانچه به تأسی از آن امیر همین مبلغ را بعداً با افزودی بیشتر از انگلیسها دریافت میکرد و سپس برای پسرش امیرحبیب الله خان نیز تادیه می شد که ادامه معاهده پدر را قبول کرده بود.

اینکه بار دیگر ادعا شده است که گویا: «معاهده گندمک با خلع امیرمحمد یعقوب خان از سلطنت عملاً در کمتر از یک سال لغو و فسخ گردید و هرگز توسط جانشینان یعقوب خان بشمول عبدالرحمن خان و حبیب الله خان با امضای معاهده بعدی تصدیق نشده است...»، باز هم یک اشتباه دیگر است. مرحوم غبار در این ارتباط می نویسد: «انگلیس ها به امیر نوشتند که ما شما را در کابل به پادشاهی اعلان مینمائیم. شما نماینده خود را نزد ما بفرستید. امیر عبدالرحمن خان در عوض آنکه شرایط خود را به انگلیسها پیش کند، از آنها پرسید که از افغانها چه میخواهید؟ این شرایط چه بود؟ همان لب و لباب معاهد گندمک بود که ملت افغانستان آنرا قبلاً با آهن و خون شسته بود.»

غبار در ادامه به نکات ذیل اشاره میکند و می نویسد: «انگلیسها به امیر عبدالرحمن خان گفتند که: 1 - پادشاه افغانستان به استثنای دولت انگلیس با هیچ حکومت خارجی دیگر نمیتواند روابط سیاسی داشته باشد. 2 - تمام قندهار زیر فرمان فرمانروای دیگری خواهد بود. 3 - علاقه های پشین و سببی تحت تصرف حکومت انگلیس باقی خواهد ماند. 4 - فیصله هائیکه با امیرمحمد یعقوب خان درباره سرحدات مشرقی افغانستان بعمل آمده، به اعتبار باقی خواهد ماند. در عوض این شرایط، انگلیس سلطنت امیرعبدالرحمن خان را در بقیه حصص افغانستان بشمول هرات می شناسد و از تعیین نمایندگان انگلیسی نژاد در افغانستان به استثنای یک نفر نماینده مسلمان در کابل منصرف میگردد و اگر کدام دولت خارجی در افغانستان مداخله نماید، انگلیس برای دفع آن به افغانستان

کمک خواهد نمود...». غبار می افزاید: «در طی همین مذاکره بود که امیر عبدالرحمن در قبول شرایط سابق الذکر انگلیس عجله نشان داد... اگر امیر عبدالرحمن خان در چنین فرصتی مقاومت سیاسی را از دست نمداد، میتوانست که افغانستان را بحالت دوره امیر شیرعلی خان برگرداند. در آن صورت نه استقلال سیاسی کشور از دست میرفت و نه راه های سه گانه حیاتی او در دست دشمن باقی میماند. مگر امیر عبدالرحمن خان نقشه مخصوص به خود داشت و او میخواست هر طوری است یک بار سلطنت شخصی خود را در افغانستان مستقر سازد.» (غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، صفحه 640 و 641)

قبول تحت الحمایگی انگلیس چه بطور شفاهی چه بطور عملی در طول تقریباً 19 سال سلطنت امیر عبدالرحمن خان و انگلیس مرعی و پابرجا بود، چنانچه امیر در طول مدت سلطنت خود بر طبق آن عمل کرد و با هیچ یک از کشورهای دیگر روابط سیاسی مستقل برقرار ننمود و باید تمام روابط خارجی را بر طبق قبولی اصل تحت الحمایگی از طریق حکومت برتانیه انجام میداد و در بدل قبول تحت الحمایگی مبالغ به مراتب بیشتر از امیر محمد یعقوب خان دریافت میداشت و این یک واقعیت مسلم است که نمیتوان از آن انکار کرد. اما اینکه امیر عبدالرحمن خان با استفاده از تحت الحمایگی و کنار آمدن با انگلیسها توانست سرحدات کشور تعیین و تثبیت نماید، استقلال خود را در امور داخلی با کمال جدیت حفظ کند و نگذارد که پای یک عسکر انگلیس در داخل کشور باز گردد و نیز در امحای فیودالی و جلوگیری از پارچه شدن افغانستان، آوردن ثبات و نظم و تحولات مهم دیگر خدمات بس ارزنده و تاریخی در افغانستان انجام داد و یکی پادشاهان بسیار آگاه، مدبر و با درایت افغانستان بود، هیچ جای شک و شبه نیست و اینجانب

طی مقالات متعدد خود از دست آوردهای بزرگ این مرد آهنین یاد کرده است.

باید گفت که این میراث منحوس به امیر عبدالرحمن خان از دوره قبلی یعنی امیر محمد یعقوب خان به ارث رسید و از آنوقت تا اعلام استقلال افغانستان بوسیله شاه امان الله غازی بطور کل پابرجا ماند، ولو که در زمان امیرحبیب الله خان سراج الملة کوشش هایی در ارتباط با استقلال خارجی کشور صورت گرفت، اما نتیجه لازم بار نیاورد. (بعداً این موضوع طی هر دوره به تفصیل بیان میشود.)

مسلم است که طلسم تحت الحمایگی را شاه امان الله غازی باطل کرد و استقلال افغانستان را با برقراری روابط خارجی بطور مستقل با کشورهای دیگر اکمال بخشید. کسانی که از قبول این واقعیت تاریخی طفره میروند، درحق تاریخ کشور و افتخارات ملی جفای بزرگ و نا بخشیدنی را مرتکب میشوند. پرداختن به بیان مطالب حاشیوی هیچگاه این واقعیت تاریخی رامغشوش و مخدوش ساخته نمیتواند و طفره رفتن ها نیز بجایی نمیرسد که عذر بدتر از گناه خواهد بود.

چنانکه قبلاً تصریح گردید، از نظر حقوقی عقد معاهده تحت الحمایگی بین دو کشور این شرطیه (Clause) را در بر دارد که هر وقت کشور ضعیف بخواهد از تحت الحمایگی کشور حامی بیرون شود، میتواند برطبق روحیه کلی معاهده در یک موعد معین این تصمیم خود را به کشور حامی ابلاغ کند و کشور حامی بدون جنجال باید این حق طرف مقابل را محترم شمرده و روابط تحت الحمایگی را فسخ نماید.

هرگاه کشور حامی به این حق طرف مقابل تمکین نکند و بکوشد بر حاکمیت خود در امور مربوطه به نحوی ادامه دهد، درآنصورت ادامه تحت الحمایگی به یک نوع رابطه استعماری

تبدیل میشود که در افغانستان اینکار صورت گرفت و حکومت هندبرتانوی به تلاشهای امیر حبیب الله خان سراج الملة گوش نداد و حتی بنا بر درخواست مکرر او مبنی بر بیرون شدن از تحت الحمایگی و شناسائی استقلال کامل کشور طفره رفت و تقاضای امیر را نادیده و ناشنیده گرفت که شرح مفصل آن در مباحث بعدی بیان میگردد.

فصل سوم

امیر محمد یعقوب خان و امضای معاهده "گندمگ" - سر آغاز "تحت الحمایگی"

امضای معاهده با تحمیل فشار انگلیس بر امیر:

با آنکه در سال 1873 روسها افغانستان را خارج ساحه نفوذ خود اعلام کردند و نفوذ انگلیس را بر افغانستان رسماً پذیرفتند، و سرحد شمالی افغانستان را مشخص ساختند، اما انگلیسها به بهانه نفوذ احتمالی روسیه به افغانستان بار دوم لشکر کشیدند و میخواستند تا قشون انگلیسی را در کوه های هندوکش مستقر سازند و به افغانستان بیطرف (حایل) عقیده نداشتند و خواهان تجزیه آن کشور بودند. به این اساس دولت انگلیس که برای استیلای افغانستان قاطعانه تصمیم گرفته بود، طوریکه در مبحث قبلی ذکر شد، به امیر شیرعلی خان اطلاع داد تا هیئت روس را از کابل بیرون کند و به افسران انگلیسی اجازه ورود به افغانستان دهد و سیاست خارجی خود را تحت رهبری آنها پیش ببرد. جانب انگلیس برای قبول یا رد این پیشنهاد برای امیر 20 روز وقت تعیین کرد، اما جواب رد امیر هنوز بطرف انگلیس نرسیده بود که قوای نظامی آنها از سه سمت - قندهار، ننگرهار و پکتیا وارد خاکهای افغانستان گردیدند. امیر با دیدن این وضع جهت مذاکره با روسها به مزار شریف رفت و پسر رنجور خود محمد یعقوب خان را به نیابت خود در کابل گماشت. چند روز اقامت امیر در مزار شریف نگذشته بود که در اثر مرضی وفات کرد و پسرش در ماه مارچ 1879 جانشین پدر شد،

در حالیکه همه چیز به شمول دربار برایش بیگانه بود، همه امور را در دست مشاوران قابل اعتماد خود قرار داد.



عکس امیر محمد یعقوب خان نشسته در وسط بطرف راست داؤدشاه خان صدراعظم و حبیب الله خان وردک و طرف چپ کیوناری و جیکنز

محمود طرزی در این باره در کتاب خاطرات خود می نویسد: «شخصی که شش [هشت] سال متمادی زجرها و عذاب بندیخانه را کشیده باشد و در این مدت از خارج چهار دیوار بندیخانه خود هیچ جایی و هیچ کسی را ندیده باشد و حال موقع هم به چنین نزاکتی رسیده باشد که اردوی انگریز تا به نزدیک های کابل رسیده باشد، آیا برای او کدام عقل و شعور سالم مانده خواهد بود که یک تدبیر خوب و معقولی برای چاره نجات وطن اندیشیده بتواند؟ نشستن بر تخت امارت همان و اطرافش را مردمان خوش آمدگو گرفتن همان - خودش چون واله و حیرت زده بود و یک فکر درستی کرده نمی توانست، از آن رو اطرافیان قریبش که بعضی از آنها باطناً طرفدار و خواهشمند انگریز و حکومت انگریزیه بودند، به او می گفتند: "کار از کار گذشته، می باید که به انگریز تسلیم شوی تا هیچ نباشد به امارت از طرف آنها باقی بمانی و با کامرانی عیش بتوانی!" این گفته ها به طبع آن آدم سست عنصر، ملایم و پسندیده آمد و

بعد از فاتحه داری پدرش امیر شیر علی خان مرحوم، با چند نفر خاصان حضور خود که از جمله خسرش سردار یحیی خان و غیره بودند و یک تعداد سواران هم‌رکاب خود از کابل بسوی گندمک که اردوی انگریز در زیر قومانده جنرالی روبرت [مقصود رابرتس است] در آنجا می‌بود، رفت و در آنجا عهدنامه با انگریز ها امضاء کرده، به کابل عودت نمود». (خاطرات محمود طرزی، صفحه 78)

"گندمک" محلیست در جوار خوگیانی و سرخ رود - ننگرهار که چندان فاصله با جلال آباد ندارد و قبلاً نیز این منطقه اردوگاه انگلیس حین تهاجم اول در سالهای 1838 تا 1842 بود و این بار نیز یک قسمت قوای انگلیس در آنجا مستقر گردیده بود. امیر محمد یعقوب خان به معیت داؤدشاه خان سپه سالار، محمدنبی خان دبیر و سردارنیک محمد خان و دو تن از عموهایش به آن طرف حرکت کرد و پس از ملاقات با جنرال چمبرلین و جنرال سام براون با سر لوئیس کیوناری نماینده سیاسی انگلیس معاهده ذیل را که بنام معاهده "گندمک" معروف شد و از بدترین معاهداتی است که شاهان افغان با دول خارجی بسته اند، بتاريخ 4 جمادی الثانی 1296 ق (26 می 1879 م) در ده ماده امضاء کرد.

متن مکمل معاهده "گندمک":

«این عهدنامه مبنی بر شرایط ذیل بین حکومت برتانیه و الاحضرت محمد یعقوب خان امیر افغانستان و متعلات آن به غرض اقامه روابط صلح و دوستی منعقد گردید.

ماده اول - از روز تصدیق قرارداد، بین مملکتین صلح و دوستی برقرار میشود.

ماده دوم - ولایت شالکوت و علاقه فوشنج (پیشین قندهار) تا جبل کوژک و علاقه گُرم تا ابتدای جاجی و دره خیبر تا به کنار

مشرقی هفت چاه و لندی کوتل (که انگلیسها به تازگی در آنجا داخل شده بودند) به انگلیس واگذار میشود. اما واگذاری این سه علاقه (کُرْم، پشین و سیبی) دائمی و قطعی نبوده از مایملک محروسه امیر بطور قطع جدا شناخته نمیشود، بلکه مالیات شان هم بعد از وضع مصارف به امیر داده خواهد شد. محض اداره و حمایت شان به انگلیس تعلق خواهد داشت و اداره و باز نگهداشتن خیبر و مچینی وظیفه افغانهاست.

ماده سوم - برای تقویت امیر و اجرای این قرارداد سالانه 6 لک کلدار به افغانستان پرداخته میشود.

ماده چهارم - برای حفظ ارتباط نزدیک بین حکومت برتانیه و الاحضرت و هم بغرض حفظ سرحدات مقبوضات والاحضرت، طرفین متعهد میشوند که درکابل یک نماینده انگلیسی با دسته نظامی محافظ در منزل شایان شان خود مقیم خواهد شد. و در صورت بروز یک معامله مهم خارجی، برتانیه حق دارد که در سرحدات افغانستان نمایندگان انگلیسی و عساکر محافظ اعزام نماید. در موقع ضروری که مفاد طرفین متصور باشد، والاحضرت امیر افغانستان هم میتواند نماینده یی به دربار گورنر جنرال مقیم نماید؛ همچنین در سایر جاهای هند که رضای طرفین باشد.

ماده پنجم - حفاظت نمایندگان انگلیسی به عهده والاحضرت امیر افغانستان و ملحقات آنست. حکومت انگلیس متعهد است که نمایندگان او در امور داخلی افغانستان مداخله ننمایند.

ماده ششم - والاحضرت امیر افغانستان و ملحقات آن از طرف خود و جانشینان خود متعهد میشود برای رفت و آمد اتباع برتانیه در افغانستان مشکل تراشی ننمایند تا محفوظ بوده و تجارت نمایند.

ماده هفتم - چون تجارت بین طرفین بطور مسلسل جاریست، والاحضرت امیر افغانستان تعهد میکند که برای حفظ تجار و تسهیل عبور مال التجاره در شاهراه های عمومی سعی بلیغ بکار

برد و در حفظ راه ها بکوشد. برای ترقی تجارت و انتظام راه ها و مالیات تجارتی و غیره، یک قرارداد تجارتی جداگانه در طول یکسال بسته خواهد شد.

ماده هشتم - بغرض تسهیل در روابط تجارتی و آمد و رفت، طرفین متعهد هستند که از گُرم [کروم] تا کابل یک خط تلگراف بمصرف برتانیه کشیده شده و امیر افغانستان آنرا حفاظت نماید.

ماده نهم - چون بین هردو حکومت طبق این معاهده دوستی برقرار شده است، حکومت برتانیه شهرهای قندهار و جلال آباد و علاقه هایی را که اکنون تحت اشغال قشون برتانوی قرار دارد، تخلیه کرده و واپس می سپارد، به استثنای گُرم، پشین و سیبی (طبق نقشه ملحقه) که تحت تسلط و انتظام برتانیه است، اما این سلطه دایمی نبوده و مالیات آن بعد از وضع مصارف داخلی، سالانه به امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. حکومت برتانیه انتظام میچنی و خیبر را که بین پشاور و جلال آباد واقع است، در دست میگیرد و هم انتظامات امور رفت و آمد قبایلی را که در این منطقه تعلق دارند، برتانیه بدست خود خواهد داشت.

ماده دهم - حکومت برتانیه بغرض امداد به والاحضرت امیر - تا اختیارات حقه خود را حاصل نماید - و هم در مقابل شرایط قبول شده این قرارداد، تعهد میکند سالانه ششصد هزار روپیه به امیر و جانشینان او بپردازد.

این عهدنامه در گندمک بتاریخ 26 می 1879 مطابق 4 جمادی الثانی 1296 هجری منعقد گردید.

امضاء امیر محمد یعقوب خان. امضاء میجر ان کیوناری افسر سیاسی در امور مخصوص، امضاء لیتن (گورنر جنرال هند) (این عهدنامه بروز جمعه 30 می 1879 در سمله از طرف وایسرای و گورنر جنرال هندوستان تصدیق شد. امضای ای سی لیال سکرتری خارجه حکومت هند.) [مأخذ: کتاب "قراردادهای افغانستان"، گردآورنده: عتیق الله نائب خیل،

انتشارات مرکز نشراتی آرش، 1379ش/2000م، صفحه 17 تا 20؛] همچنان متن مکمل این معاهده را غبار در کتاب "افغانستان در مسیرتاریخ" جلد اول، صفحه 610 - 611 به عین عبارات درج کرده است.]

غبار در ذیل متن فوق ضمن یک تبصره می نویسد: «بدینطریق امیر محمد یعقوب خان یک سلسله جبال صعب المرور را با ساکنین دلیر آن که سپر افغانستان در شرق کشور بمقابل هجوم استعمار بود، باعلاقه کرم تا ابتدای جاجی، دره هبیتناک خیبر تا کناره شرقی هفت چاه، لندی کوتل و سیبی و پشین را تا کوه کوژک و استقلال کشور افغانستان یکجا و رسماً بدشمن تسلیم نمود و دست اجنبی را در داخل افغانستان آزاد گذاشت. کیوناری مغرورانه به لیتن نوشت که: این معامله را طوری با امیر محمد یعقوب خان انجام داده است، گویا اینکه بایک قبیله بی در سرحد انجام گرفته است. لیتن از شادی این فتح عظیم و سهل الحصول که شاهرگهای حیاتی سوق الحیثی افغانستان را (بولان، پیوار و خیبر) در دسترس انگلیس گذاشته بود، جشن گرفتند. دیزائیلی که بعد از امر مارش در افغانستان در پارلمان لندن اظهار کرده بود: مقصد از جنگ و هجوم انگلیس در افغانستان تصحیح سرحدات است - اینک بمقصد رسیده بود. او چنانکه وعده داده بود، مداخله انگلیس در افغانستان آن دولت را مالک سه شاهراه افغانستان به هندوستان ساخته بود. علاوه با معاهده گندمک افغانستان بحیث مستعمره[!] برتانیه درمیآمد.» (غبار: "افغانستان در مسیرتاریخ"، جلد اول، صفحه 611 - 612)

انگلیسها بعد از گرفتن این عهدنامه جلال آباد را ترک و به هند رفتند و عساکر دیگر شان از خوست و قندهار تا سرحدات جدید عقب نشینی کردند و امیر بعد از آن به کابل مراجعت کرد. اما یکماه از این معاهده تحمیلی نگذشته بود که "لونیس کیوناری" که بعداً بین مردم عوام کابل به "کمناری" شهرت یافت، به حیث

سفیر انگلیس به دربار کابل آمد و در یکی از قصرهای داخل بالاحصار سکونت گزید، اما مردم از نقاط مختلف دور و نزدیک کابل که تاب این وضع را نداشتند، بسرعت در برابر قوای انگلیسی قیام کردند که جریان این رویداد بزرگ تاریخی، شهر کابل را بیاد روزگار چهل سال قبل انداخت که آنوقت به خانه الکساندر برنس هجوم بردند و او را با تعدادی دیگر کشتند و نیز پس از قتل مکناتن بوسیله وزیر محمداکبر انگلیس ها مجبور شدند تا کابل را با سرافکندگی خاص ترک نمایند و در نتیجه فقط یک نفر انگلیسی بنام "داکتر براین" توانست با نیمه حالی خود را در جلال آباد به قوای انگلیس برساند. با تهاجم دوم انگلیس به کشور تاریخ باز تکرار شد و قیام بزرگ مردم به راه افتاد.

قتل کیوناری و عواقب آن:

در ماه سپتمبر 1879 به تعقیب رویدادهای ضد انگلیسی در کابل، حادثه خونینی دیگر در اثر حمله قوای ملی به اقامتگاه نماینده انگلیس که در جوار قصر "دارالاماره" در داخل محوطه بزرگ بالاحصار داشت، به وقوع پیوست و در نتیجه سفیر کیوناری با چند افسر و تعدادی از عساکر آنها کشته شدند.

جریان این رویداد را سیدقاسم رشتیا از قول یک نویسنده هندی بنام "دلپ کمار" چنین بیان میکند: «ساعت 7 صبح روز 3 سپتمبر 1979م سپاهیان هراتی برای اخذ معاش در بالاحصار جمع شده بودند، چون به عوض معاش دوماهه که مطالبه داشتند، معاش یک ماهه برای شدن داده شد، سر به شورش برداشتند و صاحب منصبان خود را به سنگ زدند و طرف خانه نماینده انگلیس رو آوردند و چون به گلوله باری مواجه شدند، به مخزن اسلحه هجوم بردند، درحالیکه دیگر سپاهیان هم با عده اهالی شهر با آنها یکجا شده بودند، اسلحه و جبه خانه

را برداشتند و به اقامتگاه نماینده انگلیس حمله کردند.» (رشتیا: تاریخ قرن 19...، صفحه 332، پاورقی شماره 1)

با شنیدن این وضع جنرال رابرتس که در "گرم" مشغول تأمین این علاقه جدید الاشغال انگلیس بود، به امر نائب السلطنه هند با قوای خود روانه کابل شد و سپاه دیگر انگلیس به سرکردگی جنرال ستیوارت مشتمل بر 9 هزار نفر پس از تخلیه قندهار، دوباره به آنجا برگشت و جنرال "برایت" با 6 هزار قوای خود از دره خیبر جانب جلال آباد حرکت کردند.

نمونه هایی از استبداد و ظلم قوای مهاجم در کابل:

قوای رابرتس که در عرض راه با مقاومت مردم مواجه شده بود، توانست پس از پنج روز خود را به کابل برساند و از ترس هیجان مردم به شهر داخل نشد و در جوار تپه مرنجان توقف کرد و با امیر محمد یعقوب خان به تماس شد و اما امیر به دیدنش نرفت و از سلطنت استعفی داد؛ انگلیس ها او را از قصر بالاحصار گرفتند و به چاونی شیرپور برده و از آنجا با جمله وابستگانش او را به هند انتقال دادند. همان روز رابرتس به مردم شهر اعلام کرد که تا دو روز اطراف بالاحصار را تخلیه کنند. دو روز گذشت و هنوز مردم مصروف کوچ کردن بودند که انگلیس ها به انتقام قتل کیوناری و عساکرش امر به تخریب کامل بالاحصار دادند و آن حصار تاریخی را که مرکز اداره و اقامت صدها شاه و امیر در طول تاریخ کهن خود بود، به خاک یکسان کردند و صدها مبارز ملی را به جوقه اعدام سپردند.

«بعد از استعفای امیر محمد یعقوب خان روز 12 اکتوبر 1879 جنرال رابرتس طی مراسم استقبالیه که از طرف سپاه اشغالگر گرفته شده بود، به بالاحصار آمد و بعد از 36 سال بار دیگر پرچم انگلیس بر فراز برج های بالاحصار به اهتزاز درآمد.

رابرتس در باغ امیر شیر علی خان در بالاحصار مجلس بزرگی تشکیل داد و به اصطلاح دربار کرد.

این باغ در ماحول اطراف خود خانه هائی داشت و در تالار نسبتاً بزرگ که بطرف جنوب واقع بود و قبلاً صاحب منصبان انگلیسی در آن جمع شده بودند، رابرتس حضور یافت و اما امیر محمد یعقوب خان به حیث پادشاه مستعفی از شمولیت عذر خواست و ولیعهد خورد سال خود را که 5 - 6 ساله بود، بجای خود فرستاد. 20 نفر از افراد سپاهیان انگلیسی در حالیکه برچه به تفنگ زده بودند، عقب اطاق بحال تیارسی صف کشیده بودند و پایان در حویلی صحن باغچه دو کمپنی دیگر افراد سپاهی با موزیک ایستاده بودند.



قصر تاریخی و با شکوه بالاحصار کابل

برتس اعلان معروف خود را در همین روز در همین اطاق خواند و میجر هستنگ مامور سیاسی او بحیث منشی فقره بفقره متن اعلامیه او را ترجمه کرد. در همین اطاق سرکردگان قوم، بزرگان کابل هم احضار شده بودند و درعالم سکوت مطلق بیانات رابرتس را گوش میکردند. درختم مجلس رابرتس از میان صفوف سپاهیان خود گذشته و از بالا حصار به تپه مرنجان به کمپ انگلیس مراجعت کرد.»

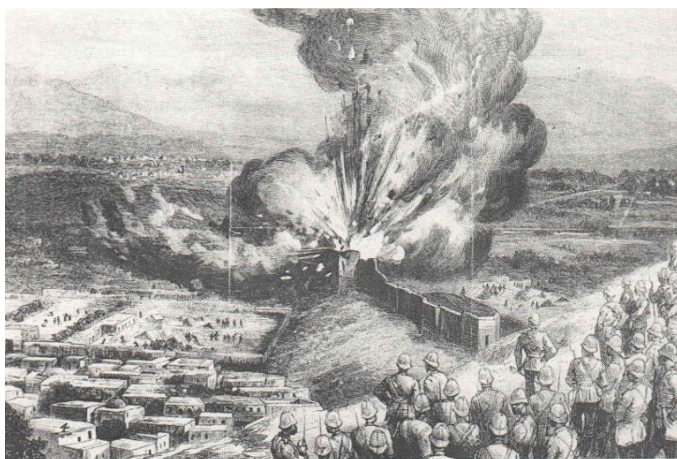


بالاحصار زیبا به ویرانه تبدیل شد

روز 13 اکتوبر سپاهیان فرنگی از بازارهای شهر عبور کرده و قدرت نظامی خود را برخ اهالی شهر کشیدند. روز 16 اکتوبر جبه خانه بالاحصار آتش گرفت. درین کار بزرگان ملی بنوبه خود مخالفت ونفوذ خود را به انگلیس های اشغالگر نشان دادند.

احتراق جبه خانه بالاحصار (16 اکتوبر 1879) انگلیس ها را طوری دست و پاچه کرد که فوری در صدد حرکت از تپه مرنجان به شیرپور افتادند. از طرف دیگر چون قبل از دخول

به کابل قصد انتقام خون کیوناری و همراهانش نقشه گيروگرفت و مصادره اموال و قتل عده ای از سران ملی را پیش خود طرح کرده بودند، امر قتل دسته اول را صادر کردند..... درین وقت از طرف انگلیس ها جنرال "هل" حکمران نظامی شهر تعیین شد و نامبرده با قساوت هرچه تمام آزادگان و احرار ملی را یکی بعد دیگر شکنجه میکرد و میزد و می کشت. بدین طریق بالا حصار قلعه بزرگ تاریخی شهر کابل در نیمه دوم ماه اکتوبر 1879 میلادی در سایه پرچم بیداد فرنگیان متجاوز به سلاح خانه تبدیل شده بود که در آن هر روز دسته دسته از بیگناهان ملی محض به جرم دفاع از خاک وطن و حق و حقانیت به دار سیاست زده می شدند و چارچوبه دار متجاوزان فرنگ مانند علامه فارقہ ظلم و استبداد آدم کشی دریای کنگره های دیوار های حصار تاریخی به هوا بلند بود».



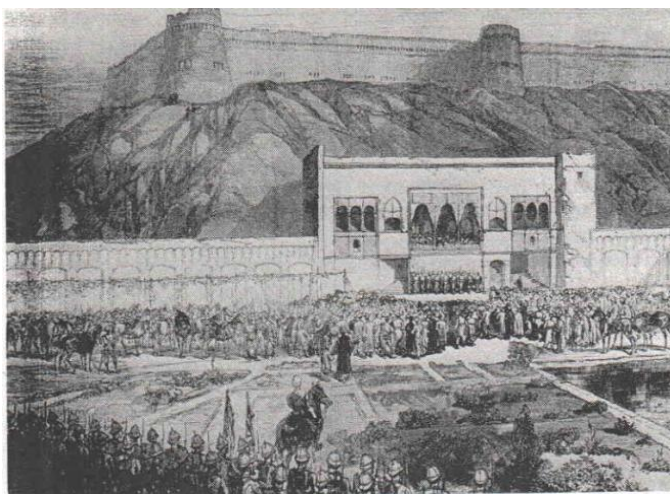
Explosion of the magazine in the Bala Hissar at Kabul on October 16, 1879. (The Graphic, December 6, 1879, p. 556.)

«انگلیس ها به انتقام خون کیوناری نه تنها ده ها و صدها نفر مبارزان ملی را از بین بردند، بلکه عمارت بالا حصار را تا حد امکان ذریعۀ نقب و گلوله باری های توپ ویران کردند و هنگامه های دهشت و وحشت چنگیزی را تجدید نمودند. در اثر این خرابکاریها بالا حصار به ویرانه بزرگی تبدیل شد و اهالی آن نیست و نابود و فرار شدند.»

«انگلیس ها مانند سالهای 1838 - 1842 م در کابل و سائر نقاط افغانستان دم راحت نکشیدند. به مجردیکه آوازۀ تجاوز دوم فرنگی به دوازده کروهی کابل و اطراف دور دست نشر شد، احرار غازیان ملی از نقاط مختلف خصوصاً کوهستان و کوهدامن و وردک و غزنی بر سر اشغال گران متجاوز به کابل هجوم آوردند. کوه آسمائی را اشغال کردند و انگلیس و جنرال رابرتس را در چهار دیواری شیرپور محاصره نمودند. حمله های احرار ملی و جنگ های ایشان با فرنگی ها چه در کابل و چه در عرض راه کابل و غرنی و قندهار و غیره قصه هایی دارد، بس دامنه دار که خارج حدود این اثر است.» (کهزاد، احمد علی: "بالاحصار کابل"، صفحه 614 تا 616)

گرافیک ذیل نمایی از تجمع جبری تعدادی از مردم کابل را نشان میدهد که بعد از استعفای امیر محمد یعقوب خان و ورود جنرال رابرتس به کابل طی مراسم استقبالیه که از طرف سپاه اشغالگر بروز 12 اکتوبر 1879 تدویر یافته بود، به بالا حصار احضار شدند و پس از برافراشتن بیرق انگلیس بر فراز بالا حصار، رابرتس بیانیه تحقیر آمیز و شدید اللحن خود خطاب ه مردم کابل را ایراد کرد که شرح مختصر آن در قسمت قبلی بعرض رسید.

به همین ترتیب روز 13 اکتوبر سپاهیان مهاجم از بازار های شهر عبور کرده و قدرت نظامی خود را برخ اهالی شهر کشیدند. روز 16 اکتوبر جبه خانه بالاحصار آتش گرفت. درین کار احرار ملی بنوبه خود مخالفت و نفوذ خود را به انگلیس های اشغالگر نشان دادند.

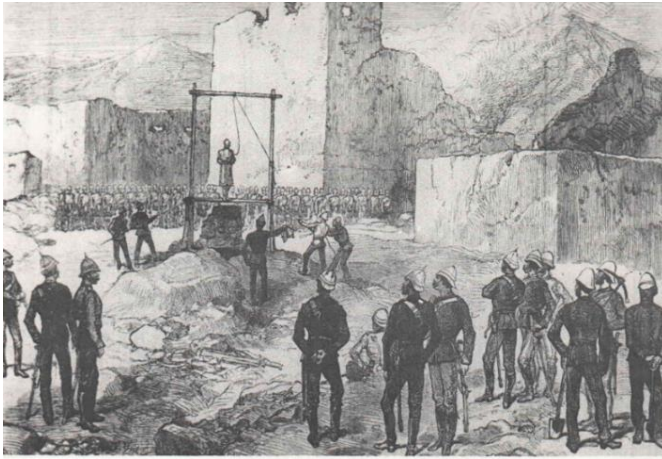


Audience hall in the amir's palace, Kabul, where 'Bobs read out a proclamation it was badly worded and not dignified . . . and a cat

انفجار بزرگ در جبه خانه بالاحصار، انگلیس ها را طوری دست و پاچه ساخت که فوری مرکز نظامی خود را از تپه مرنجان به داخل قلعه نظامی شیرپور انتقال دادند. نمایی از انفجار جبهه خان که بتاريخ 6 دسمبر 1879 صورت گرفت.

انگلیس ها به انتقام خون کیوناری نه تنها ده ها و صدها نفر احرار ملی را از بین بردند، بلکه عمارت بالاحصار را تاحد امکان ذریعۀ نقب و گلوله باری های توپ ویران کردند و

هنگامه های دهشت و وحشت چنگیزی را تجدید نمودند. در اثر این خرابکاری ها، بالاحصار به ویرانه بزرگی تبدیل شد و اهالی آن نیست و نابود و فرار شدند.



Execution of an Afghan on the gallows. (Illustrated London News, January 3, 1880, p. 5.)

در قصر با شکوه و تاریخی بالاحصار عساکر انگلیسی جا گرفتند و آنرا مؤقتاً به مقر اداری خود تبدیل کردند و از همین جا امر اعدام سران ملی و مجاهدین را صادر کردند و آنها را جوقه جوقه به پای دار بستند. در این وقت نه از حکومت افغان و نه از استقلال کشور خبری بود و همه بدست استعمار گران انگلیسی افتاده بود.

بالاحصار قلعه بزرگ تاریخی شهر کابل در نیمه دوم ماه اکتوبر 1879 میلادی در سایه پرچم بیداد فرنگیان متجاوز به سلاح خانه تبدیل شده بود که در آن هر روز دسته دسته از بیگناهان ملی محض به جرم دفاع از خاک وطن و حق و حقانیت به دار سیاست زده می شدند و چوبه هایی دار متجاوزان

مانند علامه فارقہ ظلم و استبداد آدم کشی درپای کنگره های دیوار های حصار تاریخی به هوا بلند بود.



Afghans escorted to the gallows in the ruins of the Residency by troops from the Highland regiments and the Rev. J. Adams. (The Graphic, February 14, 1880, p. 149.)

گرافیکهای فوق
از کتاب "جنگ
در افغانستان ،
1879 - 1880"،
خاطرات جنرال
مک گریگور که
در تهاجم دوم
انگلیس
افغانستان به حیث
صاحبمنصب
اشتراک داشت،
گرفته شده است.

War in Afghanistan, 1879 -80
The Personal Dairy of Major General Sir C. M.
MacGregor
Edited by W. Trousdale, Detroit 1985

فصل چهارم

امیر عبدالرحمن خان و قبول تحت حمایتی

چگونه امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید؟

بعضی ها امیر عبدالرحمن خان را "دست نشانده" انگلیس میدانند، درحالیکه در رسیدن امیر به سلطنت وضع طور دیگر بود، با این شرح مختصر: او سالها قبل از آنکه به سلطنت برسد، یک شخصیت سرشناس و یک مرد جنگی مشهوری بود که با وجود یکی دوبار شکست از قوای امیر شیرعلی خان توانست پدر و کاکای خود (امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان) را به سلطنت برساند و اما بعداً وقتی از قوای امیر شیرعلی خان (دور دوم سلطنت) شکست خورد، به سمرقند و تاشکند که تحت تسلط روسها بود، پناه برد و مدت 12 سال را در آن دیار گذراند. وقتی از بی سر و سامانی افغانستان و تسلط انگلیسها در کشور اطلاع یافت، به موافقت روسها از آنجا به عزم رسیدن به سلطنت با قوای محدود خود و با وجود مخالفت امیر بخارا از دریای آمو گذشت و به بدخشان آمد و بسرعت توانست به بیشتر حصص شمال افغانستان مسلط شود.

در این موقع انگلیس ها که در برابر قوای مجاهدین به شکست مواجه بودند و عزم ترک افغانستان را داشتند، به این فکر افتادند تا از یک شخص قوی برای اداره کشور حمایت کنند که در عین زمان بتواند با آنها دوست باشد. لذا لیپل گریفن (Lepel Griffin) (مامور سیاسی انگلیس با عبدالرحمن خان به تماس

شد، با وجودیکه فکر میکرد که موصوف به استشاره روسها برای رسیدن به سلطنت پای به وطن گذاشته است، به او نامه نوشت. وقتی انگلیس ها موفقیت او را در صفحات شمال دیدند، فکر کردند تا قبل از آنکه او خودش بقدرت برسد، بهتر است در جهت رسیدن به سلطنت از او دعوت نمایند و بدینوسیله با ابراز حسن نیت خود در جلب دوستی او قدم بگذارند.

رشتیا در کتاب "افغانستان در قرن نوزده" می نویسد: « اشغال طولانی افغانستان و تلفات روزافزون قوای انگلیس و انتقادات احزاب مخالف و انعکاس وقایع افغانستان در جراید، حکومت انگلستان را سخت سراسیمه ساخته بود، به حدی که تصمیم داشتند که اگر کسی مناسبی برای اشغال تخت کابل که در عین حال مورد قبول افغانها باشد، پیدا هم نشود، کابل را تخلیه کنند و قندهار و هرات را از افغانستان مجزا و تحت شرایط علیحده اول الذکر را تحت اثر یک سردار محلی مربوط به هند و اخیر الذکر را در بدل امتیازاتی به ایران تسلیم نمایند و برای انجام این مقاصد لیبیل گریفن سکرتر حکومت پنجاب جهت مفاهمه با سران ملی به کابل و کلنل سنت جان به قندهار اعزام گردید و در باب هرات مذاکره توسط سفیر انگلیس در تهران با دولت ایران آغاز یافته بود.» (رشتیا...، صفحه 347)

از آنجائیکه وضع انگلیسها در کابل در اثر قیام مجاهدین با مشکلات جدی روبرو بود، جنرال ستیوارت از قندهار با قوای خود بطرف کابل حرکت کرد و با وجود مقاومت های جدی مجاهدین در نیمه راه، توانست به کابل برسد و قدرت را از جنرال رابرتس (در ماه می 1880) بدست گیرد. در این میان چون سردار عبدالرحمن خان با اعلام رهایی کشور از سلطه اجانب بر نفوذ و سلطه خود در شمال کشور موفق گردیده بود، گریفن دومین نامه خود را از کابل برایش ارسال کرد که ضمن ابراز رضایت از آمدن او، راجع به موقعش در مورد روسها و

آینده از او سؤال کرده بود. امیر این نامه را برای بزرگان و افسران قوای خود سپرد تا در قسمت جواب ابراز نظر نمایند که در نتیجه به جواب آن پرداخته شد، چنانکه در جوابیه تصریح گردید که او به موافقه جنرال کافمن حکمران تاشکند عازم وطن گردیده و از عزم خود نوشت که می‌خواهم: «درامور اضطراریه و ضروریه کمر معاونت ملت خود را بسته و با خصم مصاف داده و ره نورد مدافعت شوم». علاوه بر این او در جمع مردم در خان آباد گفت که: «اگر انگلیسها او را برای اشغال تخت افغانستان به کابل دعوت مینمایند، اولتر باید حدود مملکت و قضیه قندهار و چگونگی نماینده را که در افغانستان تعیین خواهند کرد، واضح سازند.»

(امیر عبدالرحمن خان هنگامیکه تازه به سلطنت رسید)



به این اساس انگلیس ها بتاريخ 3 می 1880 یک هیئتی را در خان آباد نزد عبدالرحمن خان با یک نامه از طرف نائب السلطنه هند اعزام کردند که در آن نامه لارڈ لیٹن Lord Lytton نائب السلطنه هند): «از موافقه دولت برتانیه به انتخاب سردار عبدالرحمن خان به حیث امیر کابل و تخلیه افغانستان به اسرع وقت اطمینان داد و درباره سرحدات افغانستان اشاره به معاهده 1869 کرد که روسها افغانستان را به حیث ساحه تحت نفوذ انگلیس شناخته و دولت انگلیس فیصله نموده که افغانستان با هیچ یک کشور خارجی در شرق میانه اشتراک عمل ننماید. با وصف این در صورتیکه عبدالرحمن خان حاضر باشد مشوره برتانیه را در روابط خارجی خود مراعات نماید، دولت انگلیس از رعایت حقوق و انترست دولت همسایه روس در افغانستان خوداری نخواهد کرد».

لودویک آدامک درباره متن نامه فوق صراحت بیشتر میدهد که در آن چنین ذکر شده بود: «از آنجائیکه حکومت برتانیه مداخله قدرتهای خارجی را در افغانستان رد میکند و از آنجائیکه روسیه و ایران وعده داده اند هیچگونه مداخله در معاملات افغانستان ننمایند، پس واضح است که حضرت والای شما [خطاب به امیر] روابط خارجی با هیچ قوای خارجی به استثنای حکومت برتانیه داشته نمیباشید. اگر کدام قوای خارجی سعی نماید در امور افغانستان مداخله کند و اگر چنین مداخله به تجاوز بدون تحریک بر قلمرو حضرت والا بانجامد، در آنصورت حکومت برتانیه آماده خواهد بود دست کمک بسوی شما دراز کند. این کمک بدان اندازه و ترتیبی خواهد شد که حکومت برتانیه برای رد آن تجاوز لازم بداند، آنهم به شرطیکه حضرت والا بدون فرو گذاشت، توصیه حکومت برتانیه را در موضوع روابط خارجی خویش دنبال نماید.» (آدامک، لودویک: "تاریخ روابط

سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال"، مترجم: علی محمد زهماء، پشاور، صفحه 19 - 20)

در اینجا انگلیسها با یک عبارت صریح موضوع تحت الحمایگی را در همان آغاز برای عبدالرحمن خان خاطر نشان ساختند که باز هم به همان معاهدات قبلی امرای اسبق با انگلیس ها رویت داده می شد. در نامه راجع به قندهار نوشته شده بود که: قندهار به سردار شیر علیخان [با امیر شیر علی خان مغالطه نشود] تفویض گردیده و دولت برتانیه اراده ندارد به ولایت مذکور مداخله کند. ذکر اینکه دولت انگلیس عبدالرحمن خان را به حیث امیر کابل می شناسد، مقصد از آن تذکر همانا اشاره به قرارداد با امیر دوست محمد خان بود که ساحه امارت او را در آنوقت محدود به کابل ساخته بودند.

هنوز این مکتوب در راه بود که عبدالرحمن خان به عزم کابل به "چهاریکار" رسید و در آنجا به اعلان پادشاهی خود پرداخت و طرف قبول مردم قرار گرفت. با این رویداد انگلیسها مجبور شدند سلطنت عبدالرحمن خان را برسمیت بشناسند و در ضمن راجع به آینده قندهار و هرات تغییر نظر دهند و موافقه کنند تا آن دو ساحه را نیز جزء سلطنت او بشمارند. (برای شرح مزید دیده شود: س.ق. رشتیا: "افغانستان در قرن نوزده" .. صفحات 344 تا 355)

نگاهی به برنامه های امیر عبدالرحمن خان:

میر غلام محمد غبار وضع عمومی کشور را در سال 1880 چنین شرح میدهد: «امیر عبدالرحمن خان وقتی به سلطنت رسید که در نتیجه دو هجوم انگلیس کشور صدمه و خساره برداشته بود. به این معنی که دستگاه منظم اداری فرو ریخته و تشکیلات نظامی از بین رفته بود، مرکز و پایتخت مملکت یعنی شهر بالاحصار کابل منهدم و صنعت گران و پیشه وران اغلب در

دفاع از وطن معدوم شده بودند. شهرک صنعتی استالف و بازارهای غزنه احراق گردیده، شهرهای قندهار و جلال آباد از پیشه وران تخلیه و به شکل استحکامات نظامی دشمن درآمده بودند. مزارع کابلستان و زابلستان و پروان و کاپیسا و ننگرهار و قندهار، دهقانان جوان خود را در میدانهای جنگ اعزام کرده بودند. لهذا پیشه وری شهرها و رزاعت و آبیاری قسمتی از روستاها تقریباً از بین برده شده بود. در عوض، طوفانی از هیجان مردم بر ضد تجاوز دشمن خارجی برپا و هر قهرمان جنگ، شکل یک مرکزیت مستقل به خود گرفته بود. خزاین و جبه خانه های افغانستان خالی و هنوز دشمن قوی در سرحدات بلا فصل کشور در کمین فرصت قرار داشت...» (غبار، میر غلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول چاپ چهارم، ایران 1378، صفحه 346)

امیر اولین مشکل خود را در کابل چنین بیان میکند: «من که پادشاه مملکت هستم، در موقع جلوس به تخت سلطنت دچار این مشکل شدم که خانه به جهت سکونت نداشتم، چرا که عمارات بالاحصار را که خانه اجدادی من بود، لشکر انگلیس خراب کرده بودند و دیگر خانه موجود نبود. خانه کرایه هم پیدا نمی شد که مؤقتاً آنجا بمانم.... به خیالم در تواریخ کمتر و حتی هیچ دیده نشده است که پادشاه برای خوابیدن خود اتفاقی نداشته باشد و تازمانیکه عمارت تازه به جهت خود بنا نمودم، درچادرها و خانه های گلی مال رعایا عاریه می نشستم.» (امیر عبدالرحمن خان: تاریخ افغانستان - تاج التواریخ، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 221)

با این وضع امیر هدف اصلی سلطنت خود را چنین بیان کرد: «زیر نظم درآوردن صدها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان..... همه ایجاب میکند تا سیستم قبائلی نابود شود و با جامعه آبرومند که در آن یک قانون

و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.» (اولسن، آستا: اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک 2001، صفحه 66)

وقتی کتاب "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد" را 25 سال قبل نوشتم، با مرور تاریخ 21 ساله سلطنت امیر عبدالرحمن خان به این نظر رسیدم که امیر اولین پادشاه افغانستان است که برای هدف مشخص خود، دقیقاً استراتژی طرح کرده و هرکاریکه انجام داده، برای رسیدن به همان هدف بوده است که مدل و شیوه کاری امیر موصوف را میتوان تحت نکات ذیل خلاصه ساخت:

الف - هدف: در دوکتورین امیر هدف اساسی تأسیس و استحکام یک حکومت مرکزی و سلطنت مطلقه بود با موجودیت یک حکمروا که هم قانون باشد و هم مجری قانون.

ب - استراتژی: برای نیل به هدف فوق، استراتژی امیر استوار بود بر نکات ذیل:

1 - تلاش برای تعیین سرحدات برای حفظ موجودیت ارضی افغانستان در چهارچوب حدود اربعه مشخص که ملزومه یک دولت مستقل پنداشته میشود؛

2 - تضعیف و امحای سران سرکش قبائل و سائر گروپهای قدرتمند؛

3 - جذب علمای دین در خدمت دولت و بیرون کردن آنها از زیر نفوذ سران قبائل؛

4 - دادن مشروعیت دینی به سلطان به حیث "سایه خدا در روی زمین" و وجوب اطاعت مطلق از اوامر او؛

5 - پیش گرفتن سیاست "تجرید" یعنی دوستی و سازش با دو قدرت بزرگ منطقه به منظور حفظ موازنه قدرت بین آنها، بخصوص با انگلیس ها در رعایت این اصل که "درامور

خارجی بی مصلحت شما کار نمی کنیم، ولی در امور داخلی مصلحت شما را کار نداریم".

ج - اقدامات: امیر برای تطبیق استراتژی فوق، اقدامات ذیل را با جدیت و شدت رویدست گرفت:

1 - تقویه بنیه نظامی، جلب و جذب عسکر و تدارک وسایل جنگی.

2 - تقویه بنیه مالی دولت از طریق افزایش انواع مالیات و اخذ مستمری و کمک از انگلیسها.

3 - استفاده از قوای نظامی، لشکر کشی ها و سرکوب کردن قدرتمندان، مخالفان و شخصیت های مظنون با شدت و قساوت بینظیر که از این ناحیه مردم دوره سلطنت او را به دوره «خون و آتش» مسمی ساخته اند.

4 - استفاده از نام جهاد علیه مخالفان با شعار اینکه: "کسیکه از من اطاعت میکند، از خدا اطاعت مینماید و کسیکه بمن مطیع نیست، به خدا اطاعت ندارد.. سرزمین بغاوت، حیثیت دارالحرب را دارد". امیر همچو فتاوی را از طریق علمای دین شایع و پخش میکرد و برای اقدام خود مشروعیت دینی کسب مینمود.

5 - از بین بردن مخالفان صاحب نفوذ و مقام به انواع و ذرایع مختلف از جمله قتل، حبس، تبعید و غیره و همچنان جهت تضعیف قدرت مالی مخالفان به ضبط و غصب جایداد آنها می پرداخت.

6 - توسل به دستگاه جاسوسی بسیار قوی و وسیع، حتی در بین حرم و خانواده خود.

7 - استفاده از سیاست های "تفرقه بینداز و حکومت کن".

8 - از دواجهای سیاسی به منظور پیوند دادن سلطنت با خانواده های متنفذ و جلوگیری از نقش تخریبی آنها در برابر دولت.

- 9 - تضعیف رواجها و عنعنات محلی زیر نام "پشتونوالی" که اجرای آن در حیطه قدرت سران قبائلی قرار داشت.
- 10 - آوردن نظم اداری و توظیف مأمورین و قضات حکومتی در سراسر افغانستان، تا بدانوسیله نقش مستقل متنفذین دینی را تقلیل دهد.
- 11 - وضع قوانین، دستورنامه ها و فتاوی شرعی به منظور تنظیم بهتر امور.
- 12 - توجه به ورود تکنالوژی و تأسیس بعضی صنایع مهمه و استخدام یک تعداد اشخاص فنی و مسلکی خارجی جهت بکار انداختن تأسیسات صنعتی و نظامیو
- 13 - توجه بر تشکیلات اساسی دولت، توظیف مأمورین توأم با اداره جدی و با انضباط امور.
- (دیدہ شود: س.ع. کاظم: "زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد"، کابل، 2005، صفحه 83 تا 85)

امیر بعد از 21 سال تلاش شباروزی موفق شد سرحدات کشور را در شمال و جنوب تعیین نماید و به وسیله جمعاً چهل بار لشکرکشی های خورد و بزرگ به هر سمت و منطقه در کشور توانست اداره مرکزی را زیر سلطه خود در تمام افغانستان حاکم سازد، اقتدار از دست رفته ای دولت را اعاده کند و سلطه دولت را در مناطق "کافرستان" که بعداً نورستان نامیده شد و در هزاره جات که زیر اداره "میران" مقتدر محلی قرار داشت، گسترش دهد و به نظام فئودالی پایان بخشد، امنیت را در کشور برقرار سازد و راه را برای تجدد و تحولات بعدی در ساحات مختلف مساعد گرداند.

در این جریان البته انتقادهای فراوان بر شیوه های کاری امیر بخصوص در استبداد و نظام مطلقه او وجود دارد و بعضی از اقوام افغانستان از شدت عمل امیر ناراض اند که حتی با شنیدن نام امیر شدیداً انزجار خود را نشان میدهند. باید گفت که شدت

عمل امیر عام بود و هر کی در برابرش بیشتر مقاومت میکرد، با شدت عمل بیشتر او مواجه می شد.

هریک از اقدامات امیر که در فوق ذکر شد، در حقیقت یک مبحث جداگانه است که ایجاب تحقیق مزید را مینماید، ولی ما در اینجا بحث خود را به رویداد های خارجی آنهم بر روابط امیر با حفظ تحت الحمایگی با انگلیس بیشتر متمرکز می سازیم.

روابط امیر با انگلیسها در چهارچوب تحت الحمایگی:

طوریکه گفته شد، امیر عبدالرحمن خان بتاريخ 21 جولای 1980 در چهاریکار اعلام سلطنت کرد و سپس با ده هزار نفر بطرف کابل روان شد و با این ترتیب بدون مشکل به حیث امیر کشور قبول و از طرف مردم با گرمی استقبال گردید. بتاريخ 22 جولای انگلیسها طی یک محفل با اشتراک نماینده امیر و با حضور جنرال رابرتس و جنرال ستیورات در چاونی شیرپور پادشاهی او را به رسمیت شناختند و سردار یوسف خان نماینده امیر در آن محفل ضمن بیانیه خود تصریح کرد که: «اگر چه تمام ملت رشته اطاعت سردار عبدالرحمن خان را بگردن افکنده و دیگری را در این امر بر او منتی نیست، اما باز هم از دولت برتانیه که سلطنت او را به رسمیت شناخته است، تشکر مینماید.»

سپس طرف انگلیس از امیر تقاضای ملاقات کرد که این ملاقات با حضور عساکر و شخصیت های دو طرف با شان و شوکت بسیار در محلی بنام "زمه" در سه کروهی کابل برگزار گردید. در این مجلس انگلیس ها از امیر خواهش کردند که برای محمد جانخان وردک سپهسالاری اردوی خود را اعطا نماید. انگلیسها میخواستند بدینوسیله در جوار امیر یک رقیب قوی را به هدف ایجاد اختلاف جاگزین سازند تا بعداً از این راه بهره برداری نمایند، اما امیر باریکی موضوع را درک کرد و نیز برای

اثبات اینکه می‌خواهد یک حکومت مستقل داشته باشد و امر و سفارش دیگران را نپذیرد، این پیشنهاد را رد کرد. این اولین برخورد امیر در برابر انگلیسها بود. انگلیسها با مشاهده این عکس العمل از ادامه مذاکره با امیر صرف نظر کردند و بنابراین با ارسال یک یادداشت یکطرفه از جانب خود به امیر یادآور شدند که: «دولت برتانیه پادشاهی امیر عبدالرحمن خان را در افغانستان برسمیت می‌شناسد و افغانستان را به زودترین فرصت تخلیه می‌کند. امیر در امور داخلی خود کاملاً آزاد بوده تنها در روابط خارجی خود با حکومت برتانیه مشوره خواهد کرد و یک نفر سفیر مسلمان به حیث نماینده دولت برتانیه در کابل اقامت خواهد داشت.» (رشتیا... صفحه 361)

اما شرایط بعدی طوری تغییر کرد که امیر ناگزیر شد در همان محدوده تحت الحمایگی انگلیسها تا زمان مرگ خود باقی بماند. اینکه روی چه مجبوریتهای امیر نتوانست و یا نخواست خود را از قید تحت الحمایگی انگلیس در روابط خارجی بیرون کند، بسته بیک تعداد عواملی بود که مانع اینکار گردید، با این شرح:

1 - امیر به اندازه ای که برای لزوم تمامیت خاک افغانستان ارجحیت قایل بود، برای استقلال سیاسی کشور در قدم اول چندان توجه نداشت. جلوگیری از الحاق قندهار به هند برتانوی و نصب سردار شیرعلیخان به حیث صوبه دار آن و نیز جلوگیری از الحاق هرات به ایران که سال گذشته انگلیسها در تهران روی آن مذاکره داشتند، دو موضوع بسیار مهم و اساسی برای امیر بود تا با ادامه تحت الحمایگی و جلب اعتماد انگلیس به دوستی و تفاهم از تجزیه خاک افغانستان جلوگیری کند و بکوشد که تمامیت ارضی کشور را با موجودیت قندهار و هرات حفظ نماید.

2 - موضوع مهم دیگر این بود که امیر میخواست با ادامه دوستی با انگلیس، مخالفان و رقبای سلطنت خود را قدم بقدم مطیع و فرمانبردار خود سازد و بدینوسیله حاکمیت خود را در سرتاسر افغانستان برقرار نماید و به تشکیل دولت مرکزی پر قدرت بپردازد. اگر این سازش با انگلیس ها براه نمی افتاد و اطمینان انگلیس ها از دوستی با امیر از طریق حفظ موقف تحت حمایتی تقویه نمیگردید، امکان داشت انگلیسها در صدد تقویه رقبای امیر برمی آمدند که در نتیجه صحنه سیاسی کشور بار دیگر دچار بر خوردهای داخلی میگردید و در آنصورت روسها از این وضع به نفع خود استفاده میکردند و به تقویه امیر در برابر مخالفانش می پرداختند.

3 - در همان روزیکه امیر در چهار یکار بتاريخ 21 جولای 1880 (30 سرطان 1259ش) اعلان سلطنت کرد، سردار محمد ایوب خان با لشکر همراه خود از هرات بطرف قندهار حرکت کرد و در دشت میوند (کشک نخود) با قوای سردار شیرعلیخان صوبه دار قندهار که در معیت قوای انگلیس به آن جا در برابر سردار محمد ایوب خان موقع گرفته بود، جنگ سخت براه افتاد و قوای ملی سردار ایوب خان توانست قوای انگلیس را بطور افتضاح آمیز و تلفات سنگین شکست فاحش دهد که این جنگ به حیث یکی از افتخارات تاریخی کشور محسوب میشود. عده ای از قوای انگلیس که در این جنگ جان به سلامت بردند، توانستند با ترک تمام وسایل جنگی در میدان نبرد، صرف خود را به قندهار برسانند و قوای سردار ایوب خان در تعقیب آنها به قندهار رسید و شهر را به محاصره گرفت.

در این موقع امیر عبدالرحمن خان وقتی متوجه شد که قندهار در دست ایوب خان خواهد افتاد و اینکار مانع رسیدن او به هدف تمامیت ارضی و تشکیل یک حکومت مرکزی قوی در کشور خواهد شد، مجبور گردید تا از در همکاری و دوستی با انگلیس

ها پیش آید و بکوشد با حمایت آنها قوای سردار ایوب خان را از قندهار دور سازد. بتاريخ 22 اگست 1880 قوای رابرتس از کابل به کمک قوای شکست خورده قندهار رسید و فشار را بر قوای سردار ایوب که شهر را در محاصره گرفته بود، وارد نمود تا آنکه قوای سردار ایوب خان در اثر توطئه انگلیس ها پراکنده شدند و سردار مجبور به عقب نشینی گردید. جنرال رابرتس پس از آن قندهار را به سردار شیرعلیخان سپرد و با قوای خود بطرف هند روانه شد. در این وقت سردار ایوب خان با تجدید قوا بار دیگر به قندهار حمله کرد، اما این بار با قوای امیر عبدالرحمن خان مواجه شد و در جنگ ارغنداب قوایش شکست خورد و امیر قندهار را به تصرف خود درآورد. در این میان چون هرات بدست سردار عبدالقدوس خان (طرفدار امیر عبدالرحمن خان) افتاده بود، سردار ایوب خان از برگشت به هرات منصرف گردید و به معیت دوستان وفادار خود به ایران رفت که بعداً جنرال قونسل انگلیس او را در مشهد به خدعه دستگیر و با افراد معیتی اش روانه هند کرد که تا آخر عمر در آنجا باقی ماند.

4 - عامل دیگر تحول عمده در سیاست انگلیس مبنی بر نقش شان در افغانستان بود که امیر از این تغییر اطلاع نداشت و فکر میکرد که انگلیس ها هنوز هم در استیلای افغانستان مصمم هستند. در حالیکه در همان وقت تغییر در حکومت انگلیس رونما گردیده بود و "دیزائیلی" از حزب محافظه کار جای خود را "گلیدستن" از حزب لیبرال داده بود. دیزائیلی که سخت طرفدار پلان تجاوز به خاک افغانستان بود و از تهاجم دوم انگلیس با طمطراق و افتخار در پارلمان انگلیس سال قبل یاد کرده بود، قدرت را بر رقیب خود از حزب لیبرال داد و گلیدستن به حکومت هند هدایت داد تا با امیر عبدالرحمن از طریق دوستی و آشتی پیش آید. متأسفانه امیر از این تحول

عمده در آنوقت اطلاع نداشت و فکر میکرد که انگلیس ها هنوز هم در فکر استیلای افغانستان میباشند و لذا کوشید تا آزادی داخلی افغانستان را برای رسیدن به اهداف مهم خود مرجع داند و به موقف تحت الحمایگی خود به همین منظور ادامه دهد، ورنه بهترین فرصت بود تا امیر با انگلیسها که تحت فشارهای وارده از جانب قوای مردمی قرار داشتند، موضوع رفع تحت الحمایگی را در میان می گذاشت و به یقین که انگلیس ها با حفظ دوستی امیر از مواد مربوط به آن صرف نظر میکردند و استقلال کامل سیاسی افغانستان تأمین و اعاده میگردد.

5 - امیر برای رسیدن به هدف تأسیس یک حکومت مرکزی مقتدر نیاز به قوای نظامی داشت تا حکمرانان مستقل و نیمه مستقل را که در هر کنج و کنار کشور سر بلند کرده و حاکمیت خود را پخش کرده بودند، با راه اندازی جمعاً 40 جنگ سرزنش و به اطاعت از خود مجبور سازد. اما کمبود منابع مالی با وجود افزایش مالیات باز هم کفاف مصارف روزافزون نظامی را نمیکرد و دیگر هیچ منبع مالی در دسترس نبود، مگر دریافت مبالغ کمکی از طرف انگلیسها که پرداخت آنرا در ازای ادامه تحت الحمایگی به امیر تعهد کرده بودند و از اینطریق سالانه به مبلغ 12 لک کلدار بدست امیر میرسید و او بیشتر این مبلغ را صرف تقویه بنیه نظامی خود میکرد. اگرچه امیر ادعا داشت که این مبلغ را انگلیسها نه از روی کمک به امیر، بلکه برای حفظ موقف افغانستان به حیث یک کشور حایل میان دو قدرت می پردازند، اما به هر عنوانی که بود امیر به این کمک ضرورت داشت و نمیخواست با طرح خروج از تحت الحمایگی خود را از این کمک در همچو موقع حساس بی نصیب سازد.

6 - امیر برای تثبیت سرحدات شمالی و غربی کشور به دوستی با انگلیس ضرورت داشت و در سال 1884 موفق شد سرحد شمالی کشور را با روسها مشخص سازد و اما انگلیس ها بر

امیر در جهت حفظ موقف حایل بین دو قدرت روس و انگلیس چندان اعتماد نداشتند، لذا کوشیدند تا با تعیین سرحد افغانستان بطرف جنوب و شرق از واخان تا سیستان حد فاصل را تعیین نمایند که این سرحد مسمی به "خط دیورند" در سال 1893 تحت فشار های وارده و حتی تهدید به مقاطعه و جنگ از جانب انگلیسها بر امیر مشخص گردید. انگلیسها مدتها قبل توانسته بودند قبایل آزاد ماورای این سرحد را بزور و تطمیع و رشوه تحت نفوذ خود در آورند و از آن به حیث یک منطقه حایل ثانی یعنی یک دیوار دومی در برابر نفوذ احتمالی روسها بطرف جنوب استفاده نمایند. در معاهده دیورند امیر کوشید تا مناطقی را که تصرف آن برایش عملاً ممکن بود، در داخل سلطه خود درآورد و ما مناطقی را که از عهده اداره آن بدر آمده نمیتوانست، به برتانیه واگذار شد و با این اقدام از نفوذ مزید انگلیس به بهانه سرکوب کردن اقوام ماورای سرحد در داخل خاک خود جلوگیری کرد. انگلیس ها در قبال امضای معاهده دیورند مبلغ کمکی خود را از 12 به 16 لک کلدار در سال بالا بردند.

7 - افغانستان که از سالها قبل به حیث یک کشور محاط به خشکه درآمده بود، عمده ترین مجرای روابط اقتصادی و تجارتی آن از طریق هند برتانوی تأمین می شد، خاصتاً دسترسی به اسلحه و مواد مورد ضرورت نظامی خود را میتوانست از همین مجرا تهیه نماید و انگلیس ها در این راه جهت تشدید وابستگی افغانستان به خود از کمک دریغ نمیکردند. امیر برای دسترسی به ضروریات خود ناگزیر بود با انگلیسها از در دوستی کنار آید و چشم خود را در مورد قبول تحت الحمایگی به پایان اندازد.

بنابراین دلایل فوق امیر عبدالرحمن خان با آنکه از موجودیت تحت الحمایگی رنج می برد و یکبار کوشید با اعزام پسر خود سردار نصرالله خان به دربار انگلیس درلندن روابط سیاسی خود را مستقیماً با آن دولت به راه اندازد، ولی انگلیس ها به آن روی

خوش نشان ندادند و روابط افغانستان را به دلیل موجودیت تحت حمایتی موکول به حکومت هند برتانوی کردند.

آیا امیر از موجودیت روابط تحت حمایتی راضی بود؟

لودویک آدامک دربارهٔ تلاشهای حاشیوی و ضمنی امیر در جهت حفظ استقلال داخلی از بعضی عکس العمل های او در برابر انگلیس ها یادآور می شود و می نویسد: «عبدالرحمن همیشه خودش را یک فرمانروای مستقل افغانستان آزاد می پنداشت و به هیچ قدرت خارجی اجازه نمیداد در امور داخلی مملکت وی مداخله نماید... او همیشه آن ادعای صاحب منصبان هند برتانوی را که می گفتند: تخت و تاج افغانستان را آنها به امیر داده اند و افغانستان را ایشان به او سپرده اند، تردید میکرد... و آن تعهدی را که در ساحه روابط خارجی به استثنای برتانیه با هیچ قدرت روابط خارجی نمیداشته باشد، چنین تفسیر می نمود: "افغانستان میتواند روابط همسایگی را با دیگران مشروط به اینکه حکومت هند را از آن مطلع ساخته و توصیه آنرا دریابد، برقرار نماید" و اصرار میکرد که: "بعد از گرفتن توصیه حکومت هند وی حق دارد فیصله مستقل خودش را صادر کند"».

امیر عبدالرحمن خان به این نظر بود که اعانه و مدد خرج برتانیه به معنی نقض استقلال و قدرت او محسوب نمیشود و آنرا : «نتیجه و محصول اتحادی می پنداشت که دو شریک برای منافع مشترک شان همکاری میکنند یعنی نگهداری و حراست سرزمین های شان از تجاوز روسیه» و می گفت که: «اندروین زمینه همکاری افغانستان نیروی بشری و برتانیه اسلحه و آلات و ابزار تهیه میکرد.»

دلچسپ است که وقتی برتانیه بنام خدمت، نشان "Grand Cross of the Order of Bath" را به امیر داد، امیر برکلمه

"خدمت" که ضمیمه سند بود، اعتراض کرد و از برتانیه خواست که آن نشان را بیاس دوستی به او بدهد.»



با تغییر چهره سیاست بین المللی در پایان قرن 19، روسیه پافشاری داشت تا روابط غیر سیاسی با افغانستان برقرار سازد، امیر با استفاده از این فرصت می گفت که : «حق خود میدانم توصیه نایب السلطنه [هند برتانوی] را بپذیرم و یا اینکه ردش نمایم»؛ همچنان امیر مامورانی را به ممالک مختلف اسلامی زیر نام هیئت تجارتي فرستاد و نمایندگان تجارتي در مشهد، بخارا و پشاور مقرر کرد.

امیر عبدالرحمن خان نمیخواست یک نماینده انگلیس، مگر یک مسلمان در افغانستان باشد و اما طرف انگلیس به آن اصرار

میورزید؛ بالاخره انگلیس حاضر شد شخصی را بنام محمد افضل خان به حیث نماینده سیاسی خود به دربار کابل معرفی دارد. امیر بهانه آورد که در سفر قندهار است و بعداً نظر خود در زمینه ابراز میکند. چون کار به تعویق افتاد، انگلیس ها بعد از چندی یک شخص دیگر بنام محمد هاشم خان را به حیث نماینده سیاسی خویش به دربار کابل پیشنهاد کردند؛ امیر این شخص را رد کرد و خواهش نمود تا همان محمد افضل خان فرستاده شود. امیر خواست بدینوسیله حق رأی خود را به حیث امیر مستقل به انگلیسها وانمود سازد. حینیکه محمد افضل خان به نمایندگی انگلیس به کابل آمد، برایش اجازه داده نشد تا با دیگر بزرگان دولت تماس داشته باشد و او در این بابت از امیر پرسید، امیر در جواب گفت: «بلی! من آنها را از مذاکره و صحبت با شما ممانعت نموده ام و من آرزو ندارم در اینجا دو دربار برپا گردد، یکی در منزل من و آندیکری در حویلی شما. امیر شیر علیخان فقید اینکار را کرد و برباد شد»؛ امیر حتی جلو دروازه نمایندگی انگلیس عسکر مؤظف کرد تا از رفت و آمد آزاد در آنجا جلوگیری شود و وقتی این قیود مورد انتقاد مقامات هند برتانوی قرار گرفت، امیر گفت که اگر حادثه مثل کیوناری صورت گیرد، مسئولیت آن بدوش خود شما خواهد بود.

امیر از موجودیت دوباره قوای نظامی انگلیس در افغانستان به هر دلیلی که باشد، جداً اجتناب میکرد؛ حتی وقتی روسها بر "پنجده" حمله و آنرا اشغال نمودند، امیر که در آن وقت مصروف سفر در راولپندی رسمی بود، پیشنهاد عبور قوای نظامی انگلیسی را بسوی هرات به هدف مقابله با پیشرفت روسها رد کرد و انگلیسها مجبور شدند قوای خود را از طریق بلوچستان به ایران و از آنجا داخل هرات سازند تا مانع پیشرفت مزید روسها بسوی هرات شوند. امیر عبدالرحمن خان اصرار داشت که افغانستان قوای انسانی و رزمی زیاد دارد، باید قوای افغان

را با دادن اسلحه و مهمات بیشتر تقویه کرد تا سد راه دشمن شوند و ضرورت به اعزام قوای انگلیس در افغانستان نیست. اما انگلیسها به اصرار امیر توجه نکردند و قوای خود را از طریق دیگر به هرات اعزام داشتند که دیر دوام نکرد و مجدداً پس از استحکام سرحد افغانی قوای خود را از هرات بیرون کشیدند. (برای شرح مزید در موارد فوق دیده شود: لودویک آدامک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، صفحات 18 تا 30)

باید اذعان داشت که امیر عبدالرحمن خان با آنکه کوشید توازن را بین دو قدرت رقیب یعنی روس و انگلیس با رعایت جدی "سیاست تجرید" حفظ کند و برطبق آن ناگزیر بود به قبول تحت الحمایگی انگلیس در روابط خارجی خود از طریق مشوره با انگلیسها و اجرآت از مجرای هند برتانوی تن دهد، اما در عین زمان جداً کوشید تا آزادی داخلی کشور را از نفوذ انگلیس کاملاً بدور نگهدارد و به آنها موقع مداخله را در امور داخلی نمیداد.

امیر هنگامیکه در سن 55 سالگی قرار داشت، پس از زحمات شباروزی که موفق به تشکیل افغانستان نوین، با حدود مشخص آن و ایجاد امن و ثبات کامل در کشور و آوردن تحولات عمیق اداری و نظامی گردید و توانست استقلال داخلی افغانستان را به وجه عالی تأمین کند و اما در روابط خارجی با قبول تحت الحمایگی انگلیس دوام داد و کشور از استقلال کامل بی نصیب ماند، در سال 1901 بعد از 21 سال سلطنت با انضباط و پرتنش ناشی از جنگ های متعدد داخلی، در قصر باغ بالا که مُشرف برمحل نمایندگی انگلیس در کابل بود و امیر میتوانست از آن بلندی بر فعالیت های انگلیس ها در آنجا نظارت کند، در اثر مریضی دیرینه جان به حق سپرد و پسر بزرگش شهزاده حبیب الله خان که در زمان حیات پدر به حیث جانشین مشخص شده بود، به سلطنت رسید.

فصل پنجم

امیر حبیب الله خان سراج الملة والدين و معضلة تحت الحمایگی



امیر حبیب الله خان در وسط، طرف چپ شهزاده عنایت الله خان
معین السلطنه و طرف راست شهزاده امان الله خان عین الدوله

تحولات عمده در جریان سلطنت امیر حبیب الله خان:

پس از وفات امیر عبدالرحمن خان پسر بزرگش شهزاده حبیب الله خان در سن 29 سالگی بتاريخ 12 میزان 1280 ش (4 اکتوبر 1901) بدون مشکل بر تخت سلطنت تکیه زد. امیر جدید در طول سلطنت خود کوشید تا کشور را از تحت الحمایگی انگلیس بیرون کند، اما موفق نشد و عمر برایش وفا نکرد و پس از تقریباً 18 سلطنت در سال 1919 در یک سفر تفریحی در محل "کله گوش - لغمان" بطور مرموز به شهادت رسید.

تحولاتیکه طی دوره سلطنت امیر حبیب الله خان در بُعد داخلی و خارجی روی داد و بر جریان امور اثر گذاشت، یکی از مباحث پیچیده تاریخ معاصر کشور است که مهمترین آنها را در بُعد داخلی چنین خلاصه کرد:

- پیش گرفتن سیاست نرمش امیر جدید و جلب خاطر کسانیکه از پدرش رنجیده بودند.

- برگشت خانواده های تبعیدی به وطن با افکار جدید و آشنائی شان با شرایط مدرن عصر.

- سفر امیر به هند و فریفته شدن او با شیوه های جدید زندگی و نوآوریها در زمینه های مختلف.

- توجه به معارف و تأسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه.

- نشر سراج الاخبار و تأثیر آن بر اذهان مردم.

- آغاز روشفکری و ضدیت با استعمار بین یک تعداد و آگاهی از مسائل و رویداد های مهم جهان.

- نفوذ فرهنگ ترکیه و احترام مردم به خلافت عثمانی.

- بروز مخالفت ها در برابر امیر ناشی از فرو رفتن او در زندگی خصوصی و سپردن قدرت به چند عضو خانواده با موجودیت رقابت های داخلی و خانوادگی و نیز تشکل گروپ دیگر مخالفان امیر به دلیل نزدیکی امیر با انگلیسها.

در بُعد خارجی نیز تحولاتی پدید آمد که برچگونگی رویداد ها در افغانستان اثر گذاشت، از جمله:

- مبارزات آشکار و پنهان مردم در هند علیه قدرت استعماری برتانیه.
- توجه مجدد روسها بطرف جنوب و اصرار آنها در روابط آزاد تجارتي با افغانستان.
- بروز مشکلات مجدد با دولت فارس در موضوع سيستان و نقش انگليس در حکميت قضيه بوسيله مکماهون.
- اصرار انگليسيها مبني بر امضای معاهده جديد با امير و فشار های وارده برای گرفتن امتيازات مزيد از او.
- برهم خوردن روابط بين کشورهای بزرگ اروپائی که در نتیجه انگليس، فرانسه و روسيه به حيث قوتهای متحده در برابر آلمان و اتریش (مسمی به قوتهای مرکزی) قرار گرفتند که منجر به جنگ جهانی اول گردید.
- شمول دولت عثمانی در جنگ به حمایت از جناح آلمان و اتریش که به گونه ای با ابراز احساسات مسلمانان در بعضی کشور های اسلامی از جمله افغانستان همراه شد.
- ورود ماجراجویانه هیئت های مشترک آلمانی و ترکی مسمی به " نديرماير- هينتگ" به افغانستان به امید اینکه بتوانند نظرامير را به جانب حمایت از "قوتهای مرکزی" جلب نمایند.
- موقف دشوار امير در بين دو قطب فوق و وارد کردن فشار بر امير از طرف انگليسيها تا در جنگ بیطرف بماند و به دوستی با آنها ادامه دهد.
- وعده های فریبنده انگليس مبني بر شناسائی استقلال افغانستان در صورت اعلام بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول.
- تلاشهای امير برايکه انگليس ها بعد از ختم جنگ به وعده خود مبني بر شناسائی استقلال کامل کشور وفا کنند و نیز مبالغ کمکی وعده داده شده را در بدل بیطرفی با جمله باقیات گذشته به امير پردازند.

- وقوع شهادت مرموز امیر در بحبوحه همین گیر و دارهای سیاسی که گفته میشود به دلایلی دست انگلیس ها در آن شریک بوده است، مانع آن شد که امیر بتواند به هدف اصلی خود یعنی بیرون شدن از تحت الحمایگی انگلیس و استرداد استقلال کامل کشور برسد.

با آنکه مطالب و رویداد های فوق همه مثل حلقه های زنجیر باهم مربوط و یکی بردیگری در آنوقت اثر گذار بوده است، اما چون موضوع بحث اصلی ما در اینجا بر تلاشهای بی نتیجه امیر در رفع تحت الحمایگی از انگلیسها در روابط خارجی بیشتر متمرکز میباشد، لذا در این مبحث توجه مزید به مشکلاتی ناشی از روابط پیچیده با برتانیه و مقامات هند برتانوی معطوف میگردد که بطور مستقیم و یا غیرمستقیم بر دوام تحت الحمایگی در آن دوره اثر گذار بوده اند.

مخالفت امیر با حکمیت مکماهون در موضوع سیستان:

یک رویداد طبیعی که احتمالاً ناشی از سیلاب شدید و فشار آب جاری دریای هلمند در سال 1896 بوده باشد، موجب شد تا آن دریا مسیر سفلی خود را در امتداد سرحد بین افغانستان و ایران بسوی غرب تغییر دهد و به جای مجرای سابق که "سیخ سر" نام داشت، مسیر جدیدی را در پیش گیرد که به "رود پریان" شهرت یافت. این تغییر مسیر مشکلی را در مورد سرحد بین دو کشور که بزعم حکمیت گولد سمید F. J. Gold Smid که در آن محل دریای هلمند سرحد مشترک شناخته شده بود، به وجود آورد و در ظرف چند سال موجب بروز مناقشات و حتی برخوردهای کوچک مسلحانه بین موظفان سرحدی دو کشور گردید. دولت افغانستان که تغییر مسیر دریا را در آن محل به نفع خود میدید، ادعا میکرد که خط سرحدی همان مسیر دریای هلمند است که آب در آن جریان دارد، اما دولت ایران خط

سرحدی را که قبل از تغییر مسیر دریا تعیین شده بود، اساس قرار میداد و ادعای ارضی را مشتمل بر تقریباً 180 میل مربع بطرف شرق مسیر جدید میکرد، درحالیکه افغانها این ساحه را جزء خاک افغانستان می شمردند.

این مشکل در شروع سلطنت امیر حبیب الله خان کسب شدت نمود و اما امیر کوشش کرد تا معضله را از طریق تماس های حسن نیت بین دو کشور حل کند و نمیخواست کشور ثالث یعنی برتانیه برطبق ماده ششم معاهده پاریس (1857) بار دیگر امتیاز حکمیت را حاصل کند. امیر ریشه همچو اختلافات بین ایران و افغانستان را ناشی از غرض "بیگانگان" میدانست و مقصد او واضحاً جانب روسها بود که در آنوقت بار دیگر سعی داشتند تا بطرف جنوب و بخصوص هرات نفوذ کنند. امیر اگرچه ظاهراً با انگلیسها و هند برتانوی سر دوستی داشت، ولی از عمق سیاست آنها با خبر بود و نمی خواست بار دیگر پای آنها ظاهراً برای رفع معضله، ولی در واقع برای استحکام موقف شان در منطقه باز شود و بار دیگر موضوع به حکمیت آنها واگذار گردد. اما چاره چه بود، زیرا انگلیس ها خود شان در سرنوشت منطقه تصمیم میگرفتند و آنها در معرض اجراء قرار میدادند و دولت های طرف توان مقابله با آنها را نداشتند.

شاید پرسیده شود که هدف و غایه انگلیس ها در موضوع سیستان چه بود، در جواب این سؤال میتوان به اعتراف هملتن - یکی از صاحب نظران انگلیسی اشاره کرد که چنین می نویسد: «امروز دیده میشود که نقشه تزارها و هندوستان در ایالت سیستان در یک خط نظیر یکدیگر است. هرگاه هندوستان، سیستان فرعی (سیستان افغانی) را در اختیار داشته باشد، قادر خواهد بود آنجا را به پایگاه در آورد و از آنجا میتواند مقاصد و نقشه های تزارها را در امتداد سرحدات ایران و افغانستان خنثی کند و جلو آنها را بطرف خلیج فارس بگیرد». هملتن

علاوه میکند که: «در ایران امروز [آنروز] تفوق با روسها است، برای اینکه ما بر این مشکل غلبه کنیم، لازم است با امیر افغانستان به یک قرارداد ثابت و دائمی برسیم و ایران را به وضع ثابت تقویت کنیم که دوام داشته باشد. قندهار را با راه آهن به هندوستان وصل بسازیم که دوباره محتاج و مطیع گردد. در اینصورت اوضاع و احوال ما در تمام سرحدات ایران و افغانستان بهتر شده دارای استعداد کافی خواهد گشت. آنوقت میتوان متحداً از عملیات و پیشرفت تزارها در شرق وسطی جلوگیری کرد». (سیستانی، محمد اعظم: "سرگذشت سیستان... صفحه 137، بحواله محمود محمود: "تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19"، جلد 7، صفحه 1987)

نائب السلطنه هند لارد کرزن در نامه مورخ 31 جولای 1902 که عنوانی امیر حبیب الله خان نوشت، در یک قسمت آن آمده بود: «دولت ایران موافق به شرایط عهد نامه پاریس (1857) از طرف دولت برتانیه خواهش وساطت و تعیین سرحد را نموده اند. در شرط مذکور مقرر است: در صورتیکه خلاف ها مابین دولت ایران و دولت افغانستان برپا شوند، دولت ایران آن خلاف ها را برای درست نمودن، به مساعی انگلیس رجوع خواهد داد و جنگ نخواهد کرد..... برای اصلاح این مشاجره، دوستدار آن مهربان [مقصد کرزن است] اظهار میدارد: طوریکه در سنه 1872 عمل شده بود، یک افسر برتانوی بعنوان منصف برای فیصله نمودن مشاجره مذکور مقرر کرده شود. دوستدار این اقدام را در فواید صلح داشتی متحتم [حتمی] می شمارد و پس از قبولی این اظهار از طرف آن مشفق [مقصد امیر است]، دوستدار اقدام نموده رضایت دولت ایران را حاصل خواهد نمود و برای فرستادن یک افسر تدارک خواهد کرد.»

هنوز امیر حبیب الله خان مصروف کسب معلومات در زمینه بود که نامه دوم لارد کرزن بتاريخ 3 اکتوبر 1902 (30)

جمادالثانی 1320) عنوان امیرمواصلت نمود که ضمن یادآوری محتوای نامه قبلی علاوه کرده بود که هرگاه: «فیصله افسر برتانوی به دولتین ایرانی و افغانی رجوع کرده [رویت داده] شود و هرگاه یکی از دو دولت اعتراض به آن فیصله بنماید، باید آن فیصله را به سکرتری آف ستیت [دولت برتانیه] بدهند. باید اخیر باشد و بر هر دو فرقه واجب و متحتم باشد». [مقصد از جمله اخیر همانا قاطعیت فیصله و تحمیل نظر حکمیت بر دو طرف می باشد، چنانچه قبلاً عین موضوع در مورد قاطعیت حکمیت گولد سمید Gold Smid نیز ذکر شده بود.]

در سراج التواریخ در صفحه 331 جلد چهارم - بخش دوم تحت عنوان فرعی "مأمور تصفیه نزاع سرحد چخانسور شدن کپتان مکماهون" A. H. McMahon در یک قسمت آن آمده است: «لارڈ کرزن که در این وقت زمام ویسرایلی کشور هند داشت، کپتان مکماهون را با دوصد تن پیاده و صدتن سواره نظام و شش نفر مصاحب و معاون و مشاور و منشی و غیره خدمه مأمور سیستان و چخانسور کرده به حضرت والا آگهی داد که در روز دهم شوال از شالکوت رهگرا و مرحله پیمای منزل مقصود آمده و در روز غره ذیقعدہ وارد موضع خواجه علی خواهد شد. حضرت والا از این آگهی دادن ویسرا [به سه نفر از ماموران محل] ارقام فرمود که در منازل هبوط و صعود [گشت و گذار] کمسیون دولت انگلیس علوفه و آذوقه مهیا و آماده نموده، عده ای از سواره و پیاده را بدرقه بگمارند».

با این ترتیب، طوریکه بیان شد، امیرحبیب الله خان در برابر یک عمل انجام شده از طرف لارڈ کرزن قرار گرفت و با وجودیکه میخواست مشکل بین افغانستان و ایران از طریق تفاهم و مذاکره حل گردد و برتانیه در آن نقش نداشته باشد، اما لارڈ کرزن به هدایت مراجع دولت انگلیس و تقاضای دولت ایران کلونل مکماهون را به استناد ماده ششم معاهده پاریس

(1857م) به سیستان برای انجام دو وظیفه ای باهم مربوط یعنی تعیین حدود سرحدی و نصب نشانه ها (پیلرها) از یکطرف و تثبیت حق استفاده از آب دریای هلمند برای ایران از طرف دیگر توظیف و اعزام نمود.

فشارهای وارده و تعهد امیر به قبول "تحت حمایتی":

هنوز امیر عبدالرحمن خان حیات داشت و اما از شدت مریضی رنج می برد، لارد کرزن به عیادتش به کابل آمد و از امیر در باره جانشین او پرسید. امیر برای بار اول از شهزاده حبیب الله پسر ارشد خود به حیث جانشین نام برد. لارد کرزن سپس در نامه ای در ماه دسمبر 1898 به امیراطمینان داد که امارت پسرش را قبول دارد و علاوه کرد: «لشکر برتانیه در صورتیکه حبیب الله تقاضا کند، آماده خواهد بود برای کمک به او بسوی جلال آباد حرکت کند؛ سرداران افغان که در حال تبعید در قلمرو برتانیه زندگی میکنند، زیر مراقبت گرفته میشوند، در صورتی که حبیب الله موفق گردید بر مسند فرمانروائی بنشیند، بحکومت روسیه اطلاع داده خواهد شد که از نگاه سیاست بین المللی موقف افغانستان همانست که بود.» لارد کرزن بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان موضوع را به حکومت برتانیه نوشت: «از آنجائیکه تعهدات برتانیه و عبدالرحمن شخصی بود، لازم است حالا تعهدات جدید بر اساس روحیه کاملاً تازه عقد گردد». حکومت برتانیه پیشنهاد لارد کرزن را در مورد اعزام یک هیئت جهت مذاکره با حبیب الله خان (امیر جدید) تائید کرد.

لارد کرزن میخواست در معاهده جدید امتیازات ذیل را از امیر حبیب الله خان بدست بیاورد:

1 - تصفیه و تصحیح سرحد افغان و هند برای مقاصد سوق الجیشی.

- 2 - ترتیبات برای حصول معلومات در امور خارجه افغانستان از جمله حرکات عساکر، تقسیم و توزیع نیروهای نظامی، تسلیحات و مهمات حربی.
 - 3 - کنترل تهیه اسلحه و تضمین اینکه این اسلحه علیه هند استعمال نشود.
 - 4 - بهبود ارتباطات بین هند، قندهار و کابل و اطلاعات درباره جاده ها و تمام راه های افغانستان.
 - 5 - قطع کمک واقعی و لفظی به مردمان قبایل سرحدی داخل قلمرو برتانیه.
 - 6 - تأسیس نمایندگی افسران برتانیه در طرح پلانهای دفاعی در برابر روسیه. (آدامک: "تاریخ روابط سیاسی...، صفحه 35 و 36)
- امیر حبیب الله خان و حلقه مشاوران او، بخصوص برادرش سردار نصرالله خان که در مخالفت انگلیسها شخص با نفوذ در بین قبائل بود، این پیشنهاد را ننگ آورتر از معاهده گندمک دانسته و اصرار میکرد که دولت افغانستان به موافقات قبلی متعهد است و لزوم معاهده جدید را نمی بیند. اما حکومت هند با ارسال تعزیت نامه از امیر جدید خواست هیئتی را از طرف حکومت هند در کابل جهت مذاکره راجع به معاهده جدید پذیرا شود. امیر در جواب نوشت که معاهده پدرش را با حکومت برتانیه تا زمانیکه حکومت برتانیه به آن وفا دار باشد، محترم می شمارد. لاردرگزین در نامه بعدی خود به امیر حبیب الله خان و انمود کرد که چون شرایط معاهده 1880 با امیر عبدالرحمن خان یک معاهده شخصی بود و درمورد امیر جدید تطبیق نمیشود، لذا تا وقتی که معاهده جدید صورت نگیرد، امیر نمیتواند از حمایت واعانه برتانیه برخوردار گردد. اما امیر جدید در برابر ادعای لاردرگزین استدلال میکرد که: چون در زمان فوت ملکه ویکتوریا لازم نیفتاد معاهده تجدید نظر گردد، به همان منوال بعد از فوت پدرش لزومی به تجدید معاهده دیده نمیشود. لاردر

کرزن ناگزیر به دلیل آغاز مذاکرات هیئت مکماهون و حل معضله سیستان بین ایران [آنوقت فارس] و افغانستان لازم دید تا موقتاً موضوع معاهده جدید را به تعویق اندازد. (مأخذ بالا... صفحه 37 تا 39)

در این موقع روسیه آرزومند برقراری روابط مستقل تجارتي با افغانستان شد. پس از مباحثات زیاد در 29 جنوری 1902 حکومت برتانیه بطورشفاهی از طریق سفیر خود به جانب روسیه اطمینان داد که: «حکومت اعلیحضرت برتانیه آرزو ندارد روی این موضوع با روسیه نزاع نماید...، لیکن از آنجائیکه زمام امور روابط خارجی (افغانستان) را برتانیه در دست دارد، ترتیباتی که اندرین زمینه صورت میگیرد، بایستی با موافقت برتانیه عملی گردد. ترتیبات آن [امور فرعی] به روسیه واگذار میشود، به شرطیکه روسیه ضمانت کند که هر گونه روابط آن با افغانستان از خصوصیت سیاسی عاری باشد.»

محدودیت‌های روابط با روسیه از یکطرف و پیشنهادات حکومت برتانیه در مورد قرارداد جدید بین امیر حبیب الله خان و مقامات هند برتانوی از طرف دیگر موجب بروز مشکلات گردید و امیر در برابر آن مقاومت میکرد که در اثر آن روابط با برتانیه دچار مشکل شد. ابا ورزی برتانیه از تادیه مستمری به امیر حبیب الله برای این مشکلات می افزود و امیر جدید تنها میتواند از سهمیه مستمری پدر خود که نزد حکومت هند گذاشته شده بود، استفاده کند. امیر حبیب الله خان در نامه ای از این بابت به حکومت هند شکایت کرد و به نائب السلطنه هند برتانوی خاطر نشان ساخت: «در صورتیکه من مستحق مستمری و مدد خرج نیستم، میخوام بدانم که در اثر کدام معاهده حکومت هند اصرار دارد روابط بین افغانستان و روسیه را کنترل کند. اگر معاهدات سابق از اعتبار ساقط است، بهمان منوال معاهده دیورند نیز بیش از این معتبر نخواهد بود.» (مأخذ بالا، صفحه 46 - 47)

پاسخ به این سؤال برای حکومت هند در حقیقت یک موضوع بسیار مشکل بود و به همین دلیل نائب السلطنه لارڈ امپتھیل Lord Ampthill به امیر پیشنهاد کرد تا جهت رفع مشکلات یک افسر عالی‌رتبه برتانوی را به کابل اعزام دارد و امیر این پیشنهاد را قبول نمود. لارڈ در نظر داشت شرایط سنگین را برامیر تحمیل کند، اما حکومت برتانیه به نائب السلطنه هند برتانوی توصیه کرد تا با امیر کنارآید و بکوشد امیر را با آنچه در معاهده قبلی گنجانیده شده بود، راضی نگهدارد و از پیشنهادات سختگیرانه صرف نظر کند.

بعداً در سال 1904 نائب السلطنه هیئتی را تحت ریاست سر لوئیس دَن Sir L. Dane به کابل فرستاد تا زمینه تجدید معاهده سابق را با امیر فراهم سازد. پس از این همه جنجال ها، دِن به امیر اطمینان داد: «تا زمانیکه کردار و اعمال امیر قناعت بخش باشد، مستمری ادامه داشته و تسهیلات برای ورود اسلحه به افغانستان فراهم خواهد شد، در عوض این امداد برتانیه از امیر می‌خواهد در موارد ذیل موافقه کند:

- 1 - اداره و کنترل روابط خارجی،
- 2 - توطئه نکردن با قبایل سرحدی،
- 3 - تأمین قدرتی که با برتانیه دوست بوده و سد راه پیشرفت روسیه گردد،
- 4 - فراهم آوری تسهیلات تجاری» (مأخذ بالا، صفحه 59)

امیر خطر روسیه را بیشتر از زمان پدرس می‌پنداشت و وعده داد نظرش را در مورد پیشنهادات دِن بطور کتبی تقدیم دارد. امیر نظر متفاوت خود را به یک شورای بزرگ جهت غور ارجاع نمود و شورا نظریات امیر را تأیید کرد که با این ترتیب اختلاف نظر بین امیر و هیئت برتانوی حل نگردید و در نتیجه خطر برهم خوردن مذاکرات متصور بود. در این وقت حکومت برتانیه به دِن هدایت داد تا نظریات امیر را بپذیرد و در اثر این

نرمش و بعد از مباحثات زیاد بالاخره بین امیر و نماینده برتانیه در موارد ذیل توافق حاصل شد:

- ادامه کنترل و اداره روابط خارجی افغانستان در دست انگلیس،

- برتانیه آماده بود بعضی ارتباطات محلی غیرسیاسی را در سرحد افغان و روس اجازه دهد، لکن آنها در عین زمان از امیر توقع داشتند پیشنهاد مبنی بر اینکه چطور آن رابطه را با روس ها کنترل کند، بحکومت هند اطلاع دهد،

- پرداخت اعانه و مستمری باقیمانده بدون عوض به امیر،

- مسئله توريد اسلحه به افغانستان بهمان حالت قبلی یعنی در معاهده جدید محدودیت ها و قیودی بر آن گذاشته نشد،

- اعطای اجازه تماس برای نماینده برتانیه در کابل با افسران عالیرتبه افغانی و رفع قید موجودیت گارد افغانی در مدخل نمایندگی برتانیه در کابل،

- تعهد امیر که روش پدرش را در باره روابط با قبایل سرحدی مرعی دارد. (مأخذ بالا ... صفحه 78 - 79)

دَن مسوده توافق را به هند فرستاد و مقامات هندبرتانوی آنرا منظور کردند و به این ترتیب امیر با امضای توافقنامه مورخ 21 مارچ 1905 (اول حمل 1284 ش) خود با انگلیس برادامه تحت الحمایگی که در آن امیر عبدالرحمن خان در راولپندی به ویسرا گفته بود: «در امور خارجی بی مصلحت شما کار نمیکنیم و در امور داخلی مصلحت شما را کار نداریم» وفادار ماند و با قبول افزایش مبالغ مستمری و وعده های دروغین انگلیس اکتفاء نمود. (شرح جزئیات موضوع دیده شود: مأخذ بالا از صفحه 49 تا 79)

در نتیجه بعد از مذاکرات طولانی که بیش از یک سال در کابل دوام کرد، تعهدنامه ذیل بین امیر و دَن به امضا رسید که در آن امیر همه موارد را با این عبارت که «در مسایل جزئی و کلی

عهدنامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والاحضرت پدرم ضیاء الملقوالدین نورالله مرقده با دولت علیه انگلستان منعقد نموده و عمل شده است، من نیز همان ها را قبول نموده عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد» خلاصه ساخت طرفین آنرا امضاء کردند که اینک متن مکمل تعهدنامه تقدیم میشود:

« بسم الله الرحمن الرحيم

اعلیحضرت سراج الملة والدین امیرحبيب الله خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن ازیکطرف و جناب سر لوئیس ویلیام دن وزیرامورخارجہ دولت با عظمت هندوستان و نماینده محترم دولت پادشاهی انگلستان ازطرف دیگر. اعلیحضرت پادشاه فوق الذکر به این وسیله قبول میفرماید که درمسایل جزئی و کلی عهدنامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والاحضرت پدرم ضیاء الملقوالدین نورالله مرقده با دولت علیه انگلستان منعقد نموده و عمل شده است، من نیز همان ها را قبول نموده عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد.

همچنین جناب سر لوئیس ویلیام دن باینوسیله قبول مینماید که همان عهدنامه و تعهد که دولت علیه انگلستان با پدر مرحوم اعلیحضرت سراج الملقوالدین، والاحضرت ضیاء الملة والدین راجع بامور داخلی و خارجی و غیره منعقد نموده من آنها را به اعتبار خود باقی میدانم و می نویسم که دولت انگلستان مخالف آنها به هیچ وجه رفتار نخواهد نمود.»

«بتاریخ روز سه شنبه چهاردهم محرم الحرام 1323 هجری مطابق 21 مارچ 1905 میلادی درکابل مهر و امضاء شد. امیرحبيب الله خان لوئیس ویلیام دن» (متن قرارداد دیده شود - غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، صفحه 728)

عکس العمل امیر در مورد موافقتنامه 1907 بین روس و انگلیس:

طوری‌که در بخش اول این کتاب درباره رقابت روس و انگلیس در گزارش یافت، انگلیس‌ها بعد از آنکه نیم قاره هند را زیر سلطه خویش قرار دادند، نگهداشت و حفاظت "این جواهر با ارزش" را یکی از مکلفیت‌های اساسی خود محسوب می‌کردند و در برابر هر قدرت دیگر که چشم به آن میدوخت و یا حضور انگلیس را در آن سرزمین مورد تهدید قرار میداد، به شدت مقابله می‌کردند. همین موضوع بین روس و انگلیس میدان رقابت‌های جدی را طی دو قرن بار آورد که در تاریخ به "بازی بزر" شهرت یافت. در طی نیمه دوم قرن 19 این بازی با پیشرفت تدریجی روس‌ها بطرف جنوب و اشغال سرزمین‌های آسیای میانه از یکطرف و پیشرفت قوای انگلیس به جانب غرب زیر "فارورد پالیسی" از طرف دیگر ساحه وسط بین این دو قدرت یعنی افغانستان در یک موقعیت دشوار قرار داد، طوری‌که منجر با دو تهاجم نظامی انگلیس در افغانستان گردید. این بازی در مدت فوق گاهی شدت می‌کرد و گاهی با آرامش نسبی توأم بود.

وقتی هر دو کشور رقیب به این نظر رسیدند که باید بجای درگیر شدن جنگ در افغانستان، بهتر است آن کشور را به حیث یک کشور حایل بشناسند و با تعیین حدود مشخص سرحدات آن یک حکومت مرکزی را در آنجا برقرار سازند که در امور داخلی آزاد و اما در امور خارجی به شکل تحت الحمایه زیر نظر هند برتانوی عمل کند.

از انجائیکه روس‌ها میخواستند با پیشرفت بطرف جنوب، انگلیس‌ها را مجبور سازند تا قوای نظامی خود به منظور حفظ هندوستان افزایش دهند و در حال آماده باش نگهدارند تا بدانوسیله از قدرت‌شان در نقاط دیگر کاسته شود، وقتی روابط

دو کشور در سایر نقاط آشفته می شد و تحریکات افزایش می یافت، مخالفت ها و کشیدگی ها در ایران و افغانستان بین روس و انگلیس بیشتر می شد و بر عکس هنگامیکه مصالحه بین شان برقرار میگردید، رقابت در آسیای مرکزی کمتر می گردید و از مرحله فعال و آشکار بصورت پنهانی و زیر زمینی درمی آمد. با این وضع هر دو کشور به تفاهم رسیدند تا به این تشنجات پایان دهند و بین خود موافقتنامه را بتاريخ 31 آگست 1907 در پنج ماده امضاء کردند که متن مکمل آن قبلاً در بخش اول این کتاب تذکر یافت.

در این موافقتنامه روس ها از موقف "حایل" بودن افغانستان طفره رفتند و اما افغانستان را خارج از حیطه نفوذ خود اعلان کردند و بر تانیه بنوبه خود اعلان کرد که موقف سیاسی افغانستان را تغییر نمیدهد و به معاهده 1905 با امیر افغانستان وفادار می باشند به این زعم که حکومت بر تانیه در امور داخلی افغانستان مداخله نمیکند، تا وقتیکه امیر افغانستان به تعهدات خود بر طبق معاهد 1905 وفادار بماند، به عبارت دیگر روابط خارجی خود را از طریق حکومت بر تانیه انجام دهد. همچنان بر تانیه تعهد کرد که هیچ بخشی از اراضی افغانستان را جزء قلمرو هند برتانوی نسازد و به اولیای امور روسیه و افغانستان اجازه داده شد روابط غیر سیاسی را برقرار و تسهیلات لازمه را در سساحه تجارت فراهم سازند. در اینجا موضوع مهم همانا ماده پنجم این موافقتنامه به این عبارت بود که: «این موافقتنامه فقط از تاریخ قابل اجراء خواهد بود که دولت بر تانیه موافقت امیر افغانستان را در مورد مقرره فوق رسماً بدولت روس اعلام نماید.»

در حالیکه در اروپا بطور عموم از این قرارداد اظهار خوشنودی میکردند، حکومت هند برتانوی از اینکه این قرارداد بدون اطلاع قبلی امیر بطور دو جانبه بین روس و انگلیس به امضاء

رسیده بود، نگران بود که چطور این موضوع را با امیر افغانستان در میان بگذارد. با آنهم حکومت هند بتاريخ 10 سپتمبر 1907 به امیر از چگونگی موافقتنامه اطلاع داد و لارڈ منتو Lord Mento نائب السلطنه هندبرتانوی یک نسخه موافقتنامه را ضم یک مکتوب تشویقیه به امیر فرستاد و طالب نظر او گردید و علاوه کرد که برای شرح آن حاضر است یک افسر انگلیسی را به دربار امیر بفرستد.

امیر حبیب الله خان بتاريخ 29 سپتمبر 1907 به جواب پرداخت و به نائب السلطنه خاطر نشان کرد که چون او فعلاً مصروف سفر در داخل افغانستان است، نمیتواند فوراً در باره موافقتنامه ابراز نظر کند و هروقت به کابل رگشت جواب را ارائه خواهد کرد. امیر با درایت خاص جواب را تا چند ماه معطل قرارداد و اینکار باعث نگرانی مقامات هندبرتانوی گردید و هرچند تلاش کردند به نحوی از نظر امیر آگاه شوند، موفق نشدند. مردم با متن موافقتنامه موافق نبودند و اعضای شورای دولت نیز امیر با حق "ویتو" تشویق میکردند. پارلمان انگلیس نیز نگران بود که مبدا امیر از موافقت خودبا ورزد و موافقتنامه پا در هوا بماند. روسیه به این نظر بود که موافقتنامه بدون نظر امیر افغانستان مرعی الاجرائی بدانند، اما انگلیس ها موافقت امیر را در زمینه لازمی میدانستند. همان بود که بتاريخ 30 جولای 1908 حومت برتانیه نامه به امیر فرستاد.

بالاخره بعد از یک سال سکوت بتاريخ 14 آگست 1908 امیر حبیب الله خان به جواب نامه پرداخت و نظر شورای دولت را بیش از 54 صفحه ضم نامه خود کرد. د برطبق نظر شورا، قرارداد بین روسیه و برتانیه استقلال و آزادی افغانستان را از بین بده است و این قرارداد هیچگونه مفادی را برای افغانستان و برتانیه ندارد و برای هر دو کشور خطرناک است و افغانستان به این شکل به حیث یک کشور محکوم پنداشته شده و درحالیکه

شورا بر بعضی نکات دیگر انگشت انتقاد گذاشته علاوه کرده است که: «افغانستان دروازه هندوستان است و هرات دروازه افغانستان؛ روسیه از سه طرف به هرات نزدیک است، درحالیکه برتانیه فقط یک راه را بطرف هرات باز می بیند، لذا از مفکوره دفاع آن صرف نظر میکند. بازگذاشتن این دروازه سبب ویرانی حویلی میگردد».

با ذکر همچو نظریات شورا بالاخره به این نظر رسید که: «شورا هرگز توصیه کتبی و شفاهی امیر فقید [امیر عبدالرحمن خان] را از نظر دور نمیدارد که می گفت: "ما باید بنابر ضرورت با حکومت برتانیه دوست باشیم و با حکومت روسیه دشمن، زیرا حکومت برتانیه میخواهد هند را نگهدارد و روسیه در تلاش است که هندوستان را فتح کند... ما برخلاف اصول و پرنسیپ خ حرکت نخواهیم کرد. اگر حکومت برتانیه از پرنسیپی که خود وضع نموده اند، تخلف ورزد، باید پرنسیپ بهتری را برای حکومت خود و کومت ما نشان دهند»

بنابر این مشکلات لارڈ منتو به حکومت برتانیه پیشنهاد کرد که بهترین راه حل برای این مشکل آنست که حکومت برتانیه روسها را تشویق کند تا مده سوم و چهارم را از قرارداد حذف کند. در این ارتباط روز کیپل Rose Keppel کمشنر عالی ایالت شمال غربی هند نظریه‌ها احساس واقعی امیر را ب اطلاع سکرتر امور خارجه در لندن رسانید و گفت که: «حبیب الله عقیده دارد که برتانیه عزم نموده او را از بین بردارد و برتانیه بعقیده امیر و روایت روزکیپل با روسیه موافقه کرده اسن افغانستان را تجزیه کنند و برتانیه با سپری شدن اندک زمان به افغانستان اعلان جنگ خواهد داد....»

با این حال برتانیه با روسیه همفکر بود که به موافقت امیر ضرورت نیست و هم چون حبیب الله خان در برابر ماده سوم

اعتراض نکرده و مانع ارتباط سرحد نگردیده موافقه ضمن او ظاهراً تا زمانیکه قرارداد را امضاء میکند، کافی است». (برای شرح مزید در این موضوع دیده شود- آدامک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال"، ترجمه علی محمد زهماء، صفحه 82 تا 94)

در اینجا به دلیل اهمیت موضوع ترجمه متن موافقتنامه روس و انگلیس را در مورد افغانستان که مشتمل بر یک مقدمه و پنج ماده است، عیناً اقتباس میدارم:

موافقتنامه مربوط به افغانستان

«مقامات عالی‌رتبه دو کشور متعهد بمنظور برقراری امنیت کامل در سرحدات مربوطه در آسیای مرکزی و حفظ یک صلح محکم و قابل دوام در این نواحی با امضاء قرارداد زیر موافقت مینمایند:

ماده اول: دولت پادشاهی برتانیه اعلام میدارد که قصد تغییر وضع سیاسی افغانستان را ندارد.

دولت پادشاهی برتانیه متعهد میشود علاوه بر آنکه نفوذ خود را در افغانستان فقط در جهت صلح جویانه بکار برد، شخصاً نیز در افغانستان از دست زدن به اقدامات تهدید آمیز نسبت به روسیه خودداری نموده و افغانستان را نیز به این امر تشویق نکند.

دولت امپراطوری روسیه نیز از جانب خود اعلام میدارد که افغانستان را بعنوان منطقه خارج از قلمرو نفوذ خود شناخته و متعهد میشود که روابط سیاسی خود را از طریق دولت پادشاهی برتانیه با افغانستان برقرار کند. او همچنین متعهد میگردد که هیچگونه نمایندگان و مامورانی به افغانستان اعزام ننماید.

ماده دوم: دولت پادشاهی برتانیه که با امضای معاهده کابل مورخ 21 مارچ 1905 با امیر عبدالرحمن خان [امیر حبیب الله

خان] فقید بتوافق رسیده بود، اعلام میدارد که کلیه موافقت نامه ها و تعهدات مربوط باین معاهده را محترم شمرده و هیچگونه قصد مداخله در امور داخلی افغانستان را ندارد.

دولت برتانیه تعهد میکند که برخلاف قرارداد مذکور قسمتی از خاک افغانستان را ضمیمه یا اشغال نکند و همچنین دخالت در اداره امور داخلی این کشور ننماید، بشرط اجرای تعهداتی که امیر افغان در برابر دولت پادشاهی برتانیه در قرارداد مذکور فوق انجام آنها را بعهده گرفته است.

ماده سوم: مقامات روسیه و افغان که در سرحد ولایات سرحدی بخصوص به این منظور تعیین شده اند، میتوانند روابط مستقیم متقابل برای تنظیم مسایل محلی از نظر غیرسیاسی برقرار کنند.

ماه چهارم: دولتین برتانیه و روسیه اعلام میکنند که نسبت به افغانستان اصل تساوی ملاحظات مربوط به امور تجارتی را رعایت نمایند و موافقت دارند که کلیه تسهیلات مربوط به امور تجارت و تجار انگلیسی، وانگلیسی - هندی، طبق همان ملاحظاتی که در مورد تجار روسی بعمل خواهد آمد، اعمال شود و چنانچه گسترش تجارت لزوم مامورین تجاری را ایجاب نماید، دو دولت درباره اقدامات لازم با توجه بحقوق خود مختاری امیر افغانستان توافق خواهند نمود.

ماده پنجم: این موافقتنامه فقط از تاریخ قابل اجراء خواهد بود که دولت برتانیه موافقت امیر افغانستان را در مورد مقررۀ فوق رسماً بدولت روس اعلام نماید.» (پایان توافقنامه بین برتانیه و روسیه مربوط به افغانستان) (مأخذ: کتاب "رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان"، نوشته پیو - کارلو تریزیو، ترجمه عباس آذرین، تهران، 1359، صفحه 188 - 189)

سفر هیئت نیدرمایر- هنتیگ به افغانستان:

زمانیکه دولت عثمانی (دارالخلافه اسلامی) درجنگ جهانی اول (1914-1918) با اطریش وجرمنی برعلیه انگلیس، فرانسه و روسیه هم پیمان شد، دولت افغانستان در یک موقف دشوار قرار گرفت، زیرا از یک طرف دولت افغانستان با انگلیس ها متعهد بود تا دوست برتانیه را دوست خود بشمارد و برعکس، اما حلقات ضد انگلیسی افغان از یکطرف و احساسات اسلامی مردم و حلقات محافظه کار دینی از طرف دیگر در ضدیت با انگلیسها و به حمایت از متحدین خاصناً با همسوئی عثمانی قرار داشتند و این وضع امیر را در یک دو راهی قرار داد که باید به حمایت از یک طرف تصمیم اتخاذ کند.

در این وقت یک هیئت مخلوط ترکی - جرمنی که در تاریخ به هیئت "نیدرمایر- هنتیگ" Niedermayer - Hentig شهرت دارد، نیز به منظور جلب حمایت دولت افغانستان به کابل آمد. جریان از اینقرار بود که: هدف عمده آلمان، فرانسه و روسیه از دیر زمان آن بود تا سلطه انگلیس را از طریق ضعف آنها در مستعمرات شان تحت تأثیر در آورند و بخصوص قدرت آنها را در هند متزلزل سازند. وقتی جنگ عمومی اول آغاز گردید، آلمان به هم پیمانان خود خاصناً به دولت عثمانی که تازه در جمله "قوای مرکزی" پیوسته بود، پیشنهاد کرد تا این قوا: «از احساسات و عواطف جنبشهای بین المللی و تشکیل اتحادیه اسلامی استفاده کنند و جهان اسلام و اتحادیه اسلامی را برانگیزند و تحریک نمایند که راه جهاد را برای دفاع و حمایت از امپراطوری عثمانی در پیش گیرند و کمر همت برای جهاد ببندند». انور پاشا وزیر حربیه عثمانی بتاريخ 10 آگست 1914 (1293ش) ضمن پیامی به آلمانها پیشنهاد کرد که: «یک تعداد افسران نظامی آلمانی را به شکل یک هیئت به افغانستان اعزام دارند تا آنها در آنجا جنبشهای انقلابی را تنظیم کنند و

با امیر افغانستان جهت تحریک علیه هند برتانوی تماس گیرند».

این پیشنهاد مورد تأیید قرار گرفت و علاوه شد که این افسران باید به لباس و یونیفورم افسران ترکی ملبس باشند؛ کلیه مصارف این سوق الجیش را آلمانها بعهده گرفتند. هیئت ترکی - آلمانی باید از طریق کشور بیطرف ایران داخل افغانستان شوند و خویشان را در اختیار امیر افغانستان قرار دهند تا بر علیه برتانیه داخل فعالیت گردند. آنها به این نظر بودند که: «اعزام هیئت نظامی به هر صورتی که باشد، موفقیت باری آورد و مفید است و حتی اگر نتوانند افغانستان را به طرفداری قوای مرکزی بکشانند، باز هم این فعالیتها روس و برتانیه را مجبور میسازد تا تعداد زیاد عساکر خود را در سرحدات افغانستان تعبیه نمایند که در غیر آن، حتماً از آنها در صف اروپا استفاده میدارند.»

هیئت هنوز در ایران بود که چند نفر از انقلابیون هندی به برلین آمدند تا حمایت قوای مرکزی را برای آزادی هند جستجو کنند. آنها با آلمانها به تفاهم رسیدند تا دوشخصیت هندی هریک مولوی برکت الله و ماهندرا پرتاپ را به افغانستان اعزام دارند و نیز تصمیم بر آن شد که هیئت نیدرمایر - هنتینگ بسرعت هرچه زودتر از ایران عبور کند، قبل از آنکه انگلیسها مانع آنها شوند. (برای شرح مزید دیده شود: آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، ترجمه محمدفاضل صاحبزاده، 1377، پشاور، از صفحه 13 تا 55؛ همچنان مأخذ دیگر از عین مؤلف: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه: علی محمد زهما، پشاور، صفحه 102 تا 119)

در جریان این احوال سفیر ترکیه در تهران گماشته خود را بصورت مخفی به هرات و از آنجا به کابل فرستاد و پیام خود

را مبنی بر دعوت در جنگ بر علیه متحدین به امیر رسانید. امیر یک یادداشت سری به گماشته داد تا آنرا بدون کم و کاست به اطلاع سفیر مذکور برساند. امیر در آن یادداشت نوشت: «درین جنگ بزرگ که در آن جمیع قدرتهای اروپائی اشتراک دارند، اکنون نمیتوان بصورت عاجل کدام تصمیم آنی و قاطع گرفت. من مترصد فرصت خوبی هستم و بسیار ممکن است همچو فرصتی میسر گردد. من تمام آمادگی های قبلی و لازمه را میگیرم. همینکه فرصت مناسب مهیا شد، طبیعی است که من وظیفه اسلامی خود را انجام خواهم داد. من هرگز نمیخواهم در جهان اسلام طرف ملامتی و سرزنش قرار گیرم».

حکومت عثمانی تصمیم گرفت هیئت دیگری را به افغانستان بفرستد و با برقرار کردن روابط بین دو کشور امیر را وادار سازد تا جهاد مقدس را بر علیه دشمنان ترکیه اعلان کند و سلطان عثمانی را بحیث خلیفه اسلام و رئیس عمومی عالم اسلام بشناسد. در عین زمان آلمان هیئتی دیگر را به ریاست هنتیگ توظیف کرد تا به افغانستان سفر کند و این سفر پرماجرا در ماه می 1905 (1293ش) از قسطنطنیه آغاز شد. در آنوقت با وجودیکه ایران در جنگ اعلام بیطرفی کرده بود، ولی طرفداران متحدین و قوای مرکزی به شکل جنگهای گوریلائی در خاک ایران باهم مصروف پیکار بودند. با وجود این وضع خطیر، هیئت هنتیگ با نیدرمایر در ایران یکجا شدند و آنها توانستند با مشکلات زیاد سرحد افغانستان را در شب 31 اگست 1915 (1294ش) عبور کنند. هیئت با لباس مندرس عادی ملکی پس از یک توقف کوتاه در هرات که از طرف نائب الحکومه هرات استقبال گردید، از طریق صفحات مرکزی افغانستان بصورت مخفی وارد کابل شد.

لاردهاردینگ Lord Hardinge وایسرای هند برتانوی بتاریخ 7 اگست 1914 (1293ش) یعنی قبل از مواصلت هیئت

ندیرمایر - هنتیگ به امیر حبیب الله خان اطلاع داد که جنگ در اروپا بین روس، فرانسه و برتانیه بحیث متحدین و آلمان و آستریا (اتریش) بحیث قوای مرکزی در گرفته است و از امیر خواسته میشود که قرار و تصمیم حکومت خودش را طوریکه در معاهدات بین انگلیس و افغانستان قید است، تعقیب نماید و بیطرف بماند. امیر حبیب الله خان فوری در جواب اظهار داشت که او به معاهده خود استوار است و تمایل خود را مبنی بر بیطرفی در جنگ ابراز داشت.

اظهار نظر امیر افغانستان راجع به این پدیده تا زمانیکه دولت عثمانی شامل جنگ نشده بود، چندان اهمیت جدی نداشت، اما لارد هاردینگ بتاريخ 5 نوامبر 1914 (1293ش) از شمول ترکیه در جنگ علیه برتانیه اطلاع داد و تحت پنج فقره مطالبی را بیان کرد و از امیر خواست تا بیطرفی خود را در زمینه حفظ کند. امیر باز هم به هاردینگ وعده بیطرفی داد و افزود که: «افغانستان به هیچ کدام از طرفین جنگ نه کمک میکند و نه تشویق به معاونت مینماید و نه به فکر حمله و تعرض به سرحدات یکی از آنها میباشد، تا آنکه تعرض به علایق آن نشود و صدمه و خطر به شأن و غرور ملی و مملکت نرسد». این جوابیه امیر، انگلیس ها را متوجه ساخت که غیرمستقیم با ارسال این نامه ها موضوع استقلال خارجی افغانستان به شکل عملی و بالفعل "دو فکتو" مطرح می شود، لذا آنها در مکاتیب بعدی شیوه تحکم و امر را به خود گرفتند و به امیر دستور دادند تا در بیطرفی خود ثابت قدم باشد. در مکتوب دیگر لارد هاردینگ از مجموع هیئت آلمانی - ترکی به تعداد 179 نفر اطلاع داد که در حال داخل شدن به افغانستان میباشد و از امیر خواست تا بر طبق روش بیطرفی با آنها پیش آمد کند یعنی آنها را دستگیر، خلع سلاح و تا معلوم شدن نتایج جنگ توقیف نماید.

(برای شرح مزید دیده شود: مأخذ بالا: "روابط خارجی افغانستان..."، صفحات 23 تا 32)

هیئت نیدر مایر - هنتیگ توانست قبل از آنکه سرحدات افغانستان توسط متحدین بسته شوند، به تعداد 37 نفر داخل افغانستان شوند و به کابل برسند. آنها در باغ تاریخی بابر که دارای یک محوطه بزرگ با دیوارهای بلند بود، جا داده شدند که از آنجا آزادانه نمیتوانستند بیرون شوند. هیئت در کابل به امیر پیام فرستاد که قاضی القضاة عثمانی جهاد را اعلام داشته است و از امیر پرسید: آیا افغانستان حاضر است در این جنگ مقدس بر علیه متحدین اشتراک نماید؟ آیا عساکر ترکی و متحدین ترکیه [آلمان و اطریش] اجازه گذشتن از خاک افغانستان را به جهت هند دارند؟ امیر در جواب گفت: «قوای مرکزی اروپا او را به بحیث یک زمامدار مستقل و پادشاه والار تبه و آزاد شناخته است و در راه شکست دشمن عنعنوی خود دعوت کرده است، پس پادشاه نباید تنها شناخت آزادی و استقلال افغانستان باشد، بلکه امتیاز سرحدی آن به امتداد هند و بندر کراچی باید مدنظر گرفته شود». امیر موافقت خود را موکول به شرایطی کرد و علاوه نمود که: افغانستان وظایف و مسئولیت های اسلامی خود را بجا می آورد، در صورتیکه وسایل عسکری و نظامی در دست داشته باشد. مردم افغانستان هرگاه بقدر لازم مجهز شوند، عسکر کافی برای دفاع از خاک خود دارند. البته آنها [افغانها] در اشتراک در جنگهای بزرگ اروپا چندان مؤثریت نخواهند داشت و جنگ بر علیه هندوستان نتیجه دردناک بار خواهد آورد و نیز اینکار افغانستان را با روسیه نیز درگیر خواهد ساخت. امیر تصمیم نهائی را در این مورد به لویه جرگه موکول کرد و اضافه نمود که بعد از ملاقات با هریک از هیئت نظامی تصمیم نهائی را خودش اتخاذ و اعلام خواهد کرد. (شرح مزید در: مأخذ بالا...، صفحه 42 - 43)



(از چپ به راست: مولوی برکت الله، نیدرمایر، ماهدرا پرتاپ، هنتیگ و کاظم بیگ در کابل 1915)

در اطلاعیه هنتیگ به مراجع آلمانی این نکته قابل دقت است که نوشته بود: «سردار نصرالله خان بحیث اولین مستمع او، او را از احساس همدردانه اش دراین امر خطیر و بزرگ مطمئن ساخته بود؛ از جانب دیگر او احساس کرد که پسران سردار محمد یوسف خان که اکثریت آنها مقامات عالیرتبه دولتی را داشتند، در تحت نفوذ و تأثیر قدرت برتانیه رفته بودند و کمتر تمایل به تقویه نظر هیئت نظامی ترکیه و آلمان داشتند. به نظر او عنایت الله و امان الله شخصیت‌های آزادی خواه بودند و از وهله اول با نظر قوای مرکزی اظهار موافقت و هموائی میکردند.» (مأخذ بالا ... صفحه 43)

تسوید یک موافقتنامه تاکتیکی با آلمانها :

سردار نصرالله خان برای اشتراک افغانستان به طرفداری از قوای مرکزی به هنتیگ پیشنهاد کرد که آلمان باید تعهد و تضمین کند تا در نتیجه جنگ، زمامدار افغانستان باید به وضع

مستقل خود باقی بماند و این تعهد در داخل یک موافقتنامه صورت گیرد. هنتیگ گفت: حاضر است چنین موافقتنامه را فوری تهیه و امضاء کند و اما تأیید آن تابع اراده حکومت آلمان خواهد بود. مسوده موافقتنامه ترتیب و از طرف شورای خاص امیر تأیید و امیر آنرا امضاء کرد و به آلمان ارسال گردید.



(عکس دسته جمعی تعدادی از هیئت درباغ بابر - کابل 1915)

این موافقتنامه حاوی ده ماده بود و با اعلان آزادی و استقلال سیاسی افغانستان شروع میشد که توسط آلمانها و متحدین آن شناخته شده بود؛ حکومت افغانستان وعده داده بود که منابع نظامی و اجرائی خود را تکمیل نماید و روابط خود را با مردم ایران، هندوستان و ترکستان روسی برقرار دارد؛ حکومت آلمان به سهم خود باید به پیمانہ وسیع عساکر تهیه ببیند و مبلغ ده میلیون پوند سترلنگ تدارک کند و خطوط مواصلات را تا ایران آماده سازد و افسران متجرب و تکنیشن های ماهر طرف ضرورت را تأمین کند. امیر حبیب الله خان هنتیگ را به حیث نماینده رسمی آلمان شناخت و موافقه کرد تا یک نماینده سیاسی افغانستان را به حیث وزیرمختار افغانستان معرفی و اعلان کند و درپایان جنگ درمقام نماینده صاحب صلاحیت مختار افغانستان در کنفرانس صلح اشتراک و از حقوق افغانستان به

حیث یک کشور آزاد و مستقل دفاع و نمایندگی نماید؛ همچنان این موافقتنامه شامل تأسیس یک قونسلگری بود تا حقوق نمایندگان خارجی و ملیت آنها را در افغانستان تعریف و مشخص سازد. (دیده شود: مأخذ بالا: "روابط خارجی افغانستان..."، صفحه 51)

تسوید و امضای این معاهده از طرف امیر بدون آنکه از جانب حکومت آلمان تائید و امضاء گردد و به حیث یک معاهده رسمیت پیدا کند، در حقیقت نقش یک عمل تاکتیکی را برای هردو جانب داشت: برای آلمانها تا بکوشند با دادن وعده های به اصطلاح "هوائی" و فاقد تضمین به نحوی پای امیر را به جانب حمایت از قوای مرکزی بکشانند و اما امیر با امضای یک جانبه آن خواست موضوع استقلال سیاسی افغانستان را بطور غیرمستقیم مطرح و زمینه آنرا از آنطریق مساعد سازد و ضمناً بطرف انگلیس بفهماند که موقع آن رسیده تا آنها در چنین کاری پیشقدم شوند و در صورت حفظ بیطرفی افغانستان در جنگ وعده شناسائی استقلالی سیاسی افغانستان را بدهند.

در این فرصت امیر حبیب الله خان برای غور در زمینه امر تدویر لویه جرگه را صادر کرد. با آنکه سردار نصرالله خان و عنایت الله خان از حضور این هیئت در کابل خشنود بودند، اما امیر هنوز بی میل و متردد و میخواست مطابق مقتضیات بعدی عمل کند و با هیئت روزگزرانی میگرد.

از این به وضاحت معلوم میشود که این موافقتنامه از طرف هتتینگ بطور شخصی تسوید و امیر آنرا به شرط تحقق شرایط مندرجه از طرف آلمان امضاء کرد و توسط هیئتت به حکومت آلمان ارائه گردید، ولی حکومت آلمان آنرا لاجواب گذاشت که در اینصورت متن امضا شده بوسیله امیر فقط یک کاغذ غیررسمی پنداشته شده و فاقد ضمانت اجرایی بود و صرف

به حیث یک تاکتیک سیاسی جهت وارد کردن فشار بر انگلیس ها جهت تعهد برای برسمیت شناختن استقلال سیاسی افغانستان بعد از ختم جنگ عمومی پنداشته میشود که به هیچ وجه معنی استقلال افغانستان را در روابط خارجی افاده نمیکند، چنانچه امیر در نهایت باز هم ناگزیر برطبق معاهده تحت حمایتی به نفع انگلیسها موقف بیطرفی کشور را درجنگ عمومی اول حفظ کرد.

در جریان لویه جرگه حلفات حاکمه دربار به دو جناح مخالف تقسیم شدند: یک عده طرفدار انگلیس ها و بناءً خواستار بیطرفی افغانستان بودند که در راس آن سردار عبدالقدوس خان و بی بی حلیمه (ببو جان) قرار داشتند و امیر نیز روی اجبار متمایل با آنها بود. عده دیگر طرفداران شمول درجنگ که مسما به "حزب جنگ" بودند، به دو گروپ منشعب شدند: یکی محافظه کاران به رهبری سردار نصرالله خان نائب السلطنه (برادر امیر) و عبدالرزاق خان قاضی القضاات از یکطرف و تجدد گرایان به رهبری محمود طرزی و سردار امان الله خان از طرف دیگر که خواهان حمایت از نیروهای مرکزی و از جمله دولت عثمانی بودند. محمد نادر خان، طوریکه قبلاً از قول هنتیک بیان گردید، ظاهراً با حلقه تجددگرایان هم‌نوائی میکرد، اما در دل طرفدار بیطرفی در جنگ بود. "حزب جنگ" با داشتن تفاوت‌های فکری فقط در مورد پان اسلامیزم و ضدیت با انگلیس هم‌نوا بودند، با این تفاوت که گروپ محافظه کاران از حمایت اکثریت مردم برخوردار بود، در حالیکه گروپ کوچک تجدد گرایان مرهون شخصیت محمود طرزی بوده و فقط در حلقه کوچک روشن فکران جوان و اعیانی‌های تجدد پسند دربار نفوذ داشت (در این حلقه عده ای نیز از شاهی مشروطه حمایت میکردند).

شورای خاص امیر و لویه جرگه با وجود اختلاف نظر ها، شمول افغانستان را درجنگ به حمایت از قوای مرکزی تائید و

تصویب کردند، اما امیر هنوز هم متردد بود و تصمیم نهائی خود را تا آنوقت قاطعانه اعلام نکرده بود و منتظر بود که انگلیسها در چنین شرایط حساس چه عکس العملی از خود نشان خواهند داد و آیا آنها حاضر خواهند بود در برابر اعلام بیطرفی افغانستان و عده ای شناسائی استقلال سیاسی کشور را در پایان جنگ بدهند؟

فیض محمد کاتب جریان پایان کار هیئت نیدرمایر - هنتینگ را در سراج التواریخ زیر عنوان وقایع ماه شعبان و رمضان 1334 قمری [1295 ش - 1916 م] در باره "خلوت و مذاکره والا [امیر] با وفد دول ثلاثه" [آلمان، اطریش و ترکیه عثمانی] چنین گزارش میدهد و می نویسد: «سردار نصرالله خان نائب السلطنه اوراق امضاء یافته هیئت شورای خاص را که امضاء به شرکت دولت افغانستان در جنگ عمومی کرده بودند، تقدیم حضور والا نموده، حضرت والا شرکت در حرب را باعث خرابی و بربادی دولت و ملت و مملکت افغانستان می دانست، عذر آورده فرمود که اوراق زیاد است در شب تنها مطالعه کرده امضاء خواهم نمود».

«حضرت والا [امیر] در شب کاظم بیگ فرستاده دولت عثمانی و رئیس هیئت وفد آستریا و آلمانی را در قصر دلکشا به خلوت دعوت فرمود، مکتوباً [بصورت تحریری] از ایشان سؤال کرد که دول ثلاثه با دولت افغانستان معاضدند [همکار و کمک کننده] یا معاند [دشمن]؟ ایشان با خامه اظهار دوستی و اتحاد نگار دادند [نوشتند] که اگر مراتب مؤدت و موافقت در میان مربوط نمی بود، از اروپا در آسیا نمی آمدم همانا جذبه محبت و مؤالات است که ما را جلب و شرفیاب حضور کرده است.»

«پس از این نگارش ایشان، حضرت والا سؤال فرمود که عساکر و قوه جدالیّه [نظامی] شما در چه مدت از راه معاونت

در افغانستان رسیده و دولت انگلیس و روس را مدافعت می‌توانند؟ ایشان نوشتند که از راه ایران تا عرصه شش ماه الی یک سال؛ آن هم اگر دولت [ایران] حایل و مانع نشوند و الا در مدت سه سال می‌توانند که با قتال و جدال، خود را خسارت‌ها داده و مصارف زیادی کرده در افغانستان برسانند. حضرت والا سؤال نمود [البته تحریری] که دولت روس و انگلیس که خط تحدید حدود متصلانه با مملکت افغانستان دارند، در چه مدت داخل خاک این دولت می‌توانند شوند؟ ایشان نوشتند که از یک ساعت تا ده ساعت با قوه هرچه تمامتر پا نهاد و داخل این کشور شده چپ و راست را زیر و زبر می‌توانند».

«بعد حضرت والا بی اوضاعی [بیوسیله‌گی] و عدم استطاعت دولت افغانستان را ابراز داده، فرمود با اینکه ملت افغان و افغانیان در مقابل حمله و یورش روس یا انگلیس با نیروی غیرت و شجاعت خویش که در جبلت [نهاد و فطرت] دارند، [آیا] افزون از یک ماه می‌توانند اقامت و استقامت کنند و با ایشان مبارزت نمایند؟ ایشان عرض کردند [و نوشتند] که نمی‌توانند. و حضرت والا خود ایشان را منصف قرار داده صلاح کار جست و ایشان در ذیل تحریرات و تقریرات خود بی طرف بودن و عدم مداخلت در جنگ کردن دولت افغانستان را اصوب و احسن امضاء کرده، عزم مراجعت نمودند».

فیض محمد کاتب علاوه میکند که: «دراین شب، سردار نصرالله خان از شوق و شعبی که با دیگران در حرب داشتند، به امید امضای حضرت والا برخلاف عادت پیشتر از ساعت موظفه خود شرفیاب حضور گردیده و عرض استدعای اوراق امضاء شده خود و اهالی شوری را کرد و حضرت والا آنها را از بکس خاص برآورده به او سپرد و فرمود که تمام را امضاء کردم و او از مشاهدت سؤال و جواب والا و فرستادگان دول سه گانه و امضای ایشان، آتش عشق خود را به آب یأس منطفی

[خاموش، فرونشانده] یافته بسی مکدر گشت و به امر والا به تهیه سفر معاودت [برگشت] و بدرقه آنان پرداخته و شجاع الدوله ایشان [هیئت] را با بعضی از در و پنجره چوبین ساخت کابل، که برای موزیم خریده بودند، به سرحد خاک هرات رسانید و ملت و مملکت و دولت افغانستان را از حسن تدبیر حضرت والا در حالت راحت و رفاهت مانده، در جنگ عمومی که تمامت دول بیطرف و باطرف شریک مضرت و منفعت آمدند، افغانستان هیچ آسیبی ندیده به همان حالتی که داشت روز عیش و عشرت به تعمیر عمارات به سر برد». (سراج التواریخ، جلد چهارم، بخش سوم، چاپ کابل، 1390، صفحه 599 تا 601)

با شرح فوق واضح میشود که هیئت و ترکیب آن وجه دیپلماتیک را بزعم نمایندگان سیاسی سه کشور نداشت و صرف به یک هدف خاص تاکتیکی و بطور ماجراجویانه حتی با لباس نظامیان دولت عثمانی و ترس از گرفتار شدن بدست انگلیس ها وارد افغانستان شدند و به دلیل امنیتی، حکومت افغانستان آنها را از هرات از طریق صفحات مرکزی بطور محفوظ به کابل انتقال داد و در کابل نیز در باغ بابر به شکل نظربند اقامت گزین ساخت. امضای موافقتنامه امیر با هیئت ندیر مایر - هنتینگ و ارسال آن به حکومت آلمان در ماه دسمبر 1915 طوریکه فوقاً ذکر شد، فقط یک تکنیک سیاسی بود که امیر برای اخذ تعهد از انگلیس مبنی بر شناخت استقلال کامل افغانستان صورت گرفته بود و اما وقتی یک ماه بعدتر پس از ملاقاتی که شخص امیر بطور خصوصی با نمایندگان آلمان، اتریش و ترکیه در کابل انجام داد، به تدریج به یأس و ناامیدی آنها تبدیل شد و آنها بعداً بتاريخ 26 می 1916 افغانستان را بدون کدام دستاورد مشخص ترک کردند.

اعلام رسمی بیطرفی افغانستان در جنگ:

آدامک می نویسد: «هنوز هیئت مذکور در کابل بود که امیر بخاطر حفظ دوستی با انگلیس بتاريخ 25 جنوری 1916 (1298ش) فقط یک ماه بعد از امضای معاهده "افغان - آلمان" امیر نماینده برتانیه مقیم کابل را بحضور پذیرفت و برایش از بیطرفی افغانستان در جنگ اطمینان داد و علاوه کرد که وضع عمومی ایران و موجودیت هیئت آلمانی در افغانستان ایجاب میکند تا سیاست خود را روشن سازد و به مردم تفهیم نماید». بنابراین حبیب الله انعقاد یک دربار عمومی را بتاريخ 29 جنوری دائر کرد تا بیطرفی خود را بار بار و به تکرار اعلان دارد.» (آدامک: روابط خارجی افغانستان...، "، صفحه 52)

امیر با اعلام بیطرفی در جنگ نه تنها مخالفت یک تعداد درباریان را که ضد انگلیس بودند از جمله نائب السلطنه نصر الله خان برادر و شهزاده امان الله خان پسر خود را برانگیخت، بلکه اینکار موجب نارضایتی کسانی درکشور شد که برای حمایت از موقف ترکیه عثمانی خواهان پیوستن با قوهای مرکزی بودند. درعین زمان اینکار برگروه های جنبش آزادیخواهی در نیم قاره هند نیز اثر منفی گذاشت، بخصوص وقتی امیر با تعداد زیاد همربکان خود در سال 1907 (1286ش) به هند سفر کرد و عضویت جمعیت "هیکل تراشان عیسوی" را پذیرفت، اینکار در بین مردم چنان روحیه را پدیدار کرد که گویا امیر از دین برگشته و در گرو انگلیس ها قرار گرفته است. امیر پس از برگشت از سفر هند با اعدام چند ملا که چنین شایعات را در غیاب امیر دامن میزدند، بطورکل موقف شدید و سختگیرانه اختیار کرد. همچنان وقتی قرارداد و پیمان محرمانه ای که بین روس و انگلیس درمورد افغانستان و ایران در سال 1907 به امضاء رسیده بود، این ذهنیت را که گویا امیر حین سفرش در هند با انگلیس ها در زمینه داخل مذاکره و مفاهمه

بوده است، بین مردم شایع شد که بر روحیه ضدیت با امیر افزود، درحالیکه امیر هیچ نقش و حتی اطلاع قبلی از امضای معاهده نداشت و بعداً برآن اعتراض کرد و حاضر به امضای آن معاهده مخفی نگردید

هدف نشر مقالات استقلال طلبی در سراج الاخبار:

قابل ذکر است نشر مقالات در سراج الاخبار که به مدیریت علامه محمود طرزی به نشر میرسید، اکثراً با مطالب نیشدار علیه برتانیه توأم بود و نیز مطالبی درباره استقلال و اینکه «افغانستان همیشه یک کشور مستقل بوده و هست و خواهد بود»، برای تلقین روحیه مبارزه نه تنها در افغانستان، بلکه در هند نیز اثر میگذاشت، بخصوص که این نشریه میکوشید تا افکار پان اسلامیزم و همبستگی مسلمانان را در برابر اینکه اروپا میخواهد سیطره خود را در تمام جهان پخش کند و عزم دارد اسلام را در جهان تضعیف نماید، مطرح بحث می ساخت. این روش نشراتی سراج الاخبار بعد از شروع جنگ بین ترکیه و ایتالیا بیشتر گردید و در طول سالهای جنگ لحن ضد انگلیسی مقالات و خاصتاً نشر مطالبی زیر عنوان "نامه های رسیده" بیشتر و بیشتر شد که مایه نگرانی مقامات برتانوی در هند گردید، چنانچه در دسمبر 1914 نایب السلطنه از امیر خواش کرد تا از نشر همچو مقالات در سراج الاخبار ممانعت کند. امیر به محمود طرزی گوشزد کرد که از نشر مقالات علیه برتانیه خودداری نماید، زیر برتانیه دوست ما است.

هنگامیکه هیئت جرمنی - ترکی به کابل آمد و لحن سراج الاخبار به حمایت از ترکیه عثمانی از یکطرف و تأنی و تردد امیر در حفظ بیطرفی افغانستان در جنگ از طرف دیگر، موجب شد تا سراج الاخبار مطالب بیشتر در ارتباط با استقلال کشور به نشر بسپارد، از جمله یکی هم مقاله تحت عنوان "استقلال

دولت علیه مستقلة افغانستان" بود که در سال هفتم، شماره 13- مورخ 24 دلو 1296 ش (فبروری 1918) به نشر رسید که در یک قسمت آن آمده است: «سراج الاخبار افغانستان به قوت هرچه تمامتر بر همه برادران داخل وطن عزیز خود و عموم برادران خارج وطن عزیز خود که به واسطه کلمه طیبه "لاله الا الله محمد رسول الله" یک وجود میباشیم، به فریاد بلند اعلان میکند که: "دولت علیه افغانستان" نسل بانسل، باهمه معانی استقلال، مستقل و آزاد و یک دولتی بوده و هست و خواهد بود، چرا که دولت اسلام است و در اسلامیت به غیر از دولت آزاد و مستقل، دیگر گونه حکومتی شناخته نشده و نمی شود و نخواهد شد. دولت اسلامی مغلوب، منهزم، پریشان حتی سراسر منقرض و معدوم هم می شوند، ولیکن غیرمستقل، نیم مستقل و زیرحمایه داخلی و خارجی چیزها شدن را، از روی حقوق حبل المتین، لایتنزل، نه از روی "حقوق دول" هردو متبدل، درقوه و تصور هم گنجانیده نمی تواند». (شرح مزید درباره مقاله فوق الذکر: کتاب "مقالات محمود طرزی"، گردآورنده: داکتر عبدالغفور روان فرهاد، انتشارات انستیتوت دیپلوماسی وزارت خارجه افغانستان، چاپ دوم، عقرب 1387، صفحه 312 تا 321)

جالب است که تلاش های پیهم و جدی علامه محمود طرزی به حیث وزیر خارجه دولت افغانستان در دوره سلطنت شاه امان الله غازی در جهت استرداد استقلال کامل کشور و شکستن طلسم تحت الحمایگی از زیر سلطه برتانیه خود نشان میدهد که ابراز نظر موصوف در مورد اینکه افغانستان نسل بالنسل مستقل و آزاد یک دولتی بوده، هست و خواهد بود، در آنوقت صرف برای روحیه دادن مبارزه جهت استرداد این حق ملی بیان میگردید، درحالیکه خود طرزی از اینکه کشور در شرایط تحت الحمایگی قرار داشت، سخت رنج می برد و برای احقاق این حق عملاً مبارزه میکرد.

امیدواری امیر مبنی بر شناسائی استقلال کامل کشور بعد از ختم جنگ:

آدامک از قول دنیس بری (Denys Bray) کاردار وزارت خارجه در هند برتانوی می نویسد: «بتاریخ 22 دسمبر 1918 نماینده برتانیه درکابل بحکومت خود اطلاع داد که امیر و اعضای شورای او "علاقمندی شدید" شانرا ابراز داشتند که افغانستان در کنفرانس صلح سهم بگیرد. امیر آرزو دارد برتانیه آزادی و استقلال او را برسمیت بشناسد و آزادی درنظر امیر بدین مفهوم است که وی بتواند مطابق آرزوی خود با هر مملکتی که خواسته باشد، روابط سیاسی برقرار نماید. لیکن لندن بصورت مشخص بدین امر تن نمیداد. سکرتری دولت هند با لارڈ چلمسفورد نائب السلطنه درباره این که چه رویه با امیر پیش گیرد، مشوره کرد. آدامک درباره پاداش امیر مبنی بر بیطرفی در جنگ می نویسد: «لارڈ چلمسفورد طی یک کنفرانس دردهلی در سال 1918 گفت: من یقین ندارم که در طول تاریخ روابط امیر افغانستان با نائب السلطنه هند بیشتر ازین صمیمی و حسنه بوده باشد.... بنابراین یکی از مطالب عمده که در این فرصت باید مدنظر باشد، آنست که چگونه میتوان امیر افغانستان را معاونت کرد، آنهم امیری که علایق خاص به کشور محبوب خود دارد و مطابق قول و پیمانیکه به ما داده بود، موقف خود را به خط مستقیم بیطرفی نگهداشت. اکنون بر ماست تا پاس آنرا بدانیم و حق احسان و وفا به عهدش را بجا آوریم.... چلمسفورد میدانست که امیر امتیازات ذیل را از برتانیه تقاضا خواهد کرد: 1 - آزادی سیاسی مکمل، 2 - توسعه و افزایش اراضی، 3 - پول، 4 - نمایندگی سیاسی در انگلستان».

اما امیر بتاریخ 2 فبروری 1919 به نائب السلطنه نامه نوشت و هیچ چیز دیگر نخواست، جز اینکه: «تصدیق نامه ای را در

دسترس امیر بگذارد که در آن استقلال افغانستان توسط کنفرانس صلح تأیید گردد و یا باید به یک نماینده افغانستان اجازه داده شود که در کنفرانس سهم بگیرد و چنین تصدیقنامه را بدست آورد. دنیس بری راجع به این تقاضای مشخص امیر اظهار نظر کرد که: "کنترول روابط خارجی افغانستان از دیر باز یک پرنسپ اساسی سیاست ما را در مورد افغانستان می سازد". موضوع به لندن ارائه شد و لندن چنین نظر داد که: «هند باید در پاسخ خویش به حبیب الله بی پرده سخن گوید تا وی به تقاضاهای ادیت کننده نپردازد. لندن به نایب السطنه هدایت داد به امیر بدانند [تفهیم نماید] که دروازه کنفرانس صلح تنها به روی دول متحارب باز است و ضمانت بین المللی برای افغانستان سود ندارد، برای اینکه بعد از آن ملل در آن مورد مداخله میکنند». [یعنی ملل دیگر نباید در امور روابط خارجی افغانستان مداخله و ابراز نظر نمایند، چون بر طبق معاهده 1905 این حق انحصاری و خاص برتانیه است - کاظم] (مأخذ بالا، صفحه 129 - 132)

امیر باردیگر بتاريخ 11 فبروری 1919 نامه دیگر نوشت و تقاضای قبلی خود را تکرار کرد، اما باز هم برتانیه به احتیاج مبرم و محسوس امیر لبیک نگفت و صرف به اعطای پول اکتفاء نمود. حکومت هند به امیر شش ماه قبل (8 جولای 1918 - سرطان 1297ش) اطلاع داده بود که برای او مبلغ 10 میلیون کلدار جهت انجام خدماتش بصورت پاداش منظور شده است. اینکار برتانیه موجب مایوسی و تأثر عمیق امیر گردید، زیرا او جز آزادی کشورش چیزی نمیخواست. حبیب الله از وصول مکتوب [8 جولای 1918] تا 11 فبروری 1919 اطمینان نداد، مگر بصورت فوری آنرا با کمک مالی مقرر سالانه بطور مجموعی که در بانک هند ذخیره شده بود، مطالبه کرد. او از

حکومت هند خواست تا جمیع پولهای او را به اسعار طلا به افغانستان انتقال دهد».

در این ارتباط آدامک از خود می پرسد که: «معنی این اقدام آنی و ناگهانی امیر چه بود؟» و در جواب می نویسد: «در حالیکه امیر همه ساله یک مقدار زیاد امتعه و وسایل خود را از طریق هند بدست می آورد و داشتن ذخیره پولی در هند برایش تسهیلاتی از لحاظ خریداری هم فراهم می آورد تا آنکه برای خریداری و انتقال سامان و لوازم خود از کابل هیئت خریداری پول و کاروان به هند بفرستد. این امتیاز تا آنگاهی مدار اعتبار بوده میتوانست که امیر با حکومت برتانیه روش دوستانه داشته باشد؛ یک عمل خصمانه و غیردوستانه از طرف حکومت و زمامدار افغانستان شاید منتج به رویه بالمثل می شد یعنی قطع حساب بانکی امیر! آیا امیر مایل بود بعد از اخذ پولها به مشوره های مجلس شورای خود گوش فرا دهد و روابط را با برتانیه قطع کند و یا اینکه میخواست در مذاکرات بعدی با برتانیه دست بالا داشته باشد؟» اینها سوالاتی مهم بودند که نه تنها در ذهن امیر خطور میکرد، بلکه مقامات هند برتانوی و لندن را نیز در مورد آینده نگران ساخته بود. (آدامک: "روابط خارجی افغانستان.."، صفحات 61 تا 63)

درباره مکر و حیلۀ برتانیه در رابطه با استقلال افغانستان آدامک می نویسد: «امیر حبیب الله خدمات مهمی را در بیطرف ماندن در جنگ برای برتانیه انجام داد و توقع پاداش بزرگی را بعد از جنگ داشت. در عین حال اعلان بیطرفی افغانستان در جنگ بین قوای مرکزی و برتانیه طبق وعده های قبلی ایجاب میکرد تا امپراتوری برتانیه آزادی افغانستان را از تحت الحمایگی اعلان دارد، اما لاردر هاردینگ با اطمینان کامل در یک وقتی خاطر نشان کرده بود: "حینیکه از مصئونیت هند اطمینان و خاطر جمعی کامل حاصل شد، بهتر است همسایه ای

آزاد، اما دوست و رفیق داشته باشیم و زمامدار افغانستان دوست ما باشد و نخواهد خود را بادشمن ما [یعنی روسیه] نزدیک سازد».

به نظر آدامک: «حکومت برتانیه تا آنگاه چنان تصمیم داشت که افغانستان دارای آزادی داخلی باشد، مگر نظر به موافقه و قرارداد با امیر عبدالرحمن، زمامدار افغانستان اجازه نداشت تا روابط خارجی خود را با ممالک دیگر بدون مشوره نائب السلطنه برتانیه مقیم هند برقرار سازد. برتانیه موافقه خود را با افغانستان چنان تعبیر میکرد که به یک موقف نیمه تحت الحمایگی قرار داشته باشد. درحالیکه زمامدار افغان [مقصد امیر عبدالرحمن خان است. - کاظم] این موافقه را یک رابطه و اتحاد بین دو قدرت مساوی (برتانیه و روس) میدانست که گویا افغانستان به حیث یک حایل و دیوار یا مدافع مشترک از تهاجمات خارجی بین برتانیه و روس قرار گرفته است. [به این زعم] شناخت بیطرفی افغانستان از جانب برتانیه درحقیقت اعتراف به حق مسلم تصمیم گیری و آزادی آن درمورد روابط و امور خارجیش میباشد و مفهوم داشتن آزادی را در امور خارجی افغانستان افاده میکند. [این تعبیر در واقع فریبی بود که برتانیه برای آسودگی خاطر امیر در دوران جنگ و به مقصد استفاده از بیطرفی افغانستان ارائه میکرد - کاظم]. علی الرغم این حقایق حینیکه زمان نازک و خطرناک جنگ سپری شد، برتانیه به اوضاع و روش قبل از جنگ خود با افغانستان پیشآمد کرد و حبیب الله به وضاحت کامل در مساعی خود و حصول استقلال افغانستان ناکام شد و یکبار دیگر فریب انگلیس را خورد..... بالاخره حبیب الله در سیاست بیطرفی خود ناکام شد و متعاقب آن به شهادت رسید.» (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"،... صفحه 54)

یکی از هموطنان محترم طی یک مقاله خود که در سال 2024 در وبسایت افغان جرمن آنلاین به نشر رسید، به استناد همین نکته فریبده استدلال میکرد که: «امیر حبیب الله خان به تاریخ 2 فیروري همان سال [1919]، از حکومت هند برتانوی خواسته بود که به نماینده افغانستان اجازه اشتراک در کنفرانس پاریس داده شود ولی حکومت برتانیه درخواست امیر را نپذیرفت. چون اشتراک افغانستان در کنفرانس پاریس را بمثابة استقلال این کشور تلقی مینمود؛ و بتاريخ 20 همان ماه امیر در لغمان شهید شد». آن هموطن از متن فوق خود چنین برداشت میکند و می نویسد: «متوجه هستید! قبل ازینکه جنگ [سوم افغان - انگلیس] در ماه می [1919] آغازیابد، افغانستان استقلال را اعلان نموده بود.... و [شاه امان الله - کاظم] ضرورت به اعلان جنگ با برتانیه را نداشت».

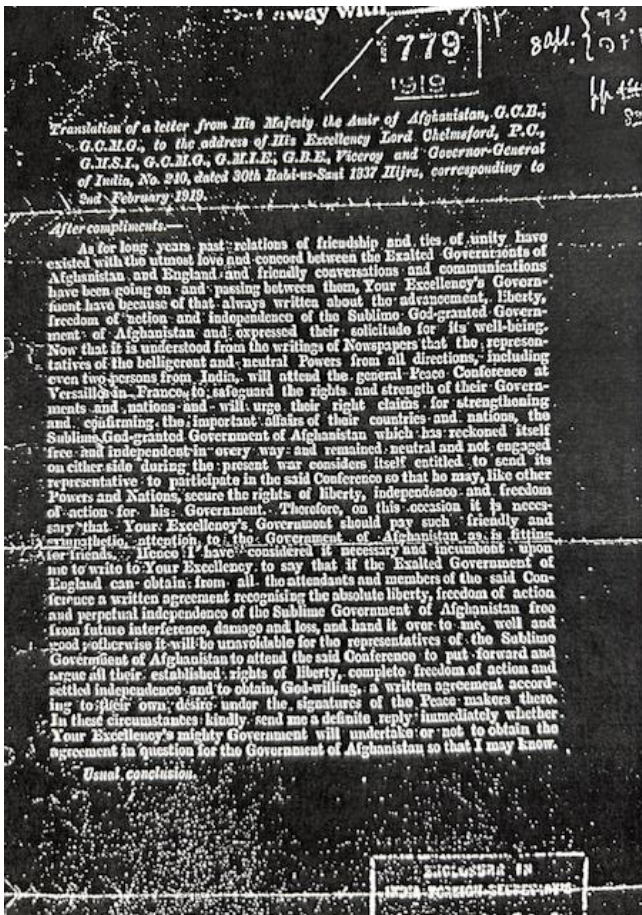
در متن فوق یک تناقض واضح وجود دارد و آن اینکه از یک طرف درخواست و کسب اجازه از حکومت هند برتانوی مبنی بر اشتراک نماینده افغانستان در کنفرانس صلح پاریس که به بمثابة استقلال کشور تعبیر می شد، ولی حکومت برتانیه درخواست امیر را نپذیرفت، و اما از طرف دیگر این ادعا که قبل از آغاز جنگ سوم افغان و انگلیس گویا افغانستان استقلال خود را اعلان نموده بود. اگر قبول کنیم که افغانستان استقلال خود را قبلاً در زمان امیر حبیب الله خان اعلان کرده بود، پس ضرورت درخواست و کسب اجازه امیر از برتانیه جهت اخذ یک نامه از برتانیه و یا اجازه اشتراک یک نماینده افغانستان در کنفرانس صلح پاریس معنی دیگری را افاده نمی کرد، مگر آنکه افغانستان در روابط خارجی مکلف به اخذ مشوره و استیذان برتانیه بوده باشد! و نیز در عین زمان اینکه برتانیه به درخواست امیر اعتنا نکرد و آنرا رد نمود، واضحاً نداشتن استقلال کامل افغانستان را در آنوقت بیان میکند. ادعای اینکه

افغانستان یک ماه قبل از آغاز جنگ سوم افغان انگلیس به استقلال نایل آمده باشد، صرف درحرف بود و بزعم قول معروف که "با حلوا گفتن دهن شرین نمیشود"، با حرف نمیتوان ادعای استقلال کرد، مگر آنکه در عمل این ادعا تحقق یافته باشد. افغانستان تا ختم دوره سلطنت امیر حبیب الله خان با وجود تلاشهای زیاد، بازهم متأسفانه در طلسم همان قرارداد "تحت الحمایگی" دوران پدر خود باقی ماند که بر طبق آن امور خارجی دولت باید از طریق هند بر تانوی صورت میگرفت.

متن مکمل آخرین نامه امیر به لارد چلمسفورد:

امیر بتاريخ 2 فبروری 1919 یعنی چند روز قبل از مرگش عنوانی لارد چلمسفورد نامه ای به دري نوشته و انگلیس ها آنرا به انگلیسی ترجمه و قید سند نمودند. امیر چون جوابی از وایسرا دریافت نکرد، بتاريخ 11 فبروری نامه دومی را به موصوف ارسال کرد، ولی جواب وقتی رسید که امیر از جهان رفته و کشته شده بود.

به دلیل اهمیت تاریخی این سند، کاپی اصل آنرا سیدقاسم رشتیا طی یک مقاله خود در "ژورنال مطالعات افغانستان" چند سال قبل به نشر سپرده بود و بعداً بتاريخ 17 اکتوبر 2008 عبدالاحد ناصر ضیائی آنرا در ویبسایت افغان جرمن آنلاین باز نشر کرد، از آنجائیکه کاپی سنده انگلیسی و کمی به مشکل خوانده میشود، کوشیدم متن انگلیسی باز نویسی کرده و در عین زمان ترجمه آنرا نیز خدمت علاقمندان تاریخ کشور ذیلاً تقدیم دارم.:



ترجمه نامه [فوق الذکر] که از جانب اعلیحضرت امیر افغانستان، G.C.M.G.، G.C.S.I.، G.C.B.، جناب عالی لارڈ چلمسفورڈ، G.M.S.I.، P.C.، G.B.E.، G.M.I.E.، نایب السلطنه و فرماندار کل ہند،

شماره 21، مورخ 30 ربیع‌الثانی 1337 هجری قمری، مطابق با 2 فیبروری 1919 میلادی

بعد از تقدیم احترامات،

از سالیان دراز به این سو، روابط دوستانه و پیوندهای مودت با نهایت محبت و توافق میان دولت‌های محترم افغانستان و انگلستان برقرار بوده و مکاتبات و مذاکرات دوستانه میان ایشان جریان داشته است. دولت جناب‌عالی همواره کوشیده است تا هیچ‌گونه خللی در آزادی، استقلال و آزادی دینی دولت بلندمرتبه و خداداد افغانستان رخ ندهد؛ و اهتمام آن دولت در حفظ رفاه و سعادت افغانستان نیز کم‌نظیر نبوده است.

بر اساس اخبار و جرایدی که اعلیحضرت از ممالک خارجه دریافت می‌نمایند، معلوم می‌گردد که نمایندگان اقشار مختلف از هند در کنفرانس عمومی صلح در اروپا حضور خواهند یافت. نظر به اینکه دولت افغانستان و مأمورین دولت خداداد آن، که حاکمیت‌شان سراسر افغانستان را در بر می‌گیرد و امور دنیوی اتباع خود را اداره می‌نمایند، خواسته‌ها و آرمان‌های ملت و کشور خود را نیز باید در آن کنگره مطرح نمایند تا مورد توجه قرار گیرد.

از آنجا که دولت محترم افغانستان مستقل و خودمختار است و حق دارد همانند سایر دولت‌های مستقل در آن کنفرانس شرکت نماید، شایسته است دولت جناب‌عالی با حسن نیت، این حق را برای دولت اعلیحضرت قائل گردد تا نمایندگان خود را برای دفاع از آزادی و استقلال کشور به آن کنگره اعزام نماید.

بنابراین، باتوجه به نیاز به روابط دوستانه با دولت جناب‌عالی، و از آنجا که ضروری است افغانستان آزاد و مستقل همواره بی‌طرف باقی مانده و روابط دوستانه خود را با دولت خداداد انگلستان حفظ نماید، لازم است به اطلاع جناب‌عالی

رسانده شود که اگر دولت محترم انگلستان بتواند از تمامی مقامات عالی‌رتبه و نمایندگانی که در اروپا برای کنگره صلح گرد هم می‌آیند، توافق‌نامه‌ای روشن مبنی بر شناسایی آزادی مطلق، استقلال دائمی و عدم مداخله در امور دولت بلندمرتبه افغانستان اخذ نماید، آنگاه دولت محترم افغانستان حق خواهد داشت نمایندگان خود را به آن کنگره اعزام نماید. لذا از جناب عالی درخواست می‌گردد نسخه‌ای از آن توافق‌نامه را تهیه و به این دولت ارسال فرمایید.

و اگر به هر دلیلی دولت جناب عالی نتواند یا نخواهد توافق‌نامه مذکور را برای دولت افغانستان فراهم آورد، مراتب را به اطلاع برسانید تا آگاه گردم. پایان معمول.

Translation of a letter from His Majesty the Amir of Afghanistan, G.C.B., G.C.S.I., to the address of His Excellency Lord Chelmsford, P.C., G.M.S.I., G.M.I.E., G.M.I.E., G.B.E., Viceroy and Governor-General of India, No. 210, dated 30th Zilhaj-uls-Sani 1337 Hijra, corresponding to 2nd February 1919.

After compliments,

As for long years, past relations of friendship and ties of unity have existed with utmost love and concord between the Exalted Governments of Afghanistan and England, and friendly conversations and communications have been going on and passing between them. Your Excellency's Government have because if that always written about advancement, liberty, freedom of nation and independence of the Sublime God-granted Government of Afghanistan and expressed their solicitude for its

wellbeing. Now that it is understood from the writing of Newspapers that the representatives of the belligerent and neutral Powers from all directions, including even two persons from India, will attend the general Peace Conference at Versai-town in France to safeguard the rights and strength of their Governments and nations and will urge their right claims for strengthening and confirming the important affairs of their countries and nations, the Sublime God-granted Government of Afghanistan which has reckoned itself free and independent in every way and remained neutral and not engaged on either side during the present war considers itself entitled to send its representative to participate in the said Conference so that may be, like other Powers and Nations, secure the rights of liberty, independence and freedom of nation for his Government, therefore on this occasion it is necessary that Your Excellency's Government should pay such friendly and...attention to the Government of Afghanistan.....for intends. ...I have considered it necessary and incumbent upon me to write to Your Excellency to say that if the Exalted Government of England can obtain from all the attendants and members of the said Conference a written agreement recognizing the absolute liberty, freedom of action and perpetual independence of the Sublime Government of Afghanistan free from future interference, damage and loss and it over to me, well and good , otherwise it will be unavoidable for the representatives of the Sublime Government of Afghanistan to attend the said Conference to put forward and argue all their established rights if liberty, complete freedom of action and settled independence and to obtain God-willing a written agreement according to their own desire under the signatures of the Peace makers there. In these

circumstances kindly send me a definite reply immediately whether Your Excellency's mighty Government will undertake or not to obtain the agreement in question for the Government of Afghanistan so that I may know. Usual conclusion

فصل ششم

قتل امیر حبیب الله خان - یک رویداد مرموز

مدت کمتر از یکماه از ارسال نامه ای مورخ 2 فبروری 1919 امیر و نامه متعاقب آن به تاریخ 11 فبروری عنوانی لارد چلمسفورد که شرح آن قبلاً بیان شد، نگذشته بود که امیر حبیب الله خان در محل "کله گوش - لغمان"، جاییکه با آرگاه و بارگاه سلطنتی برای شکار رفته بود، بساعت سه شب مورخ 18 جمادی الاول 1337 هجری (مطابق 9 حوت 1297 ش و 29 فبروری 1919م) بطور مرموز حینیکه در خیمه مخصوص شاهی در خواب بود، با فیر تفنگچه شخص نامعلوم به شهادت رسید.

هنوز که هنوز است و بیش از صد سال از واقعه قتل امیر گذشته و فشار حاکم دیگر مانع بیان حقیقت نمیشود، باز هم کسانی هستند که همان ساز کهنه را به نوا درآورده و تعدادی هم برای آن کف می زنند. اینجاست که جستجوی حقایق تاریخی به حیث یک رسالت وجدانی تبارز میکند تا برای نسل جوان و نسل های فردا باب حقیقت بینی را باز نماید و زمینه قضاوت های سالم را فراهم سازد، در غیر آن تاریکی ها همچنان ادامه خواهد یافت و حقایق تاریخی در آن پنهان خواهد ماند.

خوشبختانه طی چند سال اخیر با نشر اسناد جدید تا حد زیاد پرده از روی ابهام قتل امیر برداشته شده و حقایق موضوع رو به آشکار شدن است. یکی از مأخذ دست اول همانا چاپ جلد چهارم کتاب معتبر "سراج التواریخ" است که بقلم توانای علامه فیض

محمد کاتب نوشته شده که نسخه رسمی آن از سالها قبل مفقود گردیده بود، خوشبختانه متن اصلی و دستنویس آن در سال 1386ش از طریق خانواده مؤلف بدست آمد و در سال 1390 به چاپ رسید. کاتب در صد صفحه اخیر بخش سوم جلد چهارم این کتاب درباره رویداد قتل امیر مطالبی بس مهم که تاحال کمتر و حتی هیچ گفته نشده، به حیث واقعه نگار، ناظر و شاهد عینی که همراه با کاروان شخصیت ها در معیت امیر در جلال آباد حضور داشت، روشنی انداخته و بسیار نکات تاریک قضیه را به وضاحت بیان کرده است.

با ملاحظه این اثر معتبر، چند سال قبل اینجانب نیز سعی کرد تا پیرامون این رویداد به استناد آن مأخذ و دیگر مأخذ جدید به هدف دستیابی به حقایق تاریخی مطالبی بنویسد که نخست به شکل مقالات مسلسل در ویسایت افغان جرمن آنلاین در 22 قسمت سر از تاریخ 11 دسمبر 2016 تا 8 جنوری 2017 به نشر رسید و سپس آنرا به حیث یک کتاب تحت عنوان "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین" تدوین نمود و یک نسخه آن در آرشیف کتابخانه حبیبه - قاموس کبیر افغانستان در آن ویسایت قابل دسترسی است که در اینجا مختصر موضوع آنهم بیشتر به ارتباط نقش انگلیس در قتل امیر مطالبی بعرض میرسد.

چگونگی قتل امیر از قول فیض محمد کاتب:

کاتب به همان شیوه مخصوص خودش و نثر معمول آنوقت می نویسد: «در روز شانزدهم جمادی الاولی [29 دلو 1297ش] حضرت والا [مقصد از امیر حبیب الله خان است] به سواری موتر..... نهضت فرمای لمقان [لغمان] گشت و در موضع کله گوش که اردوی معلی فروکش کرده خیمه افراز گردیده بود، به سرپرده شاهی نزول اجلال فرمود و در روز چهارشنبه

هفدهم جمادی الاولی از هلوع شوق در شکار به صیدی ماهی پرداخته تا قرب عصر روز به بریان کردن ماهی به سر برد و پس از فراغ به کرسی راحت جلوس نموده، به عادت دایمه تا ساعت یک پس از نصف شب با اهالی خدمه خاص به حکایت و صحبت رفیقانه به سر برد و به ساعت دو، در اندرون خیمه کوچکی که در اندرون خیمه بزرگ برای خواب معین و افراخته بود، به تخت راحت غنوده پهلوی بسود».

او در ادامه می نویسد: «به ساعت سه پس از نصف شب پنج شنبه هجدهم جمادی الاولی، مطابق اول حوت سنه 1297 شمسی هجری، در حالتی که ماهتاب از پرتو نور خویش کوه و دشت را روشن ساخته و پرده در بین خیمه خواب انداخته، در بین ذات همایونی و دو تن از غلام بچگان که نوبت کشیک و خدمت داشتند حایل بود، و در هفده موضع از اندرون و بیرون سر پرده بزرگ که محیط خیمه خواب بود و ابواب اطراف آن کشیک چیان و منصب داران نوبتی به امر کشیک و پاسداری قیام و به بیداری در وظیفه خود اقدام داشتند، خائنی غافل از خدا و باز پرس روز جراء تفنگچه حواله بناگوش داد نبوش والا کرده، گلوله کارگر افتاده در پیشانی و قرب رستن گاه موی سر همایونی به قدر هسته بادامی پوست رخسارش را آماسیده و متورم گون نمود که گویا ضارب در حالت نشستن از زیر رو به بالا تفنگچه خویش را حواله کرده، حضرت والا را هم چنان که بر پشت خوابیده دست راست بر روی سیبه بی کینه و روی به خدا داشت، هلاک کرد. آواز تفنگچه به ساعت دو و چهل و دو دقیقه که بیست دقیقه از تکمیل ساعت باز مانده بود، به گوش بعضی از اعیان اردو و خدمه خاص که در خواب بودند، رسیده از خواب بیدار شدند و خیال کردند که البته کدام دزدی به سر پرده شاهی نزدیک آمده و پاسبانان و کشیک چیان آگاه گشته، تفنگ جانب او کشاد داده اند».

کاتب می افزاید: «در این حال سپهسالار محمد نادر خان و عبدالاحد خان [مایار وردک] و سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور و محمد عزیز خان ایشک آقاسی خارجه [برادر محمد نادر خان] و محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص و شاه ولی خان رکاب باشی [برادر نادر خان] و احمد شاه خان میراسپور [پسر کاکای نادر خان] و سردار محمد یوسف خان مصاحب خاص [پدر نادر خان] و غیره خدمه حضور از غلام بچه گان خاص و حضوری و پیشخدمتان و منصب داران نظامی ایشک آقاسی شیر احمد خان [شوهر خواهر نادر خان] از آواز تفنگچه و ولوله و آشوب و گفتار بگیر و نمان کشیک چیان، از خواب بیدار و جانب خیمه شاهی رهسپار شدند و از کشف حال و فرو رفتن اختر حیات حضرت والا در حسیض و بال آگاه گشته، همه در ورطه حیرت رفتند و یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد و دیگری از این اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز اهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرات والا مرتکب این فعل ننگین و نازیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سراپرده دارند و کشیک چیان ایشان مأذون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده، دیگرانی که از

آلایش این کار ناهنجار برکنارند و به خود خجل و شرمسار می باشند، از اتهام و زبان طعن و لعن خواص و عوام مأمون آیند.» «سردار نصرالله خان در پاسخ این اظهار و گفتار او فرمود که در این وقت نازک فرصت اقدام کردن در امر موهم و نامعلوم نیست و نبایست که جمعی را به خیال و گمان گرفتار ساخته، از خود بری بیزار نمود و هرکار آسان و دشوار را خود وقت اجرائی دارد (شرح مزید دیده شود - کاتب، فیض محمد: "سراج التواریخ"، جلد چهارم، بخش سوم، چاپ کابل، انتشارات وسیم امیری، 1390، از صفحه 622 تا 625)

انگیزه ها و عاملان قتل امیر:

اینکه قاتل چگونه در آن شکارگاه دور افتاده توانسته با موجودیت یک کمربند امنیتی قوی مشتمل بر بیش از 3000 عسکر و افسر و شخصیت های بسیار نزدیک و معتمد امیر در آنجا حضور داشته و هیچ کس متوجه ورود قاتل درخیمه امیر نشده و قاتل پس از قتل امیر بوسیله فیر تفنگچه طوری فرار کرده که کوچکترین اثری از خود بجا نگذاشته، واقعاً از آنوقت تاحال یک معمای مغلق و پیچیده بوده، که ابعاد وسیع تر داشته و اینکه قاتل یکنفر و اما برطبق یک پلان منظم با همکاری بعضی از درباریان صاحب قدرت به اینکار اقدام کرده است، جای شک و تردید باقی نمی ماند.

اینکه قاتل کی بوده و کی ها با او در تطبیق این پلان دستیاری و زمینه سازی کرده، تاریخ نویسان و محققان در این صدسال صرف به روی حدس و گمان های متفاوت به ابراز نظر پرداخته اند. اما باوجود این همه اغلاق، آنچه را که بزعم بعضی ها قاتل به مثل یک "شبح" آمده، کشته و رفته و کسی هم اثری از او نیافته است، این امکان را که دست نامرئی بسیار ورزیده و پر تجربه در وقوع همچو حوادث مثل انگلیس و نقش یک

ایجننت خاص آنها درتبانی باعهده ای از درباریان حاضر در محل و شریک در قتل امیررد نمیکند، بخصوص وقتی به علایق سیاسی انگلیس در آن موقع حساس در افغانستان نظر اندازی شود.

استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی می نویسد: «این مضمون آخرینی [مقصد نامه دوم امیر عنوانی لارد چلمسفورد] است که امیرحبیب الله خان 16 روز قبل از کشته شدن خود به نماینده دولت برتانیه مقیم کابل که امیر او را از تاریخ 11 جدی 1297ش (اول جنوری 1919م) به همراه خود به جلال آباد برده بود، بیان فرموده و او بدولت انگلستان خبر داده است».

وکیلی پوپلزائی در اینجا به یک نکته مهمی اشاره میکند و می نویسد: «بقرار از رجال دربار آنعهد، امیرحبیب الله خان روی همین مسئله و دیگر مطالبی که درخصوص استقلال افغانستان بیان کرده بود، بساعت 3 [بجه] شب پنجشنبه اول ماه حوت 1297ش (19 فبروری 1919م) در کله گوش نام - موضعی ولایت لغمان کشته شد و چنانکه [امیر] قبلاً اعلان کرده و گفته بود: رعایای مسلمان بیش از این دست زیرالاشه نخواهند نشست و اعلان کرده بود که: چشم ها و گوش های تمام مردم باز شده و مشعل احساسات آزادی خواهی و استقلال طلبی ذهن همه را روشن نموده است». (وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ قندهار، 1396، صفحه 57 - 58)

اگرچه بقرار متن فوق، وکیلی پوپلزائی از قول رجال دربار آن وقت قتل امیرحبیب الله خان را با نامه اخیر او عنوانی نائب السلطنه هند برتانوی و تقاضا های مکرر در رابطه با استقلال افغانستان پیوند میدهد، اما مسلم است که قتل امیریکی از رویدادهای مرموزی است که باوجود گذشت بیش از یک قرن

هنوز هم ابعاد گسترده این توطئه بزرگ پوشیده مانده و نظریات پیرامون انگیزه ها و دلایل قتل دراستحاله یک موضوع پیچیده قرار گرفته و آنهم در اثربلیغات بعدی، بخصوص پس از تغییر رژیم امانی که بیرون کشیدن پای زمینه سازان این رویداد تاریخی و انداختن مسئولیت بردوش کسانی دیگر که در قدرت نبودند و خاموش ساختن زبان کسانی که حقیقت را میدانستند، ولی جرأت بیان آنرا از ترس جان نداشتند و نیز اگر یکی از میان آنها خواسته به نحوی در این رویداد روشنی اندازد و به بعضی نکات اشاره کند، ولی در نهایت باز هم ناگزیر بوده است آنچه را بگوید که حاکم زمان بر آن حکم کرده بود.

قاتل امیر: یک ایجنت انگلیس!

در این ارتباط لوئیس دوپره (افغانستان شناس مشهور امریکائی) می نویسد: «روسها اتهام را بر برتانوی ها وارد میکنند که یک قاتل را بنام مصطفی صغیر استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در سال 1922 [یعنی سه سال و چندماه بعد از قتل امیر] در انفره اقرار به دیگر جنایت خود کرد و ضمناً اعتراف کرد که امیر حبیب الله خان را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه برتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتا ترک خواهان عفو او شد». در عین زمان دوپری به این نکته اشاره میکند که: «بعضی ها قتل را به گروههای ضد برتانوی در داخل دربار نسبت میدهند که هیچ سند قطعی در این اتهام وجود ندارد، از جمله میتوان از ترکیب اشخاص ذیل در دست داشتن به این حادثه ذکر کرد: نصر الله خان، امان الله خان، محمود بیگ طرزی، شجاع الدوله (احتمالاً قاتل)، محمدنادر خان و دیگر اعضای خانواده مصاحبان؛ از جمله شاه ولی خان، احمد شاه خان و محمد علی خان». (دوپری،

لونیس: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستن، 1980، صفحه 435 و 437)

قابل ذکر است، همانطوریکه دوبری از ایجنت انگلیس مصطفی صغیر بنا بر اعتراف خودش نام می برد و در عین زمان از یک تعداد شخصیت های دربار که در قتل امیر دست داشته اند، یاد آور میشود، غبار و فرهنگ نیز شرحی درباره مصطفی صغیر ارائه میدارند، ولی هردو به اساس نقل قول از اشخاص و بدون ارائه کدام سند موثق، اتهام قتل امیر را بیشتر به دوش شهزاده امان الله خان و مادرش علیاحضرت می اندازند که احتمالاً به تحریک آنها قتل بدست شجاع الدوله صورت گرفته باشد و دست انگلیس را در این رویداد به نحوی منتفی میدانند. در حالیکه امان الله خان به مجرد آگاهی از قتل پدر خود در کابل، طی یک اشتهاار نامه به صراحت راجع به عاملان شهادت پدر خود از دو حالت نام برد که قتل: «یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خننه [خائنانه] داخله که انهم از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند». در اینجا اشاره به دسیسه سازان خارجی، بجز انگلیس هیچ کشور دیگر بوده نمی تواند.

وقتی از شاه علیرضاخان - افسر نوکریوال آنشب در مدخل خاص خیمه امیر - بعداً در جریان تحقیق رسمی پرسیده شد که نام شخص متهم را بگیرد و چون میدانست که متهم یک شخص نبوده و در صورت معرفی متهم، یک تعداد صاحبان قدرت که بیشتر آنها بیک خانواده منسوب بوده اند، همه دشمن او میشوند و آینده او در خطر قرار میگیرد، لذا جواب داد که متهم را نمی شناسد و همین سکوت موجب اعدام او گردید و سؤالهای اساسی که این شخص کی بود، چگونه به خیمه امیر راه یافت و به کمک و رهنمائی کی و یا کی ها به سهولت عمل قتل را انجام

داد و بعد حین گرفتاری بدست عسکر نوکریوال، کدام شخص این چهره ناشناخته را رها کرد و چگونه او موفق به فرار شد که کسی رد پای او پیدا نکرد، همه لاجواب باقی ماندند و قطعاً پس از قتل امیر درجلال آباد مورد پیگرد قرار نگرفتند!!

اینجاست که یک احتمال قوی در ذهن خطور میکند که قتل امیر بدست کسی صورت گرفته باشد که از قبل در اینکار توظیف گردیده و درحمایت و همکاری اشخاصی از محافظان امیر بداخل خیمه با خاطر آسوده رهنمائی شده و بعد از انجام کار توسط افسر بالارتنه از چنگ عسکر رها شده و به سهولت فرار کرده است. این شیوه ترور بر می گردد به نقش یک ایجنت مؤلف از طرف یک قدرت خارجی که میتواند کلید اصلی حل معما را بدست دهد.

آنچه درباره نقش انگلیسها و دست داشتن ایجنت خاص آنها مصطفی "صغیر" که خود به قتل امیر افغانستان رسماً اعتراف کرده و در مآخذ متعدد ذکر گردیده است، گذشت زمان و اسناد جدیدی که در این اواخر در دسترس قرار گرفته، بیشتر مؤید این نظر میباشد که انگلیس ها در قتل امیر به دلایل متعدد دست داشته اند.

محقق افغان فواد ارسلا در مقاله خود تحت عنوان "قتل امیر حبیب الله خان ونقش انگلیس وایجنت آن مصطفی ساغر" [ارسلا با استفاده از متن انگلیسی تلفظ "صغیر" را با "ساغر" به اشتباه گرفته و درج مقاله خود کرده است که باید "صغیر" خوانده شود - کاظم] به استناد مآخذ معتبر مطالب بسیار مهم ارائه میکند که با در نظر داشت آن دیگر جای شک و تردید در زمینه باقی نمی ماند. او می نویسد: «در مورد دست داشتن انگلیس ها در قتل امیر میتوان گفت که آنها هم انگیزه و هم توانائی اجرای اینکار را داشته اند؛ از لحاظ انگیزه واضح است که در آنوقت

کنترول بر امور افغانستان و موجودیت یک امیردلخواه برای انگلیسها بسیار مهم بود. لارڈ کرزن ویسرای انگلیس در هند برتانوی به این نظر بود که به هر صورت باید از هند در برابر حملات احتمالی روسیه ویا دیگر کشورهای رقیب انگلیس جلوگیری کرد و نفوذ بر افغانستان در اینکار یک امر لازمی است.»

فواد ارسلا می افزاید: «انگلیسها از فرستادن هیئت جرمن - ترک در جریان جنگ اول جهانی به افغانستان بسیار نگران بودند و با آنکه در اخیر امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را اعلان کرد و سفر هیئت بی نتیجه ماند، اما همینکه وی چندماه به هیئت جرمن- ترک اجازه ماندن در کابل را داد و با وجود خواهش انگلیس، امیر اعضای هیئت را زندانی و به انگلیس تسلیم نکرد و از آمدن هیئت منحیث یک وسیله چانه زدن برای موقعیت خودش استفاده نمود، موجب گردید تا اعتماد امیر نزد انگلیس ها خدشه دار گردد و آنها بر وفاداری و صداقت امیر براو مظنون شوند. در عین زمان نامه امیر به انگلیسها بعد از ختم جنگ عمومی اول (در فبروری 1919) مبنی بر شمول هیئت افغان در کنفرانس صلح پاریس و شناخت افغانستان به حیث یک کشور کاملاً مستقل، نقطه عطف و انگیزه مهمی بود که در قتل امیر نقش عمده داشت، زیرا انگلیس ها این تعهد را به امیر سپرده بودند که در صورت حفظ بیطرفی افغانستان در جنگ، آنها به این موضوع می پردازند. انگلیس ها این وعده را با شخص امیر کرده بودند و هرگاه امیر از بین میرفت، این تعهد شخصی نیز دیگر از اعتبار می افتاد.»

فواد ارسلا از خود می پرسد: «وقتی به چگونگی قتل اسرار آمیز امیر دقت شود، این سؤال پیدا میشود که آیا عناصر مخالف امیر که به هر دلیل از وی ناراض بودند، عملاً توانائی انجام چنین کار خطرناک را با موجودیت تعداد کثیر محافظان و تجمع

اردو در اطراف محل داشتند؟ و آیا در صورتیکه قتل بدست اطرافیان امیر صورت میگرفت، قاتل میتوانست به سهولت فرار کند و در تاریکی شب ناپدید شود و کسی هم بسراغش نرود؟ جواب منطقی به این سؤالها میرساند که یک دست قوی و برطبق یک پلان مشخص دراینکار وارد عمل گردیده که در همچو کارها به حیث یک قاتل حرفوی از تجربه و تربیت لازم برخوردار بوده است».

فواد ارسلا توجه را به این سؤال معطوف میکند که: «چرا تا امروز قاتل نامعلوم مانده است و چرا اکثریت مورخین انگلیس و غربی و مورخین رسمی در افغانستان و غیره معمولاً غازی امان الله خان را محکوم [متهم] به این قتل میکنند؟ باید واضح باشد که انگلیس ها و هر قدرت دیگر در طول تاریخ با پخش پروپاگند سعی در تغیر افکار برضد دشمنان خود و به نفع خود کرده اند و میکنند. بدنام ساختن غازی امان الله خان در قتل پدرش یک تیر و دو فاخته بوده است برای انگلیس ها که هم نقش خود را در این قتل پنهان کرده اند و هم غازی امان الله خان را از همان آغاز حکمرانی اش بدنام بسازند تا زمینه را برای اجرای پلان های بعدی فراهم بسازند که در اغتشاش بچه سقو و به قدرت آوردن شخص اعتباری شان جنرال نادر خان فراهم بسازند».

فواد ارسلا به استناد مأخذ معتبر راجع به هویت و فعالیت های مصطفی صغیر و کارهایی که در زمینه انجام داده بود، می نویسد: «او یک جاسوس هندی الاصل برتانیائی بود که به صورت خاص برای قتل اتاترک تربیه شده بود. مصطفی صغیر که در زمان اتاترک زندگی میکرد، شهرت بدی داشت. وی را به سن ده سالگی به لندن برده بودند و در مکاتب خصوصی درس خوانده بود. مصطفی صغیر توانست که در کالج لینکن پوهنتون آکسفورد شامل شود و بعد از چهار سال تعلیم فارغ التحصیل شد

و دوباره به هندوستان عودت کرد. برتانیا مصطفی صغیر را به قرآن قسم داده بودند که به انگلستان وفادار بماند و در صورت خطر جاننش را فدای تاج برتانیا نماید. مصطفی صغیر منحیث یک جاسوس استخدام شد و بعد از عملیات جاسوسی در چندین مملکت به شمول افغانستان و سوئیس، بالاخره برای قتل اتاترک فرستاده شد. مصطفی صغیر در خانه ای در "اکساری" جا یافت که دیوار های آن با عکس های مصطفی کمال اتاترک و حتی انور پاشا تزئین شده بود. ببینید که چگونه این دولت سایه ای و خفی برتانیا چالاک بود! آنها به این وسیله تظاهر میکردند که اصلاً آنها با جنبش اتاترک هم‌نوا هستند که این یک ستراتیژی مهم مورد استفاده آنها بود. ببینید که چگونه آنها خانه را با عکس های اتاترک و انور پاشا تزئین کرده بودند. مصطفی صغیر را به مردم ترکیه چنان معرفی کرده بودند که وی یک عضو کمیته خلافت هندوستان است که زیاده تر از سه میلیون پوند سترلینگ را که مسلمانان هند جمع آوری کرده اند، برای هدیه به انقلاب ترکیه با خود آورده است. به عبارت دیگر مصطفی صغیر به این ترتیب معرفی شده بود که با یک مقدار پول جمع شده مسلمانان هند آمده است، آنهم یک مقدار بزرگ پول سه میلیون سکه طلا. برای این که حیثیت وی را بالا برده باشند، خود انگلیس ها مصطفی صغیر را زیر عنوان اتهامات نامعلوم دستگیر کرده بودند و مقصد این عملیات این بود که مردم باور کنند که مصطفی صغیر ارتباطی با دولت انگلیس ندارد. در این عملیات مصطفی صغیر در جریان یک مجلس به همراه یک تعداد انقلابی های ترک دستگیر شد. برتانیائی ها نه تنها اینکه انقلابی های ترک را دستگیر کردند، بلکه مصطفی صغیر را نیز برای 17 روز در حبس نگهداشتند و بعد از رهایی از حبس صغیر به انقره سفر کرد. در انقره از وی به شان و شوکت پذیرائی شد و وی را جناب عالی مصطفی صغیر خان میگفتند. هویت جاسوس بودن مصطفی صغیر تصادفی کشف

شد و آن هم بعد از اینکه پیغام های مخفی وی به زبان هندی به برتانیائی ها که با رنگ قلم نامرئی نوشته شده بود، کشف شد. پیغام را توسط یک ترجمان هندی ترجمه کردند و تحقیقات در مورد وی آغاز شد و کشف شد که مصطفی صغیر یک جاسوس انگلیس است».

ارسلا با استفاده مأخذ دیگر می نگارد: «مصطفی صغیر با محمد عاکف شاعر مشهور و انقلابی ترکیه که سرود ملی ترکیه را نوشته است، در یک خانه زندگی میکرد. برای مصطفی صغیر مکتوب های زیادی از مصر، هندوستان و استانبول می آمد. برای محمد عاکف این یک اندازه عجیب بود و در یکی از روز ها محمد عاکف یکی از مکتوب های مصطفی صغیر را باز کرد و دید که صفحات خالی هم در این مکتوب موجود است. مکتوب توسط یک ترکی عالم کیمیا بنام "اونی رفیق" معاینه شد و معلوم شد که این صفحات خالی نه بود. در حقیقت صغیر در این صفحات با استفاده از رنگ نامرئی با ایجنت های انگلیس مکاتبه داشته است. در جریان تحقیقات مصطفی صغیر اعتراف کرد که وی با انگلیس ها کار میکرده و وظیفه عملیات وی قتل مصطفی کمال [اتاترک] بوده است. وی همچنان به قتل پادشاه افغانستان اعتراف کرد. اوبعد از محاکمه، بتاريخ 24 می 1921 در چهار راهی "اولوس" در مقابل تعمیر ولسی جرگه ترکیه اعدام گردید که مصادف بود با تاریخ تولد ملکه انگلیس».

ارسلا می افزاید: «اگر تصادفاً مصطفی صغیر در ترکیه دستگیر نمیشد، شاید تا امروز هم هیچ نامی از وی در هیچ موردی برده نمیشد. راجع به مصطفی صغیر اشارات زیادتیر در اسناد زبان ترکی موجود است، اما در زبان انگلیسی کمتر که نتیجه تحقیقات شخصی بوده و در بسیار موارد موضوع قتل امیر حبیب الله خان به صورت ضمنی اشاره شده است که ضرورت به تحقیق عمیقتر دارد، خاصتاً بوسیله کسانی که به زبان ترکی

وارد هستند». (ارسلا، احمد فواد: "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر [صغیر]"، افغان جرمن آنالین، مورخ 22 جنوری 2017)

چرا انگلیس ها درصدد قتل امیر برآمدند؟

آنهم امیری که دربین دشمنان وافر انگلیس درافغانستان و نیز درقبایل سرحد آزاد مهمترین و پرقدرت ترین دوست آنها بود و از قتل او چه فائده و حاصلی برای انگلیسها متصور بود؟

برای پاسخ به این سؤال باید توجه را به ملحوظاتی معطوف کرد که درسیاست های انگلیس درآنوقت مطمح نظر بود و آنها در بسا موارد منافع کوتاه مدت و آنی خود را قربان منافع طویل المدت خود کرده و بیشتر به آینده می اندیشدند تا به حال و دراین ارتباط قابل ذکر است که:

افغانستان به حیث یک کشور حایل برای انگلیسها از اهمیت بسزا برخوردار بود و چون دیگر زمینه لشکرکشی برای آنها میسر نبود، لذا درآن فکر بودند تا این کشور را زیر اداره یک حکومت قوی مرکزی و اما دوست و طرفدار خود نگهدارند که درامورداخلی آزاد و در امورخارجی وابسته به خود شان باشد. برای این هدف انگلیسها از زمان امیرعبدالرحمن خان سعی وتلاش داشتند و برای تداوم آن نیزهمیشه درصدد اقدام بودند. درسال 1273ش (1894م) وقتی جورج کرزن (بعداً لارد کرزن) ازمریضی امیرعبدالرحمن خان آگاه شد، فوری به افغانستان سفر کرد و طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواست به بود درباره جانشین خود اظهارنظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی برگماشتن سردارحبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد. (امیرعبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)

اما چون انگلیسها بر احفاد امیر از جمله فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان و همچنان سردار نصرالله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سردار یحیی خان نبود.

وقتی مریمی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها در خفا کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سردار یحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که سردار موصوف با دو فرزند خود - هریک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سردار یحیی خان) و همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند که مدت 23 سال در آنجا زیر نظر انگلیسها در تبعید بسر می بردند و همه فرزندان شان در آنجا به دنیا آمده و بزرگ شده بودند، به وطن برگشتند. (برای شرح مزید در باره تقاضای برگشت به وطن و چگونگی آن گزارشات مفصل در سراج التواریخ، جلد چهارم، بخش اول، صفحه 503 - 505 و نیز صفحه 737 - 738)

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نور الحرم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث صاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت و تقرر حاصل کردند و همه شامل ارکان دولت و از معتمدان خاص امیر گردیدند.

انگلیسها که اوضاع افغانستان را به وسیله گماشتگان خود به دقت زیر نظر داشتند و از اختلافات فکری بین رقبای قدرت در داخل خانواده سلطنتی واعیان و بزرگان دربار، بخصوص اختلاف نظربین امیر و برادرش سردار نصرالله خان و نیز حمایت شهزاده عنایت الله خان از پدر و ضدیت با عم خود از یکطرف و نزدیکی سردار نصرالله خان با شهزاده امان الله خان با وجود تفاوت در شیوه های فکری شان از طرف دیگر آگاه بودند، بر طبق پالیسی های خویش از آینده افغانستان نگران و پیشبین بودند، آنهم وقتی متوجه شدند که موقف امیر حبیب الله خان در بین مردم روبه ضعف است و حتی مخالفان دوبار مصمم به قتل او شدند، انگلیس ها را بیشتر از پیش نگران ساخته بود.

انگلیسها میدانستند که از جمله کسانی که پس از امیر احتمال بقدرت رسیدن شان از همه بیشتر است همانا سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله میباشد که هر دو از جمله مخالفان سیطره انگلیس در افغانستان محسوب می شدند.

انگلیسها در بین دوجانشین قوی امیر راهی دیگر نداشتند، جز اینکه از بین آنها یکی را برای آینده انتخاب نمایند. آنها میدانستند که شهزاده امان الله خان جوان جدی و صاحب اندیشه ملی است که در صورت رسیدن بقدرت نه تنها در برابر انگلیسها جهت استرداد استقلال قد علم خواهد کرد، بلکه افغانستان را به سمت یک تحول نوین سوق خواهد داد و دست دوستی به نظام جدید سوسیالیستی در روسیه دراز خواهد کرد و نیز تحولات افغانستان نمونه ای برای آزادی خواهان هند خواهد شد. با این نگرانی و اندیشه انگلیس ها در این فکر بودند که بقدرت رساندن سردار نصرالله خان نائب السلطنه را با وجود ضدیتش در برابر خود و نفوذش در مناطق سرحد آزاد مرجح دانند، بخصوص اینکه او نظربه تعصب دینی هیچگاه بسوی روسها تقرب نخواهد جست. اما نصرالله خان با وجود علمیت و شهرت نیک، مرد

نسبتاً ضعیف الاراده بود، چنانکه بعداً دیده شد اودر ظرف شش روز امارت خود با احساس کوچکترین فشار سه بارخواست خود را از سلطنت خلع کند. انگلیس ها به همین دلیل خواستند قبل ازآنکه شهزاده امان الله خان به این مقام دست یابد، سردارنصرالله خان نائب السلطنه را به امارت افغانستان برسانند و درکنارش سپهسالارمحمد نادرخان، برادران و بنی اعمامش را جا دهند و قدرت نظامی را کلاً درحیطه نفوذ آنها درآورند که در این صورت برای مدتی نام ازنصرالله خان و کام ازخانواده مصاحبان و در راس شان سپهسالار محمد نادر خان باشد.

یقیناً دراینجا این سؤال مطرح میشود که چرا انگلیسها انتظار مرگ طبعی امیر را نکشیدند ودریک مرحله بسیارحساس برای قتل او دست بکار شدند؟ برای پاسخ به این سؤال میتوان برعلاوه نکات فوق ازچند انگیزه دیگر نیز یادآور شد:

یک - طوریکه در بالا ذکر شد، امیرحبیب الله خان هئیت ترک و آلمان را مدت هشت ماه بدون جواب به کابل نگهداشت تا دراین مدت انگلیس ها را وادار به شناسائی استقلال افغانستان سازد، اما امیر نمیخواست دربرابر انگلیس داخل اقدام شود و لذا بیطرفی در جنگ را به نفع انگلیس در پیش گرفت. درمقابل انگلیس ها به امیر وعده دادند که بعد از ختم جنگ برعلاوه برسمیت شناختن استقلال افغانستان، بزعم مورخ غبار «مبلغ 60 میلیون کلدار حق السکوت خواهند پرداخت و نیز سالانه تا 2 میلیون و 400 هزار کلدار به دولت افغانستان خواهند داد. درحالیکه بعد از ختم جنگ دولت انگلیس یکی ازاین وعده ها را ایفا نکرد، تنها 20 میلیون کلدار تا پشاور فرستاد که آنهم همانجا بماند تا امیر کشته شد». (غبار: "افغانستان درمسیر تاریخ"، صفحه 739) و بزعم آدامک «برعلاوه ای کمک سالانه در حدود 62.5 لک روپیه از جمله مبالغ مستمری نزد

انگلیسها به امانت گذاشته بود که 9 لک روپیه آن از امانت دوران پدرش نزد انگلیسها بود و امیر در سال 1905 میخواست 32 لک روپیه از حساب امانت خود از انگلیسها مطالبه کند. بر مجموع این مبالغ در طول زمان و بخصوص بعد از اعلام بیطرفی امیر در جنگ بسیار افزوده شد که پرداخت آن از نظر مالی یک بار بسیار سنگین بردوش حکومت هندبرتانوی شمرده میشد». (آدامک: "تاریخ روابط سیاسی..."، صفحه 9)

از آنجائیکه انگلیسها پس از ختم جنگ خود را مکلف به ایفای تعهدات فوق در برابر امیر دیدند و چون آنها قلباً حاضر به شناسائی استقلال افغانستان نبودند و نیز نسبت ضعف اقتصادی ناشی از جنگ توان پرداخت مبلغ گزاف فوق الذکر را نداشتند، لذا خواستند با دگرگون ساختن اوضاع در افغانستان به اصطلاح "با یک تیر دو فاخته را شکار کنند" یعنی هم خود را از ایفای تعهدات فارغ گردانند و هم یک قدم خود را برای تطبیق پلان اصلی یعنی ظاهراً رویکار آوردن نصرالله خان و در واقع آغاز سپردن قدرت به خانواده صاحبان نزدیکتر سازند.

دو - چنانکه گفته شد، در سالهای جنگ عمومی اول یک تعداد زیاد مردم در داخل افغانستان و هم در قبایل آزاد سرحد به تأسی از شرکت دولت عثمانی در جنگ و بر طبق درخواست "خلیفه المسلمین" که همانا سلطان عثمانی بود، در راه اندازی داعیه جهاد علیه انگلیس ها فعالیت میکردند. بخصوص با اوج گرفتن قیام ها و مقاومت های مردم قبایل آزاد که بیشتر به وسیله سردار نصرالله خان و قاضی عبدالرزاق خان و دیگر همکاران شان تقویه، تجهیز و تمویل می شد، انگلیس ها فکر میکردند که در پشت پرده دست امیر حبیب الله خان شریک است و کمتر به حرفهای او اعتماد داشتند، ولو که در ظاهر امیر ازدوستی با آنها سخن می گفت و حتی بیطرفی افغانستان را به نفع انگلیس

ها اعلام داشته بود. (برای شرح مزید دیده شود: سراج التواریخ...، جلد چهارم - بخش سوم، صفحه 323 تا 326)

در اینجا نکته بسیار مهم اینست که چون نصرالله خان قبل از دفن امیر شهید، به امارت رسیده بود، پس از آنکه جسد امیر را در گوشه از میدان گلف در جلال آباد دفن کردند، هنگام شام درباغ شاهی مراجعت نمود، در این موقع امیر جدید نصرالله خان «به میرزا محمد عمرخان کشمیری منشی حضور خود... امر کرد که نامه ای مشعر بر قتل امیر مرحوم و بر حال و برقرار بودن معاهده او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام وایسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامه رجال دولت و علماء و اعیان ملت بر امارت او رقم کند. و این امر را نموده خودش در ورندۀ عمارت بزرگ بر کرسی امارت نشسته... پس از ساعتی میرزا محمد عمر خان نامه ای را که به نام وایسرای، مأمور رقم کردن شده بود، نوشته حاضر آورد و به امضای خاص رسانیده...» (سراج التواریخ... صفحه 641 - 642)

قابل توجه اینست که سردار نصرالله خان با تمام ضدیت که با انگلیسها در گذشته داشت، به مجرد رسیدن به امارت بنابر توصیه دوستان وفادار به انگلیس یکصد و هشتاد درجه تغییر موقف داده معاهده ای را که امیر قبلی با انگلیسها امضا کرده بود (توافقنامه مورخ 21 مارچ 1905 مطابق اول حمل 1284 ش مبنی بر ادامه تحت الحمایگی)، تأیید نمود و خواست بدینوسیله استرداد استقلال کامل کشور را بار دیگر در بدل حمایت انگلیس و پرداخت مبالغ مستمری به معامله بکشاند تا در قبال آن پایه های سلطنت خود را استحکام بخشد.

یک بررسی تحلیلی - نقش شخصیت های درباری مظنون در قتل امیر:

در بالا از نقش انگلیسها در قتل امیر بوسیله ایجنت شان بنام مصطفی صغیر که رسماً به اینکار اعتراف کرد، مطالبی تقدیم گردید و نیز اینکه چرا انگلیسها قتل امیر را در آن موقع حساس در دستور کار قرار دادند، به دلایلی اشاره شد. در اینجا میخواهم به نکاتی اشاره کنم که بعضی مؤرخان کشور با آنکه از "مصطفی صغیر" نام برده، اما از اعتراف صریح او در قتل امیر چشم پوشی کرده و از نقش کسانی که در حلقه محافظان ارشد امیر در آن شب قرار داشتند، طفره رفته و انگشت اتهام را بر عکس بطرف مخالفان امیر و حتی بیشتر از همه به فرزند سوم او یعنی شهزاده امان الله خان عین الدوله و مادرش علیا حضرت دراز کرده و مدعی شده اند که بنابر تحریک آنها قتل احتمالاً بوسیله شجاع الدوله (فراشاهی حضور امیر) انجام شده باشد و اینکه تاچه حد این ادعا مشهود و مقرون به حقیقت است، مورد بررسی تحلیلی قرار دهم.

در این ارتباط باز هم توجه را به یک مأخذ مهم و معتبر جلب میدارم و آنهم کتاب "سراج التواریخ" که نویسنده آن علامه فیض محمد کاتب، یگانه نگارنده ای است که این حادثه را شخصاً به چشم دیده و به گوش شنیده و در حقیقت در بسا موارد شاهد عینی بوده و فقط پنج یا شش سال بعد از وقوع حادثه ثبت اوراق تاریخ کرده و در بخش سوم، جلد چهارم "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داده است. اینک جهت معلومات مزید علاقمندان تاریخ بعضی قسمت های مهم و حساس آن کتاب مستطاب را در موضوع قاتل امیر و اشخاص مظنون بطور فشرده خدمت تقدیم میدارم تا از ورای آن بعضی نکات تاریک موضوع روشن گردد.

به قول کاتب چنانچه فوقاً ذکر شد، لحظاتی بعد از وقوع قتل امیر، یکی از میان درباره قاتل پرسیده، اما: «سردار نصرالله خان [نائب السلطنه] در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد؛ و دیگری ازین اظهارسردار معزی الیه گفت: با منصب داران، کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند[مورد پرسش قرار گیرند - کاظم]، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل بدست آمده و کیفر دیده...». ("سراج التواریخ، بخش سوم، جلد چهارم، صفحه 623 و 624)

نصرالله خان این سخنان را ناشنیده گرفت و به موضوع تعقیب و تحقیق قاتل نپرداخت. مشکل اساسی از همین جا و سؤال چرا از همین نکته آغاز گردید که تا امروز موجب سردرگمی قضیه شده و هرکس بزعم خود و بنابر قول اشخاص آنرا بیان کرده است که برای درک واقعیت ها نکات آتی بعرض میرسد:

1 - در مورد این اتهام که گویا قتل بوسیله شجاع الدوله و به تحریک شهزاده امان الله و علیا حضرت مادرش صورت گرفته باشد، دلایلی مطرح میگردد که این روایت را ضعیف می سازد، چنانکه به قول غبار: «همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمرش گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمرش گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.»

اگر چنان بوده باشد که شجاع الدوله شخصاً اینکار را انجام داده باشد، سوال میشود که با موجودیت تعداد زیاد محافظان و پهره دارها چه درداخل خیمه و چه در بیرون خیمه و آنهم اکثریت تحت قوماندان افراد منسوب به خانواده صاحبان و بخصوص

شخص سپهسالار محمدنادرخان، چطور یک شخص سرشناس - مثل شجاع الدوله بطور منفرد از چند دربند گذشته و به راحت داخل خوابگاه امیر شده و با خاطر آسوده نزدیک بستر او شده به بنا گوش امیر فیر کرده و به سرعت فرار نموده و کسی هم او را ندیده و مانع ورود نا به هنگام او در آنجا نشده است؟

اینکه شاه علیرضا خان کندکمر نوکریوال ضارب را دیده، ولی افسربالا رتبه تری پیدا شده و ضارب را رها کرده، سؤال است که این افسر بالا رتبه کی بود و چرا فرد مظنون را رها کرد؟ آیا او وی را می شناخت، یانه؟ قرار شایعات آنوقت این افسربالا رتبه قوماندان عمومی نظامی دربار سپهسالار محمد نادرخان بود، لذا رهائی شخص مظنون بوسیله او از دو امکان خالی نیست یا اینکه او را می شناخت و جزء حلقه خودش بود که او را رها کرد و یا اینکه او را قطعاً نمی شناخت. اگر او را نمی شناخت، چرا او را رها کرد و هرگز به تعقیب او برنیامد، خاموشی در پیش گرفت و درباره او و مشخصاتش هرگز ابراز نظر نکرد؟

به اساس گزارشات فیض محمد کاتب در سراج التواریخ احتمال اینکه قاتل امیر شجاع الدوله خواهد بود، بسیار ضعیف به نظر می آید، زیرا چهار اطراف امیر را در آنشب بیشتر اعضای خانواده مصاحبان حلقه کرده بودند که آنها با شجاع الدوله در یک حلقه قرار داشتند و حتی مخالفت ها و رقابت های ذات البینی از قبل بین شان موجود بود و اگر شجاع الدوله را بالفعل یا هنگام خروج از خوابگاه امیر دستگیر میکردند، بطور قطع او را بازداشت و افساء و تشهیرش می نمودند. لذا اینکه صاحبمنصب بالا رتبه او را بگذارد تا فرار کند و هوتیش را پنهان نگهدارد و مسئولیت سکوت را در اینکار بعهده گیرد، منطقاً و وظیفه‌تاً مورد سؤال قرار میگیرد.

چندی قبل شجاع الدوله که فراشباشی حضور امیر بود، به دلیل اینکه زیردستان او یک پایه خیمه امیر را کج نهاده بودند، امیر بر فراشباشی قهر شد و او را به دلیل عدم توجه به وظیفه مورد تحقیر و لت و کوب شدید قرارداد. گفته میشود که شجاع الدوله از این رویداد عقده به دل گرفت و در صدد قتل امیر برآمد. از آنجائیکه این رویه امیرشامل حال بسا از معرزان دربارگردیده بود و حتی امیریک بار درسفر استالف بر محمد نادرخان نیز برآشت و امر کرد که ریسمن یک پیسگی بیاورند و به پای او ببندند و او را کش کشان ازحضور دور ببرند که امیر دراثرتضرع مستوفی الممالک ازاین جزا منصرف گردید. لذا منطقی نیست به دلیل تحقیر که شامل حال تعدادی از درباریان بوده است، یکی از میان همه آنها کسیکه امیر حیثیت ولی نعمت او را داشت، تصمیم به قتل ولی نعمت خود بگیرد!

فرض کنیم که شخص مظنون همان شجاع الدوله و گماشته امان الله خان بوده باشد، چطور امیرنصرالله خان بر او اعتماد کرد و اولین نامه خود را بدست او به شهزاده امان الله خان ارسال نمود، درحالیکه شهزاده پس از حصول نامه، او را در یک اتاق در ارگ درحال توقیف قرار داد و فقط وقتی او را از توقیف رها کرد که نامه جوابیه را همدست او به امیرنصرالله خان به جلال آباد فرستاد. علامه کاتب از گزارش شجاع الدوله برای امیرنصرالله خان حین برگشت از کابل می نویسد که موصوف گفت: «نامه حضرت والا [امیر نصرالله خان] را تقدیم [شهزاده امان الله خان] کردم و از قرائت آن اشک غم از دیده ریخته و پس از دیری حکایت قضیه کله گوش را تا جلال آباد و رفتن من در کابل پرسیده، از ابتداء تا انتها سراپا قصه باز داشتم. سپس که نیک علم حاصل کرد، خودش برخاسته مرا امر کرد که شما در همین جا باشید من می آیم. چند دقیقه که گذشت محمود سامی آمده مرا با خود در ارگ برد و در تحت حفاظتم بداشت

و در حجره در آورده دروازه در را به رویم بستند و هم چنان بودم تا که امروز صبح محمود سامی آمده، مرا اذن رهائی داد و گفت جواب نامه را که آورده اید گرفته به سواری موتر خود در جلال آباد بروید...» ("سراج التواریخ"، صفحه 677)

اکنون اگر شجاع الدوله گماشته شهزاده امان الله خان می بود، شهزاده چرا امر توقیف او را داد و باز هم چرا جوابیه را بدست او دوباره به نصرالله خان فرستاد و چرا با اینکار حیات گویا "گماشته" خود را عمداً به خطر مواجه ساخت؟

2- راجع به نقش علیا حضرت باید تصریح کرد که او در آن موقع جزء حرم امیر در جلال آباد اقامت داشت و از جریان قتل امیر وقتی آگاه شد که موضوع به هدایت نصرالله خان به همه ابلاغ گردید. امیر نصرالله خان اگر میدانست که علیا حضرت در قتل امیر نقش داشته و به حمایت از پسر خود در اینکار شریک بوده است، او را نمی گذاشت که با اعزاز به معیت دخترانش و همراهی محمد ولی خان به کابل برود و بکوشد پسر خود را قناعت دهد و از عواقب کارش بترساند و او را آماده بیعت به نصرالله خان سازد. کاتب دلیل اعزام علیا حضرت را به دستور امیر نصرالله خان به کابل به این هدف بیان میکند که موصوفه باید: «به پسرش [امیر امان الله خان] اندرز و نصیحت کرده از نیکی های [امیر نصرالله خان] یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ جاری شود، غالب و مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن یحتمل که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن، عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در

محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجراء خواهد یافت. پس بهتر است که از پیش آمد این امور علیا حضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند که ترک این امر صعب و سخت نماید». ("سراج التواریخ"....، صفحه 699)

از این معلوم میشود که علیا حضرت در رویدادهای اخیر هیچ نوع دخالتی نداشته است، در غیر آن هیئت شوری و امیر نصرالله خان دل به اینکار نمی بستند که علیا حضرت را نزد پسرش بفرستند تا او را تشویق و ترغیب نماید که از سلطنت دست بکشد و به نفع عم خود بگذرد.

3 - درباره اینکه شهزاده امان الله خان و سردار نصرالله خان رابطه مؤدت خود را در حاشیه قرآن کریم امضا کرده باشند، دقیقاً معلوم نیست، طوریکه غبار نیز آنرا از قول کسی در جلد اول کتاب خود آورده است. در اینجا سؤال میشود که با نزدیکی علیا حضرت و سردار نصرالله خان و نیز روابط دوستانه امان الله خان با عمش در زمان حیات امیر، چه ضرورتی بود که آنها تعهد خود را درج در حاشیه کلام الله مجید نمایند؟ آیا آنها بر یکدیگر بی اعتماد بودند؟ اگر چنین پیمانی درج قرآن مجید شده و آن نزد نصرالله خان در جلال آباد بوده باشد، چرا نصرالله خان آنرا به حیث یک سند برای قبول امارت خود به رخ امان الله خان نکشید و آنرا مؤید ادعای بیعت قبلی امان الله خان بر امارت خود نکرد؟

4 - دست داشتن مشروطه خواهان در قتل امیر نیز یک افواه دیگر است، چون هیچیک از گروپ مشروطه خواهان که قبلاً عزم قتل امیر کرده بودند، در حلقه نزدیک و همراهان امیر در جلال آباد حضور نداشتند. اگر آنها می توانستند در حلقه خاص اطرافیان امیر نفوذ کنند، هیچگاه برای قتل امیر در "سربام" ویا

معبّر امیر در راه عام کمین نمی گرفتند. بعد از سوء قصد اول، حلقه محافظت امیر قوی تر گردید و افواه سوء قصد دوم حلقه محافظان را بیش از پیش مستحکمتر ساخت، طوریکه در اطراف خیمه امیر در همان شب در حدود بیش از سه هزار عسکر موجود بود و چند حلقه محافظ در بیرون و درون خیمه وظیفه دار بودند که رسیدن اشخاص غیر را در خوابگاه امیر مشکل و حتی ناممکن می ساخت، مگر به کمک همین محافظان و آنهم بر طبق یک پلان قبلی قاتل مثل یک شب از چند محل امنیتی گذشته، داخل خوابگاه خاص شده، امیر را کشته و فرار کرده و کسی او را ندیده است؛ عجب است! یقیناً که قاتل را دیده و شناخته بودند، ولی او را رها کردند و نخواستند هویت او را افشاء کنند، چون منسوب به خود آنها بوده است.

5 - با آنکه ادعایی مبنی بر اتهام قتل بدست شخص شاه علیرضا خان مستقیماً وارد نشده، اما اینکه او چرا محکوم به اعدام گردید، به گمان اغلب به چند دلیل بوده میتواند: یکی اینکه وقتی قاتل به وسیله عسکر محافظ گرفتار گردید و در همان لحظه صاحب منصب بالاتر او را رها کرد، از دو حالت خالی نبود: یا اینکه شاه علیرضا او را می شناخت، اما هرگز در شورای تحقیق او را معرفی نکرد و دیگر اینکه او را نمی شناخت و به امر صاحب منصب بالاتر او را گذاشت تا برود و ناپدید شود. او چرا این صاحب منصب بالا رتبه را معرفی نکرد و درباره او سخن نگفت که کی بود و همچنان صورت همکاری شاه علیرضا با سردار نصرالله خان نیز میتواند به موضوع جزای او اثر داشته باشد. به احتمال قوی که او قربانی خاموشی و کتمان از معرفی قاتل و یا معرفی صاحب منصب بالا رتبه شده باشد. (جریان محاکمه او را استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی بطور مشروح در کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد

افغانستان"، بخش اول،، چاپ کندهار، 1396ش، صفحه 149 - 152 نوشته است)

6 - اینکه گفته میشود: «قتل امیر یک تصمیم انفرادی نبوده، بلکه از سوی حزب سری دربار با مشورت رجال مؤثر دربار، بشمول نائب السلطنه برادر امیر، عین الدوله پسر امیر و سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش و محمد ولیخان دروازی و شجاع الدوله خان غوربندی طرح و تطبیق شده است...»، جای شک نیست که قتل امیر یک توطئه قبلاً پلان شده بود، ولو قتل بدست یکنفر صورت گرفته و اما در عقب آن دست های دیگر زمینه ساز این عمل بوده است.

چیزی که پای همه اشخاص فوق را در مجموع بنام "حزب سری دربار" می کشاند، یک اندازه قابل سؤال است، زیرا اگر عمیقاً به ترکیب آنها از نظر ارتباط و همفکری دقت شود، دست کم سه جناح در آن مطرح میشود: یکی نصرالله خان با افکار محافظه کارانه و ضدیت با انگلیس، دیگر شاه امان الله و گروپ جوانان مترقی و ضد انگلیس و سوم سپهسالار محمد نادر خان با افکار مترقی اما قلباً متمایل به انگلیس، چنانکه وقتی امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلام کرد، محمد نادر خان بر عکس نظر اولی، حمایت خود را از نظر امیر ابراز نمود. این موضوع را علامه فیض محمد کاتب تذکر داده است. لذا با این تفریق و تفاوت نظر، همکاری بین گروپ اشخاص فوق الذکر و متفق الرأی شدن آنها در اجرای قتل امیر مشکل و غیر قابل باور معلوم میشود.

7 - به قول کاتب وقتی سردار نصرالله خان در حضور عساکر راجع به کشته شدن امیر زبان به تسلیت کشوده و گفت: «این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پراز این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به

روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیرحرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید.»

عجب این است که در این موقع سپهسالار محمد نادر خان زبان به کلام کشود و نکته ای حساس و پرمعنی را در حق ولی نعمت خود بیان کرد و گفت: «بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود».

«ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند."» ("سراج التواریخ" ،....، صفحه 628 و 629)؛ از این واضح میگردد که عنایت الله خان از عمق پلان که کی در آینده خواهان رسیدن به سلطنت است، آگاه بود و میدانست که با رسیدن نصر الله خان به امارت چه پلانهای بعدی وجود دارد.

8 - انگلیسها که از همان اول بفکر آن بودند تا بجای سلاله امیر دوست محمد خان، سلاله سلطان محمد خان طلایی را که از چند جهت مورد اعتماد شان بود، در افغانستان به سلطنت برسانند و برای اینکار آنها از مدتها قبل بر محمد نادر خان

سرمایه گذاری کرده بودند، در این ماجرا نیز او را بطرفداری نصرالله خان نائب السلطنه داخل عمل ساختند، طوریکه همه قوای نظامی را زیر نظر او و برادرانش و پسران عمش قرار دادند تا در صورت رسیدن نصرالله خان به سلطنت، قدرت نظامی کاملاً بدست آنها باشد. به همین دلیل بود که امیر حبیب الله خان را اطرافیانش متوجه خطر از جانب امان الله خان ساخته بودند تا امیر او را به جلال آباد بخواهد و امور دارالسلطنه کابل را به فرزند دیگر خود یعنی شهزاده حیات الله خان عضدالدوله بسپارد. عضدالدوله در همان روز بصوب کابل حرکت کرد، ولی نسبت مریضی شب را در نمله گذرانید و در آن شب امیر در کله گوش به شهادت رسید.

اگر حیات الله خان مریض نمی شد و به کابل میرسید و زمام امور نیابت پدر را از دست امان الله خان میگرفت و امان الله خان طبق دستور پدر به جلال آباد می آمد، آنوقت با ورود امان الله خان به جلال آباد و تطبیق نقشه قتل امیر، آنها میخواستند به نحوی امان الله خان را در برابر عمل انجام شده قرار دهند و او ناگزیر بود مثل عنایت الله خان یا به نصرالله خان بیعت کند و یا در صورت تخلف زندانی و حتی به نحوی از بین برده شود و آنوقت مسلم بود که نصرالله خان کاملاً در حیطه اقتدار سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش قرار میگرفت که بدین ترتیب نام از امیر نصرالله خان و کام از خانواده مصاحبان می بود و پلان قدیم تدریجاً به منصه اجراء درمی آمد. به این اساس معلوم میشود که امان الله خان نیز مثل پدر قربانی این توطئه بزرگ میگردد و راه برای پلانهای آینده هموار می شد، اما روزگار طور دیگر چرخید و عضدالدوله در اثر مریضی به کابل رفته نتوانست و شب را در نمله گذراند، شبی که امیر در کله گوش به شهادت رسید.

9 - اگرچه فیض محمد کاتب از قول امیرنصرالله خان اتهام قتل امیر را به شخص دیگری رویت میدهد، چنانچه می نویسد: امیرنصرالله خان پس از مراسم تاجپوشی که بروز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاول در قصر سراج العمارت صورت گرفت (شرح مزید در صفحه 660 تا 662)، برای اخذ بیعت و اعلان افزایش معاش عساکر به میدان گلف رفت و درحضور سپهسالارمحمد نادرخان که عساکر را جهت ورود امیر جدید درانجا آماده پذیرائی ساخته بود، بیانیه داد ودرضمن گفت: «واقعه قتل امیرشهید بر همه ما و شما معلوم است که حاجت به تذکار کوائف نیست و پس ازآنکه شما به میل خاطر و رضا و رغبت خود مرا به پادشاهی برداشتید، من از شما خرم و خوشنود گردیده، در[معاش شما] ماهی دو روپیه.....افزون فرمودم». او درادامه گفتار خود درباره قاتل امیر شهید صراحتاً بیان کرد: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان به سبب قتل امیرمرحوم پاسبان بودند، شنیده بود که احمدشاه خان سرمیراسپور[پسر سردار آصف خان مصاحب خاص پسر عم محمد نادرخان - کاظم]، امیرمغفور را به قتل رسانیده است و کسی [از بین افراد اردو - کاظم] اقدام در مؤاخذه و بازپرس قتل آن مرحوم ننموده،سکوت اختیار کردند و از اسکات [سکوت] ایشان سپهسالار خجالت بارگردیده، اظهار کرد که افواج حاضره که به قرب پنج هزار تن منتهی می شوند، قبل از تشریف آوردن حضور والا، مرا وکیل خود قرار دادند و اینک من به وکالت همگان اظهار امتنان و تشکر می نمایم». (صفحه 662) بنابراین تذکر صریح امیرنصرالله خان، قاتل امیربه قول افراد سپاه همان احمدشاه خان سرمیراسپور بوده است.

10 - همین سخن امیرنصرالله خان درمورد قاتل امیر شهید و شایعات دیگر بروحیه تعدادی از عساکر اثر بخشید و به

سرعت به شکل قیام تبارز کرد که منتج به رویدادهای جدی دیگر در جلال آباد شد و در نهایت منجر به استعفی امیر نصرالله خان به نفع شاه امان الله گردید. برای شرح این رویداد بهتر است فشرده متن سراج التواریخ را تقدیم دارم:

در ذکر وقایع روز چهارشنبه 24 جمادی الاول 1337 هجری (8 حوت 1297 ش) آمده است که با افزودن تنخواه عساکر از طرف امیر امان الله خان به ماه بیست و پنج روپیه که در بین عساکر جلال آباد شایع گردید از یکطرف و دادخواهی از قتل امیر شهید و اغوای شاه علی رضاخان کرنیل مؤظف در شب قتل از طرف دیگر بلوا و قیام عساکر در جلال آباد برپا گردید. در این موقع آوازه شد که عساکر به شهر خواهند ریخت و دست به تاراج و غارت خواهند زد و بر باغ شاهی حمله خواهند کرد. وقتی امیر نصرالله خان از این موضوع آگاه شد، «لرزه و رعشه بر اندام او عارض گردید و به منشی محمد عمر خان امر کرد که فوراً از طرفش خلع نامه از امارت بنگارد که امضاء کند که من از سلطنت استعفا کردم». منشی وقتی استعفی نامه را تقدیم امیر کردند، اطلاع رسید که آن آوازه دروغ بوده و حالت لشکر آرام است و امیر از استعفی منصرف شد.

مقارن این حال لشکریان نظام برای خونخواهی امیر شهید به منزل شهزاده عنایت الله خان آمدند و خواستار اجازت قتل سپهسالار محمد نادر خان شدند و اما شهزاده به ایشان گفت که: «تنها از کشتن سپهسالار چه حاصل خواهید کرد.... او هر چند از این سخنان به سپاهیان فرمود، ایشان هیچ به گوش قبول نشنوده سخت ایستادند و اصرار کردند که در حال امر کنید و اجازت دهید که سپهسالار را بر خاک و لینعم شهید خود بکشیم و بکشیم.... شهزاده مجبور گردید و فرمود خوبست شما مراجعت کنید، من نیز در عسکرگاه می آیم. بعد به حضورم او را از تیغ بگذرانید و از این مژده و نوید و وعده دادن شهزاده

عنایت الله خان، سپاهیان نعره خوشی برکشیده دعا کنان از باغ شاهی برآمده روی عودت به سوی لشکرگاه نهادند و چون شهزاده عنایت الله خان از گرفتاری به حضور عم محترم خود و راه و چاره جستن با او در عسکرگاه رفتن نتوانسته، تا که به ساعت چهار از روز چهارشنبه مذکور سپاهیان، سپهسالار و شاه محمود خان سرسراوس و محمدعلی خان برگد برادران او را غل و زنجیر برگردن انداخته و بر عراده شکسته حمل و جانب جای شهزاده عنایت الله خان از اقامتگاه سپاه نقل دادند که اجازت حاصل نموده، هر سه تن را بر تربت پاک امیر شهید هلاک سازند و در این وقت شهزاده که در جای خود نبود و با عم معظم خود خلوت داشت، عمش با او قرار داد که امارت به او مفوض گردیده، خود امیر نصرالله خان به بهانه سفر مکه و گزاردن افعال حج از خاک افغانستان بیرون شتابد و آنگاه که آتش فتنه خاموش گردد... از مکه زاده الله شرفاً بازگشته و به اتفاق مواظب امور امارت شوند و یا به یکی از دوتن خود واگذار آیند و بر این قرارداد در سجل عهد و سوگند نگار داده امضاء کردند». (صفحه 704)

در این موقع سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان [مصاحبان خاص] با دیگر اعضای خانواده عزم کردند تا شهر را ترک و فرار نمایند، ولی به دلیل اینکه مبادا اینکار به سپهسالار و برادرانش گزندی برسد، از فرار منصرف شدند و همه در دست سپاهیان گیر آمدند».

فیض محمد کاتب در ادامه می نویسد: «پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادر خان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان

در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبسش خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک بر شمرده به یادش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر [قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و ایذاء و ضرر رها می شوید». (صفحه 707)

11 - در ارتباط با قتل امیر حبیب الله خان باید گفت: جای شک نیست که بدون دست داشتن یک عده درباریان، حادثه قتل امیر با وجود چند دربند قوای محافظ و امنیتی که در اطراف خیمه امیر حلقه بسته بودند، آمدن قاتل از بیرون و بعد فرار آن بدون مشکل از امکان بعید به نظر میرسد، و اما اینکه شخصی مثل "مصطفی صغیر" گماشته انگلیسی و به کمک کسانی از جمله مستخدمین انگلیسی در دربار امیر و کمک عده ای از درباریان به سهولت در داخل خیمه رهنمائی شده و بعد از قتل همچنان زمینه فرار او مساعد شده باشد، ناممکن نمیباشد.

استاد عزیزالدین وکیلی پولزائی در این ارتباط به یک نکته بسیار مهم اشاره میکند و می نویسد: «یکی از هدایات دولت امانیه این بود که نماینده سیاسی حکومت انگلیسی هند در کابل که این وقت در جلال آباد است، اگر اراده رفتن هندوستان داشته باشد، نگذارید و او را به کابل بفرستید... او در همان روز (پنجشنبه 8 حوت 1297 ش) به سواری موتر بطرف کابل روان شد. امان الله شاه هدایت داده بود که: مستخدمین انگلیسی که در جلال آباد می باشند، آنجا را ترک گفته بطرف پشاور بروند... آنها بروز سه شنبه 13 برج حوت 1297 ش از سرحد عبور داده شدند».

وکیلی پولزائی در ادامه می نویسد: «درجمله این مستخدمین پیلوت های طیاره نیز موجود بود و بنام موترران در افغانستان خدمت میکردند و نیز اکثر نقشه کش و عسکر وظیفه جاسوسی داشتند. فینل انگلیس موتر دیملر مخصوص سواری امیر حبیب الله خان را بکار می انداخت و مذکور از انگلستان استخدام شده بود. نجم الدین هندوستانی موترران موتر فیات و نیز چندین نفر دیگر بنام موترران و داکتر و غیره شامل خدمت بودند و در این ایام زمستان در جلال آباد اقامت داشتند و بقرار هدایت دولت امانیه از افغانستان اخراج شدند». پولزائی می افزاید: «حین ورود خان بهادر سیف الله خان در حصه مرادخانی کابل که مقام سفارت آن بود، یک تعداد پسران بطرف او پارچه های سنگ و کلوخ را پرتاب نموده تحقیر کنان می گفتند: قاتل و یا محرک قتل پدر ما همین شخص نماینده سیاسی انگلیسی هند میباشد. نمایندگی مذکور در کابل تحت مراقبت شدید عساکر گرفته شد و تا درجه پی که اهالی هند گمان میکردند این نماینده سیاسی در کابل کشته شده است و این یک سلسله اتهاماتی بود که در ایام مصادف به جهاد استقلال بیان می شد». (وکیلی

پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"،
بخش اول، چاپ اول، کندهار، 1396، (صفحه 95 - 96)

این بود مختصر توضیحاتی که از وراى مسایل مربوط به قتل
امیر حبیب الله خان و احتمال همکاری کسانی از جمله درباریان
امیر با قاتل اصلی یعنی مصطفی صغیر ایجنت انگلیس
بطور تحلیلی و به استناد تذکرات مندرج سراج التواریخ و
بعضی مأخذ دیگر بیان گردید.

نامه سپهسالار محمد نادر خان عنوانی سپهسالار صالح محمد خان:

طوری که قبلاً به تفصیل بیان شد، شواهد و اسناد نشان میدهد که
در پس قتل امیر حبیب الله خان دست انگلیس ها شریک بود و آنها
میخواستند به حمایت محمد نادر خان و برادرانش و به همکاری
بعضی از مخالفان امان الله خان بخصوص مستوفی الممالک،
برادر امیر سردار نصر الله خان نائب السلطنه را به امارت
برسانند که با اینکار از یکطرف از رسیدن شهزاده امان الله
خان به قدرت که شخص مطلوب انگلیس ها نبود، سد راه شوند
و از طرف دیگر با امارت نصر الله خان زمینه رسیدن قدرت را
بدست سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر
سازند تا در قدم بعدی محمد نادر خان بتواند در راس قدرت
افغانستان قرار گیرد.

این موضوع را میتوان از وراى یک نامه سپهسالار محمد نادر
خان عنوانی سپهسالار صالح محمد خان به وضاحت دریافت
که متن آن در صفحه 18 رساله "نادر خان و خاندان او" (و نیز
به استناد مقاله ارسالی خوشحال حبیبی، قسمت سوم، مورخ 21
اکتوبر 2025 منتشره افغان جرمن آنالین) مبتنی بر سند جنرال
تاج محمد خان بلوچ چنین آمده است:

«واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپهسالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته، از آن جمله کتاب "اسرار درمورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان که یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان [شوهر خواهرش] است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد [این موضوع با شرح بیشتر در سراج التواریخ صفحه 663 نیز ذکر شده است - کاظم]، زیرا این شخص از همانوقت طمع و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود. یک قطعه مکتوب که به ذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده، این طرح مخفی را واضح می سازد و نقل آن اینست:

"عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابر صالِح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع دارید، کوایف جلال آباد را آرنده این خط پشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظور میت امیر حبیب الله خان است - کاظم] برادرش را [مقصد سردار نصر الله خان است] امیر ساختیم و مایان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدراستاد خلیلی است] درین معامله شریک مایان است و انشاء الله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دار السلطنة [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دار السلطنة را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالِح محمد خان نائب سالار است] بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاء الله

تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337 ق - امضا: محمد نادر». (قابل ذکر است که حمله از راه تگاب به کابل شامل پیشنهاد "ده فقره ای" مستوفی الممالک بود. راجع به پیشنهاد ده فقره ای دیده شود: سراج التواریخ، جلد 4، بخش 3، صفحه 683 - 685)

در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله فوق الذکر خاطر نشان شده است که: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که [آن مکتوب] به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه، زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوت 1297 ش بازی کرد و در نتیجه در کابینه اول بحیث سپهسالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمیکرد و در جمع طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود». (رساله: "نادر خان و خاندان او"، بقلم: مهاجر افغان، پشاور، 2001، صفحه 18 و 19 و نیز قسمت سوم مقاله مورخ 21 اکتوبر 2025 منتشره افغان جرمن آنلاین بقلم مهاجر افغان)

فصل هفتم

ظهور دو پادشاه در کشور برای شش روز (یکی در بند تحت الحمایگی و دیگری در جهت رهایی از آن)



انگلیسها برطبق منافع کوتاه مدت و نیز برای زمینه سازی برای اهداف درازمدت یعنی جانشین ساختن یک رژیم دوست در افغانستان با قتل امیر حبیب الله خان بوسیله یک ایجنت کار آزموده شان طوری اقدام کردند که از یکطرف اتهام قتل مستقیماً بدوش شخصیت های مورد نظر شان نیفتد و ازطرف دیگر ازعروج شهزاده امان الله یکی از مخالفان سرسخت شان به سلطنت جلوگیری گردد. اما خوشبختانه این نیرنگ بطور معکوس عمل کرد و چرخ زمان روی تصادف طور دیگر به گردش افتاد و آنچه را انگلیس ها از آن در تشویش و نگرانی بودند، در آنوقت به وقوع نپیوست؛ شهزاده امان الله بقدرت

رسید و بساط امارت شش روزه امیرنصرالله خان، با وجود آمادگی های مندرج فقرات ده گانه میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک که درجهت اقدامات نظامی برای سرنگونی امیرامان الله خان طرح کرده بود، برچیده شد و درنتیجه امیر نصرالله خان ناگزیر از امارت به نفع شهزاده امان خان استعفی داد و با دو شهزاده دیگر هریک سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان به امیرامان الله خان بیعت نمودند و سپس هرسه عازم کابل شدند.

اینک شرح چگونگی این تحول مهم را که در طول شش روز موجب ظهور دو پادشاه در کشورگردید، از قول فیض محمد کاتب - به حیث یک شاهد عینی و گزارشگر رویدادهای مربوطه به استناد بخش سوم، جلد چهارم "سراج التواریخ" - یکی از موثق ترین مأخذ در زمینه با اختصار تقدیم میدارم:

اعلام سلطنت امیرنصرالله خان در جلال آباد:

قبلاً در باره چگونگی قتل امیر در شکارگاه کله گوش لغمان از قول فیض محمد کاتب به تفصیل ذکر شد که تکرار آن لازم نیست (برای شرح رویداد دیده شود: مأخذ فوق، صفحه 621 تا 624)

نصر الله خان به مجرد شنیدن خبر شهادت امیر فکر کرد که به آنچه همیشه آرزومند بود، اکنون زمینه مساعد گردیده است و وقتی سردار عنایت الله خان معین السلطنه خواست به دیدن جسد پدر در خیمه مخصوص برود، نصرالله خان نرفت و گفت: «من شخص مرده را که جماد صرف است، نمیخواهم ببینم و اگر مشاهده کنم از غصه و المی که در ضمیرم جای گیر آید، از کار می مانم و نمیتوانم شکیبائی و خودداری نمایم. و از این گونه امور بسی در جهان به منصبه ظهور پیوسته، بازماندگان هر متوفی دامن از حیات برچیده، در پی زیست و تحصیل امور

معاشیه خود شده اند. پس ما و شما راست که طریق تدبیر و تمهید کار پوئیم و صبر اختیار کرده،.... فعلاً هیچ نگوئیم و فکر اصل نموده ترک فرع کنیم، زیرا اصابت اجل موعود بدهی الوجود است و پیک اجل ضروری الورد و این را گفته حضار را امر کرد که در خیام خود شده و کمر عزم بسته، در خیمه بار [دربار] شاه شهید حاضر انجمن شوند، تا رشته کار به دست اختیار آورده، برسبیل موامرت اقدام درحمل و نقل جنازه کنیم». (صفحه 625)

در این حال شیخ عبدالله از غلام بچه گان خاص، کلیدهای صندوقچه مواهیر [مهرها] شاهی را که در بند ساعت ظل الهی آویخته بودند، با تفنگچه خاصه امیر که در زیر سر امیر شهید سعید بود، با تفنگ و قطار فشنگ شاهی حاضر حضور سردار نصرالله خان نمود و او کلید ها را برگردن خود آویخته، تفنگچه را بر کمر خویش بست و تفنگ و قطار فشنگ را به عبدالله خان که بدو میل خاطر و اعتماد داشت، تفویض نمود و او تفنگ ولی نعم خود را به کمال خوشی در دست گرفت، قطار فشنگ را مفاخرانه به گردن آویخت و از این جا سردار معزی الیه خود را در دل پادشاه پنداشت. « (صفحه 624 و 625)

شب گذشت و صبح بعد از ادای نماز سردار نصرالله خان شروع به ابراز مطلب نموده فرمود که: «بایست نعش خاقان شهید را در همین کله گوش که متصل اوست، دفن کرده رهگرای جلال آباد شد». کاتب می نویسد: «غرض از این اظهار او حصول استمزاج از حاضرین و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه بود که امضا بر امارت کدام یک از او و شهزاده ممدوح خواهند کرد، زیرا بدون تعیین پادشاه و امام، در مذهب مذهب ابی حنیفه رحمت الله، دفن پادشاه متوفی جایز نیست.....باری از این جا [سردار نصرالله خان] می خواست که زمام مهام امارت را به دست آرزو آرد و این را گفته بلادرنگ تردید گفته خویشتن

نموده، فرمود که: "یا نعش را با اردو عقب گذاشته، بزرگان و اعیان و منصبداران با او و شهزاده عنایت الله خان به سواری موتر رهسپار جلال آباد شوند و اردو با نعش از قفا منزل به منزل طی مراحل کنند و یا نعش همایونی را از کله گوش در لمقان حمل و نقل داده، در مزار مهترلمک [بعداً مسمی به مهترلام] که افغانه آنجا او را پدر حضرت نوح می پندارند، دفن کرده بعد در جلال آباد شوند؛ و پاره ای گفتند که جنازه را بر موتر حمل و جانب کابل نقل داده در جنب مصعب حضرت ضیاء الملت والدین مرحوم که ساخته و افراخته خود این پادشاه شهید است، باید دفن کرد.... خلاصه پس از قیل و قال زیاد امر را بر آن قرار داده متفق الرأی شدند که تمامت اعیان و منصب داران حاضر، نعش پادشاه شهید را به ذریعه موتر در جلال آباد با خود حمل و نقل داده، اردو از قفا به راه افتاده، منزل به منزل در جلال آباد بیايد.... و هم محمد امان خان غلام بچه خاص را به سواری اسب تند رفتار، رهسپار قلعه السراج لمقان فرموده، امر کرد و تعلیم نمود که به نوعی تلیفون را از جلال آباد و کابل بند نماید که کسی پیشتر از واقعه قتل شهید سعید خبر ندهد». (صفحه 627 - 628)

کاتب می نویسد: «چون امر بیعت که مراد و مطلب سردار نصرالله خان بود، حاصل آمد بر مرام دل واصل گشت، خود را امیر و در خور تقدیر مافی الضمیر دانسته،.... در ادامه گفتار خود به یک نکته بسیار نامناسب در همچو موقع حساس اشاره کرده گفت: "باری چون چاره و علاج آن به جز صبر، به دیگر امور اقدام کردن میسر نیست و بلکه این واقعه از غفلت و بیبیاکی و عیاشی خودش برایش دست داده، نتیجه بخش وخامت آمد؛ و اگر چنانچه که در خورشغل خطیر امارت و مملکت داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت و ملت و داد دادن ستم رسیدگان رعیت و احیای

حق و امانت باطل میکرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کھسار و بیابان و گلزار به سر نمی برد، چرا در دره تنگ کله گوش کشته گشته داغ ننگ و عار بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ و مقصد من ازین اظهار و بیان آنست که خود را از غفلت و بیبایی به دست خود به کشتن داد و بر نفس و جان خود جور و ظلم نمود. کسی در پیش آمد این امر عیب ناک ملزم و مسئول نیست. اینک واقعات بسی به روی روز افتاده و می افتد چنانچه اگر به تاریخ رجوع شود دانسته میشود که پادشاهان بی خبر و عیاش نفس پرست، بسی بوده اند که مملکت و سلطنت خود را خراب کرده اند و یا بدین گونه به قتل رسیده اند و اکنون که عموم شما از روی رغبت و میل خاطر مرا به امارت برداشته به پادشاهی خود پذیرا شدید، به شکریه این امر من از خداوند می خواهم و پیش نهاد دارم که راه راست پیموده، اوقات خود را صرف حراست مملکت و ملت و غوررسی عجزه و بازپرسی ظلمه و حراست عرض و ناموس و جان رعیت افغانستان نمایم". (صفحه 636 و 637)

«سردار نصرالله خان پس از گفتار فوق رو به سوی همه کرد و گفت: "همه مامورین برحال اند و اگر کسانی در عهد امیر شهید رفتار ناهنجار به من کرده اند، همه را عفو کردم. چیزی که بر ما و شما لازم و مَحْتَم [حتمی] می نماید آنست که وجوباً ما و شما همدست و یکدل بوده در امور سلطنت و راحت رعیت و حراست مملکت و حفظ ناموس شریعت کوشیده، چنگ آرزو به حبل المتین دین سید المرسلین محکم بداریم.»

کاتب می افزاید: «پس از آنکه نصرالله خان بر مرام فایق گردیده به امارت برداشته آمد، به حضار فرمود که: "از رفتن سپهسالار [محمد نادر خان] در اقامتگاه سپاه دیری گذشته و اعداد لشکر در میدان مشق چشم به راه ورود من خواهند بود، پس باید

در آنجا شده به لشکریان اظهار واقعه و ابراز امارت خویشتن نمایم".....محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص را با بعضی دیگر از خدمه امر کرد که تا باز گشتن من از نزد سپاه جسد امیر را غسل داده کفن بپوشانید و در این حال سخن از مدفن در میان آمده، بعضی باغ شاهی و برخی جانب قبله و بیرون مسجد جامع که خود پادشاه مرحوم در مقابل حجره های خدمه عمله حضور احداث و آباد فرموده است و نبذی [بعضی] در قریه هده به جنب ملاء نجم الدین مغفور را یاد کرده، امیر نصرالله خان پاسخ داد که باغ شاهی جای و عمارت خوبی است، نبایست مدفن مردگان شود و پاره ای عرض کردند که همین باغ شاهی بهتر و مناسب تر است....در این حال شهزاده عنایت الله خان عرض نمود که اگر در میدان گلف بازی که جای حصول فرح و فرج خاطر امیر مرحوم بود، دفن گردد به خیالم خوبتر و مناسب تر می نماید و امیر نصرالله خان ازین عرض او خرسند و شاد خاطر آمد که باغ شاهی بروفق مرادش قبرستان قرار داده نشود.....» (صفحه 638 و 639)

«بعد خود امیر نصرالله خان با شهزاده عنایت الله خان و..... وارد عسکرگاه شد،... و سپهسالار پس از تقدیم مراسم سلام، به امر امیر نصرالله خان اعداد فوج را دائره سان امر به پا ایستادن کرد. امیر نصرالله خان از قتل امیر مرحوم سخن بر زبان راند و تمام سپاه نظام از شنیدن کلام کربت اثر او به ناله و شیون درآمد، امیر ایشان را امر سکوت نمود و گفت: "ما و شما خادم اسلامیم، نه چاکر یک تتی که از بیهوده گردی و طریق هوا و هوس نوردی خودش کشته دست تقدیر آمد، اکنون شما راست که در حمایت اسلام بکوشید و چشم از حقوقی که دارید و مکلف به آن هستید نپوشید و مردانه وار کمر همت به خدمت دین سید المرسلین و حراست ملک و مال و جان و ناموس

مسلمین جست بر بندید، این ناله و گریه کار مردان نیست."»
(صفحه 639 و 640)

«پس از این نطق امیر نصرالله خان، شهزاده عنایت الله خان پای نطق پیش نهاده گفت: "منکه فرزند بزرگ امیر شهید و معین السلطنه و سردار عموم سپاه نظام افغانستان، به رضا و رغبت به عم محترم که نائب السلطنه بود، بیعت کردم و خود را به منزله فرزندش شمرده به پادشاهی و پدری خویش قبولش نمودم، شما نیز تاسی به من نموده به هر سرعت و تعجیل که بتوانید بیعت کنید و اگر چنانچه عم محترم که به منزله پدر حقیقی من و اکنون امیر افغانستان است، امر نماید فوراً کلاه و کمر [کمر بند] سرداری لشکر را از سر و کمر برداشته و می کشایم و نظر به صدور حکمش دارم که هر چه بفرماید به جان و دل بپذیرم."» (صفحه 640)

کاتب می نویسد: «نصرالله خان از بیعت و اطاعت سپهسالار و عموم لشکر که هیچ یک از خونخواهی ولینعم و پادشاه معظم خود یادی نکرده خرامان خرامان سوار موتر شده با همراهان درباغ شاهی باز گشت و چون هنوز کار غسل و کفن نعش شاه شهید به انجام نرسیده بود، برکرسی امارت جای گزیده.... بهاءالدین خان غلام بچه پسر میربچه خان کوهستانی را امر کرد که به ذریعه تلیفون به شاه علی رضا خان کرنیل سرکرده اردوی عقب مانده لمقان آگهی دهد که از فضل خداوند بی مانند، زمام مهام برطبق مرام، بدون اعراض و اعتراض به دست آمده، معین السلطنه و تمامت شهزادگان و رجال دولت و جمهور بزرگان اردوی حاضر جلال آباد بیعت نمود نزول طی مسافت کرده، حاضر حضور شود.....»



(امیر نصرالله خان پس از رسیدن
به امارت)

در اینوقت اهالی دربار همه در یک کاغذ امضاء و به امیر جدید بیعت کردند. «امیر نصرالله خان رقیمة ایشان را در جیب خود نهاده امر به برداشتن نعش که تجهیزش انجام یافته بود، کرد و خود او با تمامت خدم و حشم و علماء با تابوت رهنورد مشایعت شده، جسد امیر شهید را در گوشه غربی ضلع غرب و

جنوب میدان گلف ... دفن کرده، هنگام شام درباغ شاهی مراجعت نمود و به میرزا محمد عمر خان کشمیری منشی حضور خود.... امر کرد که نامه ای مشعر بر قتل امیر مرحوم و بر حال و برقرار بودن معاهده او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام وایسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامه رجال دولت و علماء و اعیان ملت بر امارت او رقم کند [قابل توجه اینست که نصرالله خان با تمام ضدیت که با انگلیسها داشت، به مجرد رسیدن به امارت معاهده ای را که امیر قبلی با انگلیسها امضا کرده بود، تأیید نمود - کاظم] پس از ساعتی میرزا محمد عمر خان نامه ای را که به نام وایسرای، مأمور رقم کردن شده بود، نوشته حاضر آورد و به امضای خاص رسانید.....» (صفحه 641 - 642)

«در روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی [5 حوت 1297] قرار تصمیم شب گذشته اعیان دربار از لشکری و کشوری برای اشتراک در محفل تاج پوشی بساعت هشت قبل از ظهر در قصر سراج العمارت شروع به تجمع کردند...» (شرح مراسم تاج پوشی امیر نصرالله خان دیده شود: صفحه 661 - 662)

نامه امیر نصرالله خان به شهزاده امان الله خان:

[متن نامه] «نورچشم کاربرخوردار عین الدوله قرین صبر و رهین شکیب باد. چون اعلیحضرت خلد آرامگاه سراج الملة والدین پدر معظم شما و برادر مهربان و پادشاه محترم من در لمقان رفته شب پنج شنبه هجدهم ماه حال، که منزل خیمه گاه اوشان در کله گوش بوده به آرامگاه خود تن بر بستر راحت داشتند، بوقت سه بجه به فیرتفنگچه کدام شخص کافر بی دین و شریر لوم به شهادت رسیدند. (انالله وانا الیه راجعون)؛ روز پنجشنبه نعش شهید سعید خلد آرامگاه را به آرامی به حمل موتر در باغ شاهی جلال آباد آورده، سران و سرکرده گان حاضره جلال آباد را از واقعه جانکاه آگاه نمودیم. و ارجمند سعادت مند عزیزالوجود بجان برابر من معین السلطنه و باقی خاندان جلیل الشأن شاهی و اولاده جد امجد و سادات و علما و منصب داران نظامی و ملکی و معتبرین و عمله و اهالی کار و سایر رعایای نظامی و ملکی بحضور حاضر و مسئله شرعی فقهیه را که مأخوذ از کلام ملک علام جل ذکره و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم است، از راه دین و اموس بحضور عرض نمودند که تا نصب امیر نشود، نعش شهید سعید خلد آرامگاه خاک سپرده نمیشود و همه متفق الرأی بیعت امارت برای من نمودند. اگرچه این ماتم جانکاه بسیار صعب بود و شاق گذشت اما حمایت ناموس اکبر که دین متین است و حفظ ناموس اهالی ملت و دولت علیه را بالاتر دانسته، بیعت جمهوری را قبول فرمودیم و نعش شهید سعید بروز مذکور به خاک سپرده شد.

اینک از واقعه مذکوره و امر امارت خود به قرار بیعت فوق الذکر، شما را آگاه نمودیم و شما نیز غم و الم و اندوه و ماتم این واقعه را به امر دین متین سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم تکیه داده، برای آن وجودی که سبب حفظ ناموس و پدر شما و برادر عینی من بود، طلب آمرزش نموده و خود را فدائی و پیرو دین رسول الله صلی الله علیه و سلم دانسته، خاطر خود را بفضل خداوند جمع دارید که خداوند بفضل خود حفظ امور دین و دنیای شما و اهالی ملت را مینماید و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت مینمایم که دین مبین حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم را از چشم زخم زمانه نگاه داشته و مرا از روی مرحمت خداوندی خویش توفیق عنایت فرماید که خدمت دین اسلام که برای پادشاه مسلمان واجب و لازم است که بجا بیاورد و بجا آورده، دست تسلط دشمنان دین را حتی الوسع کوتاه دارم و خود را و شما را با جمیع اهالی اسلام، خصوصاً اهالی افغانستان را بخداوند قادر توانا سپرده، یاری از درگاه حضرت الهی میخواهم و امید اجابت خواهش خود را از او تعالی دارم و چون لازم بود به شما اطلاع دادم که سه روز به تعزیت داری و سوگواری قیام و اقدام نموده و صرف نان و چای را قراری که از حضور اعلیحضرت مرحوم منع شده بود، اکنون نیز ممنوع دانید و در هر سه روز از طلوع آفتاب تا ساعت دوازده نصف النهار بر بساط تعزیت و قرائت فاتحت متقاعد بوده، از افراد اعداد لشکری و کشوری که گروه گروه و جماعت جماعت حاضر مجلس قرائت فاتحه می شوند، ایشان را از کیفیت بیعت ارجمندان سعادت‌مندان و خدمه حضور و منصب داران لشکری و افتخاری به زبان درست دانسته کرده بیعت نامه های موثق و میرم به امضا و مواهیر همگان حاصل و ارسال حضور نمایند". [پایان نامه] (صفحه 643 و 644)

از متن نامه فوق که همدست شجاع الدوله به کابل برای شهزاده امان الله خان ارسال گردید، واضح میشود که امیر نصرالله خان بدون آنکه قبلاً موضوع شهادت امیر را با شهزاده امان الله خان در میان گذارد و نظرش را در مورد امارت خود جویا گردد، شهزاده را در این نامه با دو موضوع بسیار مهم و حساس در جریان گذاشت: یکی شهادت پدرش بدون آنکه از تعقیب قاتل و اجراءات درزمینه ذکری نماید و دیگر اعلام امارت خودش که شهزاده امان الله خان را در برابر یک عمل انجام شده قرار داد.

عکس العمل شهزاده امان الله خان پس از مطالعه نامه:

فیض محمد کاتب جریان وصول نامه امیر نصرالله خان را که بدست شجاع الدوله به کابل ارسال کرده بود، چنین شرح میدهد: «شجاع الدوله به ساعت یازده قبل از نصف روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی مطابق دوم حوت ماه شمس در حالتی که شهزاده آزاده امان الله خان عین الدوله در عین العماره به حرم سرای تشریف داشته و هنوز سر و تن به لباس دربار نیاراسته و کمر نبسته بود، به در عین العماره واصل گردیده و از وصل به پیشگاه دولت سرا، آگهی داده، چون [شهزاده] کمر شجاعت و غیرت بر بسته بیرون خرامید، شجاع الدوله نامه امیر نصرالله خان را در حال راه پیمودن جانب ارگ شاهی، به دو دست تعظیم تقدیم کرده و در عرض راه آن را قرائت نموده، دود غیرت از دماغ شجاعتش متصاعد گشت و چون داخل ارگ شده در گلخانه بر کرسی غم و الم نشست، سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله و ایشک آقاسی محمد سرور خان و سعدالدین خان قاضی القضاة را دعوت حضور فرموده و ایشان و غیره خدمتگاران چون افندی جنرال محمود سامی و نائب سالار محمدنعمیم خان و جنرال عبدالوکیل خان و نائب سالار صالح محمد خان و سائرین پیهم حاضر آمده انجمن شدند و شهزاده ابراز راز کرده، با چشم اشکبار و دل سوگوار و زبان حزین

و خاطر غمین و نطق مؤثر از همگان طالب یاری به خونخواهی پدر تاجدار خود شده و ایشان پس از دیری که به قیل و قال به سر بردند، امضا بر امارتش کرده او را به سلطنت برداشتند و بیرق امارتش را برافراخته، ساخته یاری و مددگاری او آمدند. و از تقدیر حی قدیر به دو روز دو امیر در جلال آباد و کابل جالس سریر آمد...» (صفحه 644 و 645)

امیر نصر الله خان چشم براه احوالات از کابل:

«امیر نصر الله خان که از عملیات مدیریت مدبرانه اعلیحضرت امیر امان الله خان آگاه نبود، فرمود که: پس از یک ساعت هر احوالی که باشد معلوم شده ایشان وارد و شرفیاب حضور می آیند؛ و ازین بی خبر بود که اعلیحضرت او [امان الله خان] استمالت نامه های عدیده متعدده، مشتمل بر اعلان ماهی بیست روپیه تنخواه عموم سپاه نظام، همدست چند نفر از قوم جدران و منگل و برادر ریش سپید جنرال محمود سامی، برده در شب به جلال آباد انتشار دادن، به سواری موتر با ملاء غلام محمد خان پنجات باشی از قوم وردک، فرستاده و او ایشان را در باغ نمله فرود آورده، جاسوس آسا مأمور کار کرده و بدین واسطه در آنجا درنگ کرده است.» (صفحه 664)

امیر نصر الله خان با بیصبری از عبدالاحد خان جویای حال گردیده پرسید که چه احوال است؟ عبدالاحد خان با زبان لکنت و دل شکسته و اعصاب و عروق از هم گسسته و گردن کج فرو رفته، عرض کرد که کار ما خراب و طناب آرزوی ما پریچ و تاب لنگر کشتی امید ما غرق لجه سراب گشت، زیرا عین الدوله را در کابل به امارت برداشته و جمهور مردم نزدیک و دور آنجا دست بیعت به او داده، در اطاعت و انقیادش وجهه همت گماشته اند. از شنیدن خبر امیر نصر الله خان پریشان و

رعشه در اندامش نمایان آمده، شهزاده عنایت الله خان نائب السلطنه دوچار انواع تفکر شد .

امیرنصرالله خان امر به احضار هردوتن نموده، چون حاضر شدند، ملاء غلام محمد خان به کمال شجاعت به آواز بلند سلام داده و از امیرنصرالله خان جواب علیک یافته، دست به قرائت فاتحه به ارواح امیر شهید برداشت و در خاتمه ادای طلب مغفرت او را از حضرت رب العزت کرده، مکتوب تنبه و تهدید اسلوب مردم کابل را که با خود داشت برآورده نزد امیرنصرالله خان گذاشت و عرض نمود که این نامه را از طرف عموم بزرگان و سرکردگان لشکری و کشوری و اعیان بار و اهل کار کابل و اطراف قریبه آن آورده ام. امیرنصرالله خان آن را کشوده نزد حضار به جهر قرائت کرد.» (صفحه 664 و 665)

متن کامل نامه مردم کابل به امر امیرامان الله خان:

«حضرت نائب السلطنه و معین السلطنه و عضدالدوله و سردار صنایع [سردار محمد عمر خان] و سردار مدافع و سردار غلام علی خان و سپهسالار و همه عمله و خدمه ملکی و نظامی مرحوم مغفور جنت مکان خلدآشیان پادشاه شهید بی موجب ما "السلام و علیکم ان کنتم علی سبیل الهدی" چون خبر کربت اثر وحشت سیر مرحومی را به عنوان اداره جلوس برتخت امارت اطلاع داده و دست خود را از بازخواست و پیدا نمودن قاتل باز داشته، این امر بزرگ و ننگین را سهل و مهل انگاشته و نعش امیر معظم محبوب القلوب ما را تحقیر و توهین نموده، درگوشه میدان گلف که بازیچه گاهست در خاک گذاشته و بر علاوه آن حق ولایت و امارت را که از آن پسران آن مرحوم بوده ضایع و تلف ساخته و به طمع جای گزینی او کمر تغضب بسته، اغماز آنکه فرزندی و خلف الصدق مرحوم را که در حیات خود بر سر

ما نصب و قائم اریکه سلطنت و مقر پای تخت فرموده بودند نموده اند، بنابراین تمامت خوانین کشوری و ارباب مناصب لشکری و مشایخ و علماء و سادات را رفتار و کردار شما در طبیعت و قریحه انصاف، ناگوار افتاده با شما طریق بیعت و متابعت پیش نگرفتند. از آنجا که مسند جلیل سلطنت حق موروثی این شهزاده و نیز جانشین ذوالید و قابض دارالامارت، در حیات پدر تاجور خود بود و هست، به او بیعت کردند و اعلیحضرت امیرامان الله خلدالله ملکه و سلطانہ اش خوانده، امیر خود قرار دادیم و محض شیوه و شیمه اسلامیّت به شما آگهی داده و این رقیمه فرستاده شد که به کیفیت دانسته شوید. ان شاءالله تعالی چنانچه اگر اراده حق سبحانه تعالی رفته بود، شما نیز از اندیشه و خیال سلطنت گذشته به بیعت عموم مسلمانان و منصب داران کشوری و لشکری و علماء و اشراف دار السلطنه امضای اطاعت و انقیاد خواهید نمود، زیرا که شرعاً به وجوه بسیار حق امارت از اوست. اول اینکه از حیات پدر خود امور امارت را در پای تخت تحت قابض و متصرف و از طرف آن مرحوم قائم و منصوبند. دوم، این که شیخ الاسلام یعنی قاضی القضاة، که در تمامت امور دینیّه از طرف پادشاه خود، رتبه تولا داشت بیعت کرده است. پس بیعت اهالی آنجا را به شما و عزم شما را در بیعت نسبت به خود ها خلاف اصول طریقه موجوده مسلمانان دانسته ایم و درسواد اعظم اسلام به سلطنت اسلامیّه تُرک عثمانی نیز همین قاعده شرعیّه مرعی است که تا شیخ الاسلام بیعت نکند، صورت اثبات سلطنت تکون نمی پذیرد، و چون ریختن در بین اعداء اسلام به نزد خداوند جل جلاله عصیان بزرگ و بازپرس سترگی را موجب و جور است، اگر چنانچه امارت امیر ما را که به او بیعت شرعی کرده ایم پذیرا نشوید و باعث خونریزی و هرج و مرج آئید، تمامت عصیان و طغیان برعهده شما خواهد بود "و ما علی الرسول الا البلاغ" فقط.»

در خاتمه این نامه اسمای تعدادی از امضا کنندگان برده شده، هریک «قاضی القضاة سعدالدین خان واعتمادالدوله سردار عبدالقدوس خان و هردو حضرت بزرگ و کوچک [بعدها ملقب به شمس المشایخ و نورالمشایخ] و ایشک آقاسی محمد سرور خان و نائب سالار صالح محمد خان و نائب سالار محمدنعم خان و برگد عبدالوکیل خان و برگد غلام حیدرخان خزانه دار و سردار عبدالوهاب خان و سردار محمدعباس خان و محمود طرزی و خطیب عسکری و ملاء عبدالشکورخان نائب قاضی القضاة و اهالی محکمه شرعیه و جمعی کثیر و جم غفیری از منصب داران لشکری و کشوری و اهل دیوان و رؤسا و بزرگان و اشراف و مشایخ و علماء و سادات»؛ [وقتی امیرنصرالله خان این نامه را خواند] «رنگ از چهره اش پرید و درعین حال رقیمة سردار محمد یونس خان فرستاده خود را نیز کشوده قرائت نمود.» (صفحه 665 تا 667)

نقل اشتهار امیرامان الله خان:

«ای ملت معظمه اسلامیة سرزمین افغانستان و ای رعایای صادق و فرزندان حقیقیه پدر من و پدر خود شما، اعلیحضرت سراج الملة و الدین که دراین هنگام از ضرب تفنگچه غدر و خیانت ارباب حیلت و خدیعت شهید گردیده است، بر همه شما اعلان و اعلام می شود که آن تاجدار بزرگوار که مسلمان و یک پادشاهی از قوم و ملت غیور این مملکت پاک و مقدس بود، درلیل پنجشنبه هجدهم ماه جمادی الاولی در موقع کله گوش لمقان، به ساعت سه از شب در بستر خواب شاهانه خویش به ضرب گلوله تفنگچه شهید گشته است. "انا لله و انا الیه راجعون" و من این مصیبت و ماتم را مخصوص خودم نمی دانم، بلکه خود را با شما شریک غم و الم می شمارم زیرا که آن شهریار نیک کردار، پدر همه ما و شما بود و بنا به گفته شاعری که "از سر خون پدر فرزند صالح نگذرد"، بر ما و

شما واجب است که بالاتفاق و برادروار، برای انتقام خون پدر تاجور خود که مظلومانه شهید دست خائنین دولت و دین اسلام گردیده است، حاضر شده کمر همت و غیرت ببندیم تا انتقام خون ناحق ریخته او را نگیریم بایست آسوده نشینیم و خودم در حیات پدرم برسیل وکالت ازطرف ذات ملوکانه اش به دارالسلطنه قائم و مؤظف اجرای امور سنگین سلطنت بودم و اکنون بالاصالت آن بار ثقیل و خطیر را متوکلاً و معتصماً بالله برعهده خود نهادم و برتخت امارت قویم الشکیمت افغانیه، بنابر دو مقصد بسیار مقدس و مهم با عز و اقبال جلوس نمودم:

مقصد اول، خدمت دین مبین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که برتر و نیکوتر مقصد مارب است و آن در صورتی تکمیل پذیر می شود که شما امت ناجیه حضرت محمداً (ص) و ملت غیور با دین افغانستان نشین، دراین مقصد نخستین با من یار و معین شوید و دست اتحاد و اتفاق را از یک آستین برآورده، درمقابل حملات و تهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید؛ و درخصوص شرط اول مدعا این است ما و شما فرزندان آن پادشاه رحم دل، انتقام خون به ناحق ریخته بسیار عیان و آشکار او را بگیریم.

و ای ملت و قوم عزیز من! این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق ازدو حال خالی نیست: یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خئنه [خائنانه] داخله که آنهم ازطرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند. پس در هر دو صورت خودم که فرزند صالح ایشانم، تا انتقام خون پدر خود را نگیرم، حسام در نیام نخواهم آورد. از همه شما برادران دینیه و وطنیه خود، همین امید و آرزو را دارم که مرا دراین حق صریح برادر وار مددگار

شوید. باری به چشم انصاف باید دید و در دل اعتساف منزل نباید جای داد که چون پدر شخصی از شما رعایا به قتل رسد، نزد من حاضر آمده خود را به خاکها می مالد و زار زار می نالد و فریاد و واویلا نموده، داد می خواهد. اکنون قضیه منعکس و بر من وارد گردیده و من در این وقت به بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواح آن با مشائخ کرام و سادات عظام از صنوف کشوری و صفوف لشکری مردانه وار با کمال غیرت و شهامت کرده اند، بالاستحقاق پادشاه شما و در حقیقت و نفس الامر خادم و محافظ جان و مال و ناموس شما ام و پدر کشته شده می باشم، و از شما یاری و مددگاری و همدردی و رهنوردی در طریق خونخواهی پدرم می خواهم و مقصد اول همین است که گفته شد و بس.

مقصد دوم، غرض اصلی از پذیرش امر امارتم اینست که دریک و دو باری که برسبیل وکالت به اقامت در امر سلطنت مأمور آمده ام، البته تا درجه ای خود را به شما برادران وطن و رعیت و ملت شناسانیده و معرفی کرده خواهم بود که یگانه آرزویم به حق رسانیدن مستحقین و داد دادن مظلومین بوده و هست و نیت یگانه و صمیمانه ام همین می باشد که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خلق ما درخصوص اجرای امور عدالتیه و دفاع ظلم و بدعت، در دل و دماغ جای داده و القاء فرموده است، آن را از قوه به فعل آورم و نخست و جلو تر از همه این را بر همه شما رعایای صادقانه و ملت نجیبه و شجیعانه خویش اعلان نموده بشارت می دهم که من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل ازین دولت ما را بعضی از دشمنان خارجه ما محدود داشته، سلطنت مستقل و آزاد داخل و خارج نمی پنداشتند، بل در بیرونها ما را آزاد نمی

شناختند، حال آنکه مانند مردم افغانستان قوم غیور و جلیلی که آزادی و استقلال خود را قرار ثبت تاریخ در اطراف و اکناف دنیا بار بار شناسانده باشد، چگونه می شود که نام حمایت یا آقائی کدام دولت خارجه و غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کرده بپذیریم؟

حاشا و کلا، آگاه و دانا باشید ای ملت و قوم نجیب! دولت افغانستان همه وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود، چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آن را قبول کرده و به شما مژده دادن را ضرور دانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادید و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست. دیگر این که حضرت پروردگار ما و خالق یگانه و لاشریک و لانظیر ما، که پادشاه پادشاهان است، در کلام حق و صدق خود می فرماید "و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله" اینک من در همه امور کلام خدا و رسول او را رهبر تمام کارهای خود قرار داده و از آن اتخاذ می کنم.

ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز! به دین استوار و در حفظ ناموس دین و دولت و ملت خود بیدار و به نگهبانی و دوستی وطن خویش هوشیار باشید و در انتقام خون پدر حقیقی من و پدر معنوی خود که در حقیقت پدر شما بود، با من دست اتحاد و پای اتفاق بیفشارید. باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال برای خود و شما و تمام اهل اسلام و همه نوع بشر خیر و توفیق نیک می خواهم.» [پایان اشتها رنامه امیر امان الله خان] (صفحه 667 تا 670)

«اعلی حضرت شان پس از بیعت و اطاعت کردن افواج منصوره تشریف فرمای سلام خانه و بار عام گردیده، حضرات قاضی القضاة و اعتمادالدوله و صالح محمد خان نائب سالار و هردو حضرت شوربازار [حضرات مجددی فضل محمد شمس

المشایخ و فضل عمر نورالمشایخ] ، به میمنت و به مبارکی دعای جلوس نموده، ذات شاهانه را به فراز تخت امارت صعود دادند و اعلیحضرتش بر زیر تخت، از قضیه نامرضیه پدر بزرگوار خود به تکرار تذکار فرمود که: "ای ملت غیور! شما مرا به رضا و رغبت و میل خاطر خود به امارت برداشتید و من به دو شرط قبول نمودم: اول، انتقام خون پدر خود از قاتل که در هر جا و هر که باشد. دوم، حصول استقلال و آزادی دولت افغانستان." (صفحه 676)

امیر نصرالله خان تصمیم به استعفی گرفت، اما.....:

امیر نصرالله خان بعد از شنیدن گزارشات کابل به قول کاتب: «دیری در تفکر و تدبیر فرو رفته، بعد در کتاب سپید بزرگی که بر سر میز در جلوش بود، به نگارش مشغول گشت و چند سطر نوشته میرزا محمد حسین خان مستوفی را که برکری جانب پیش نشسته مخاطب ساخته گفت: "تاکنون من در باب عین الدوله تصور نیک می کردم، و لیکن از مضمون اشتها و نامه مردم کابل و بیانات ملا غلام محمد خان مکشوف افتاد که او با من دعوی خون پدر خود را دارد و به امارتم رضا نشده، تن در نمی دهد و نیک میدانم که مردم کابل با او یکدل و یک جهت شده اند و ارگ شاهی و خزانه و قورخانه تمام در تصرف اوست، نمی خواهم که به خاطر من اسلام کشی به روی کار آید و ما دوتن در سفک دماء اسلام قیام نموده، مخالف دین را داخل مملکت اسلامیه کنیم. پس نظر به این ملاحظات این چند سطر را نوشتم بشنوید و آنچه رأی شما اقتضاء کند و صواب داند بگوئید." و این را گفته شروع به خواندن رقیمة خود کرد که: "من از دل و جان، بلا اکراه و اجبار و یأس و هراس، از سلطنت افغانستان دست کشیده، خود را خلع کردم و هریک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار می شوم." و به خواندن کلمات مأیوسیت آیات،

اشک از چشمش ریزان و عقده در گلویش افتان و بدنش لرزان شد.» (صفحه 678)

چون مخاطب میرزا محمد حسین خان بود، عرض نمود که: «وقت کار است نه این رفتاری که شما اختیار می کنید و خود را در انظار حقیر و بی وقار می سازید، تا جان درتن و رمق در بدن داشته باشیم، پای همت فشرده خون خود را به رکاب همایونی خواهیم ریخت وبا عین الدوله خواهیم درآویخت و نخواهیم گذاشت که رایگان کامیاب شود...» او سپس پیشنهاد ده فقره ای خود را به امیر ارائه کرد که مختصر نکات مهم آن چنین بود:

- به ویسرای کشور هند رقم گردد که مبلغ یکصدو شصت لک (شانزده میلیون) روپیه کله دار که از عطیه مستمره چند ساله دولت انگلیس در پشاور آماده و موجود است، به زودی گسیل نماید و نیز قرار عهدهی که دربین دولتین منعقد ومرتبط است، از توپ و تفنگ و قورخانه به قدر کفایت اگر بتواند فرستاده، دریغ و مضایقه نکند. پس از حصول فتح و انجام کار قرار شرایط مقررہ بین دولتین امضای امر مدنظر دوستانه خواهد آمد، و دولت افغانستان از قبول آن ابا و نکول نخواهد کرد.

- به هر زودی که ممکن شود، لشکر بریسته، از فوج در مقابل فوجی که عین الدوله از کابل جانب جلال آباد سوق داده است، مأمور تسدید و تشنید راه عبور آن گردیده، تا منزل نمله و سرخ پل رفته اقامت ممانعت و مدافعت ورزد. این وظیفه به سپهسالار محمندانرخان سپرده شد.

- اهم و ضرورت است که جناب نائب السلطنه شهزاده عنایت الله خان در علاقه تگاب و نجراب شده، با لشکر کشوری از قوم والدۀ ماجده خود که قوم صافیست، به راه کوهستان روی حمله سوی کابل نهد و جناب عضالدوله شهزاده حیات الله خان با شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی روی اجتماع به سوی

کوهستان جنوبی نهاده، با لشکر قبائل منگل و جدران و غیره از راه لهوگرد طریق حمله و نبرد جانب کابل برگیرند. - اهم و ضرور است که بیست هزار تن مرد جنگ آور پرخاشگر از قبائل شنوار و افریدی و مهمند معاجلاً از نواح جلال آباد خواسته شود.

- هر قدر جواهرات و اسکناس [مقصد اسعار است] و پوند [سکه طلای] انگلیسی که در جلال آباد به خزانه همکاب و نزد اهالی و نزد محمد ولی خان خزانه دار عین المال موجود و حاضر باشد، به صاحب شخص معتمد و بخردی در پشاور و هندوستان فرستاده و فروخته، هر قدر از لوازمات حرب چون خیمه و اسب و اشتر که ضرور و به کار باشد، خریده برای مصارف جنگ آورده شود.

- هر قدر مبلغی که در خزانه های جلال آباد و لمقان و کنر هاست شمرده تعداد آن علم آوری شود تا از حاضر و موجودیت مبالغ بیت المال علم حاصل آمده، در هنگام احتیاج صرف گردد. (متن مکمل فقرات ده گانه دیده شود صفحه 683 تا 685)

فقرات مذکور مورد تائید امیر نصرالله خان قرار گرفت و اما خواست آنها را به شورای دربار خود ارائه و نظر آنها را طلب کند که شورا بعضی را قبول و بعضی را رد کرد.

قیام عساکر و زندانی ساختن تعدادی از منسوبین خاندان سپهسالار محمد نادر خان:

«شب پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه 1337 ق [8 حوت 1297 ش] پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادر خان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب

آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام از غرقه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبش خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک بر شمرده به پاداش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر [قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و ایداء و ضرر رها می شوید.» (صفحه 707)

بیعت نامه نصرالله خان به امیر امان الله خان:

کاتب می نویسد: «امیر نصرالله خان از گرفتار و محبوس شدن آنان و عدم خزانه و علوفه و بلوای فوج نظام، دست از حصول مرام کشیده و خود را در امر امارت ناکام دانسته، در روز مذکور خویش را از سلطنت خلع کرده، به امضای خامه خاص بیعت و تبریک نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان رقم و ارسال نمود که [متن بیعت نامه]:

"حضرت الهی جل سلطانه، وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار و نور دیده برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار

برکنار داشته، به مقاصد دارین کامیاب گرداند و چون به موجب التجاء و بیعت ارجمندان سعادت‌مندان معین السلطنه و عضد الدوله و باقی ارجمندان عزیزان وخدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارت افغانستان را قبول کرده، مشروحاً به حضور ارجمندعزیز الوجود اطلاع داده بودم. درثانی اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواش امارت را نداشتم و محض از برای سرپرستی شماییان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزردگی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دل‌بند ارجمند خود، به قراری که می دانستم می دانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند خود می شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده، از درگاه حضرت الهی جل جلاله، امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم. ان شاء الله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل گردیده و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد باقی ایام به کام باد." [پایان بیعت نامه]

«اعلیحضرت امیرامان الله خان این استعفی نامه عم محترم خود را از امارت که در روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور به حضورش به ذریعه پست واصل گردید، فوراً فوتوگرافی فرموده در ولایات و بلدان و امصار و محالات انتشار و به عموم ملت اخبار داده، آتش فتنه و فساد را که نزدیک به اشتعال و التهاب آمده بود، خاموش نمود. روز نهم حوت ماه شمسی را که مطابق با این روز میمون و فیروز بود، برای جشن استقلال امارت خود قرار داد.» (صفحه 708)

بیعت نامه دو برادر بزرگ به امیرامان الله خان:

در شب جمعه [9 حوت 1297ش] شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله، تبریک نامه و بیعت خویش را به حضور امیرامان الله خان ارقام و ارسال نمودند [متن نامه]:

"برادر عزیز ارجمند به دل و جان پیوند، چون که اراده ازلی برین واقعه جانگاہ قبله اعظم معظم ما ها و شما رفته، چاره ای از آنکه دفع می شد، نبود و شورش و عوارض که در همین یک هفته چه دربین خاندانی مان و چه در جلال آباد به نظامی پیش شد و دیده شد که اگر آتش نفاق شعله خود را زیاد کند، بسا بربادی و خرابی یک عالم انسانیت و تباہی دودمان سلطنت را نشان میدهد، لهذا از آنجا که خلعت شاهی به وجود آن برادر عزیز زیبا افتاده، امامت و امارت نصیبش شده، خوب شد که از برادران خود مبارکیاد به سمع شریف شان برسد و ابلاغ مبارکیاد مبارکیاد و مبارکیاد نمودیم و اطمینان خود را از آن برادر عزیز خود امیدواریم که حاصل طرفین باشد، بعد سررشته آمدن را نموده ملاقات حاصل شود. ان شاءالله، ای غایب از نظر به خدا می سپارمت، تحریر فی لیل جمعه 26 ماه جمادی الاول"

«اعلیحضرت امیرامان الله خان مکتوب هر دو برادر مهتر خود را نیز به صنعت فوتوگراف نقل و عکس برداشته، جهت تسکین خاطر عموم ملت که نظر به میل و رغبت زیاد امیر شهید به جانب شهزاده عنایت الله خان مترصد ادعای او بر امر امارت را بودند، در تمامت بلدان برسییل اشتہار متحدالمال نشر فرمود.....» (صفحه 710 و 711)

انتقال محبوسین به کابل و پایان امارت نصرالله خان:

«در روز شنبه بیست و هفتم [دهم حوت]، نظامیان به امر ایشک آقاسی محمود خان که از طرف اعلیحضرت امیرامان الله خان وارد جلال آباد آمده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتلۀ امیر شهید در سلاسل [زنجیر] و اغلال [دست یا گردن در حلقه آهنی] انداخته بودند، بر عراده های حمل و نقل اِثقال برنشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند. سردار نصرالله خان را به سواری موتر و حفاظت چندتن سپاهی، رهسپار نمودند. او در کابل رسیده و محبوس سخت گردیده، در شب جمعه غره ماه رمضان سنه 1338 هجریق [1299ش]، در محبس پدرود جهان کرده، به تاریکی شب به قبرستان غرباء به ذریعه چندتن سپاهی در کنار غربی ده افغانان، جسدش در خاک مدفون گردید.

بخش سوم

شاه امان الله غازی و استرداد استقلال کامل افغانستان

فصل هشتم

شاه جدید و مقدمات اعلام جهاد

درمبحث قبلی شرح مفصل از جریان امارت شش روزه امیر نصرالله خان درجلال آباد ازقول علامه فیض محمد کاتب برگرفته ازکتاب "سراج التواریخ" بیان گردید. اینک برای تائید گزارشات کاتب و مختصری آنچه قبلاً به تفصیل ارائه شد، نکات متمم آن به حیث مقدمه ای دراین بخش از قول استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی بیان میگردد: «امیر نصرالله خان بعد مراسم تدفین برادر بزرگ خود امیرحبیب الله که بوقت بعد ازظهرپنجشنبه اول حوت 1297ش (20 فبروری 1919م) درجلال آباد صورت گرفت، وقتی به قصرشاهی انجابرگشت برای ویسرای حکومت هند برتانوی پیامی نوشت و به نماینده آن درجلال آباد سپرد تا بطورعاجل به هندوستان بفرستد و درآن امارت خود را به اطلاع رسانید و ازادامه موافقتنامه امیرشهید به ویسرا اطمینان داد. پس ازآن به عین الدوله امان الله خان نامه نگاشت و از مرگ پدرش وامارت خود او را آگاه ساخت تا برایش بیعت کند و این نامه را همدست شجاع الدوله فراشباشی به کابل فرستاد».



«صبح زود روز جمعه 2 حوت (1297ش) نامه به شهزاده امان الله تقدیم شد و اوبا تأثر زیاد از این واقعه رجال سرشناس ملکی و نظامی را فرا خواند و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد ارگ نامه ارسالی نصرالله خان را برای شان قرائت نمود.

حضرار مجلس او را مستحق جانشینی پدر دانستند و به او بیعت کردند. شهزاده بیعت را به دو شرط قبول کرد: یکی جستجوی قاتل پدر و دیگر اقدام فوری برای استرداد استقلال کامل افغانستان. در همان وقت سپهسالار صالح محمد خان به اردوگاه شتافت و بیعت عساکر را اخذ نمود و شهزاده امان الله خان به حیث امیر جدید فردای آنروز یعنی شنبه 3 حوت به قرارگاه عسکری کابل رفت و موضوع را به عساکر ابلاغ کرد و دو شرط خود را نیز با آنها در میان گذاشت. عساکر با سرور و شادمانی حمایت کامل خود را از او و قبول دو شرطش ابلاغ کردند».



شاه امان الله در اولین نشریه رسمی به دو هدف مهم پذیرش امارت خود اشاره نمود: یکی انتقام خون ناحق ریخته شده پدر و دیگر استقلال کامل افغانستان. او در این مورد خطاب به ملت بیان کرد که: «من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل ازین دولت ما را بعضی از دشمنان خارجه ما

محدود داشته، سلطنت مستقل و ازاد داخل و خارج نمی پنداشتند، بل در بیرونها ما را ازاد نمی شناختند، حال آنکه مانند مردم افغانستان قوم غیور و جلیلی که آزادی و استقلال خود را قرار ثبت تاریخ در اطراف و اکناف دنیا بار بار شناسانده باشد، چگونه میشود که نام حمایت یا آقائی کدام دولت خارجه غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کرده بپذیریم؟»

وکیلی پولزائی در ادامه می نویسد: «در همین روز اعلامیه ای بدست نشر سپرده شد و به تعداد زیاد طبع گردید و یک نسخه آنرا همدست شجاع الدوله خان به امیر نصرالله خان فرستاد و نسخ دیگر را در محلات مزدحم شهر و بیرون شهر و نیز در وسط راه کابل و جلال آباد در بین مردم و عساکر توزیع کردند و نیز وعده افزایش معاش ماهانه 25 روپیه به عساکر داده شد. تعدادی از عساکر که از شهادت امیر ناراحت و از بی مبالائی امیر نصرالله خان و درباریان او ناراض بودند، به تحریک چند عسکر هراتی که در راس شان شخصی بنام غلام رسول قرار داشت، عساکر را به شورش و خونخواهی امیر شهید تحریک کردند که منجر به گرفتاری و زندانی ساختن 15 تن از خانواده صاحبان به شمول سپهسالار محمدنادرخان و تعدادی دیگر از اراکین دربار جلال آباد گردید و خطر قتل و قتل آنها پدید آمد.»

«وقتی اطلاع قیام عساکر و برهم خوردن نظم عمومی در آنجا به اطلاع کابل رسید، امیر امان الله خان بروز چهارشنبه 7 حوت 1297 ش محمود خان بارکزائی (مشهور به یاور محمود خان) را که از اقوام علیاحضرت مادرشاه و شخص معتمدش بود، با دونفر دیگر به جلال آباد اعزام کرد و به او هدایت داد که: «دقت شود به خاندان محمد یحیی خان تکلیف نرسد و بدون مزاحمت آنها و دیگر محبوسین را بطور مهربانه بکابل بفرستید و سردار نصرالله خان و سردار عنایت الله خان اگر بخواهش خود شان عزم ورود به کابل داشته باشند، بیایند و اگر قصد

آمدن نداشتند، باویشان گفته شود که خود را بطرف لغمان بکنار بکشند و در جلال آباد نباشند، زیرا که ما در آنجا خیال دیگر داریم و در همین هفته ما آنجا را مرکز فعالیت های نظامی تأمینات سرحدی سمت مشرقی و جهاد استرداد استقلال قرار میدهیم و باید موانع و مخالف وجود نداشته باشد.» (وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، صفحه 109)

باز هم از قول وکیلی پوپلزائی علاوه میشود که: «محمود خان (پاور) پس از مواصلت به جلال آباد نخست بر سر قبر امیر شهید رفت و اتحاف دعا کرد و سپس محمد غوث خان کرنیل را وظیفه داد تا به خانواده مصاحبان از حفظ جان شان اطمینان دهد و آنها را به کابل اعزام دارد. او ظاهراً از اقدام غلام رسول حمایت کرد و برایش گفت که طبق امر امیر امان الله خان زندانی ها تحت نظر شما و تعدادی از رفقای شما توسط موتر به کابل اعزام میشوند و بعد تسلیمی، شما دوباره به جلال آباد آمده و در نظم شهر اقدام میدارید. صبح زود روز بعد تاریخ 8 حوت (پنجشنبه) همه زندانی ها به شمول خانواده مصاحبان بوسیله موتر با دست و پای بسته زیر اداره غلام رسول بصوب کابل براه افتادند و حوالی شام همان روز در حالیکه تعداد زیاد شهریان کابل به انتظار ورود آنها در دوطرف سرک ارگ ایستاده بودند، به کابل مواصلت کرده و راساً داخل ارگ شاهی شدند».

وکیلی پوپلزائی می نویسد: «محمود خان شخصی معتمدی را در جلال آباد دانانده گفته بود که به همراه رسول هراتی تا ارگ کابل رفته و این پیام مرا بحضور عرض کند که غلام رسول شخص نهایت شریر بالفساد است و من او را به طلسمی و بحیث سرکرده جمعیت محبوسین بکابل فرستادم و چون او آرزوی باز آمدن به جلال آباد را دارد، قطعاً اجازه نفرمائید و او را به

سمت دور بیک وظیفه تعیین نموده بفرستید و مفصل احوال او را وقتی بکابل برسم، عرض خواهم نمود».

«محبوسین وقتی شام روز پنجشنبه 8 حوت بکابل رسیدند، شهریان دشنام ها می دادند و می گفتند: همین اشخاص پدر ما را کشته اند، سالها پلو خوردند و عزت دیدند و آخر خیانت کردند و دیگر دشنام ها و طعنه ها میدادند.... وقتی موترهای حامل محبوسین به دروازه شرقی ارگ کابل رسیدند، پوره وقت شام بود. غلام رسول هراتی که می خواست فردا صبح واپس عازم جلال آباد شود، مطابق پیام سری محمود خان به وی اجازه داده نشد و گفته شد که شما چون شخص باکفایت می باشید، باید بیکی از حکومت ها مقرر شوید و به حاکمی محال پنجشیر مقرر گردید. [تا آنکه او در نتیجه شکایت مردم از ظلم و استبداد او محاکمه و بعداً اعدام گردید]» (مأخذ بالا... صفحه 106 - 107)

با این وضع امیرنصرالله خان ناگزیر از مقام امارت استعفی داد و بیعت نامه خود را به امیرامان الله خان ارسال داشت و متعاقب او شهزاده عنایت الله خان که از طرف عم خود با لقب "نائب السلطنه" مفتخر شده بود، با بردار خود سردار حیات الله خان عضدالدوله متفقاً نامه نوشتند و به امیرامان الله خان بیعت کردند و با موترهای جدا گانه روانه کابل شدند و هرسه در داخل ارگ در عمارت "کوتی" زیر نظارت گرفته شدند که دو برادر بعد از مدت کوتاه به منزل خود و با فامیل های خود یکجا شدند و سردارنصرالله خان در همان عمارت باقی ماند و همه روزه با فامیل نزدیک خود دیدار میکرد».

تدویر یک مجلس و نظریابی در مورد اقدامات بعدی:

شاه امان الله بعد اطلاع از شهادت پدر خود بروز جمعه تاریخ 2 حوت 1297 ش (23 فبروری 1919م) به پیشنهاد اراکین دولت جانشینی خود را بجای پدر و قبول سلطنت اعلام نمود و

در همان روز مشاهیر و اراکین دربار طی یک مجلس منعقد در برج شمالی ارگ از او خواستند تا موضوع اعلام جهاد را برای حصول استقلال در یک مجلس بزرگ مطرح کند و جویای نظر مردم شود. شاه جدید به قول وکیلی پوپلزائی گفت: «تا موقع انتخاب و احضار وکلاء از تمام ولایات افغانستان موقع طلایی از دست میرود» و علاوه کرد که: «عجالتاً مجلس مختصر بشمول مقتدرترین و منورترین افراد حاضر کابل که همه شخصیت‌های بانفوذ و ذی‌قوم منعقد گردد، کفایت میکند. این هدایات از طرف اهل دربار تائید گردید».

وکیلی پوپلزائی می‌افزاید: «تعداد مجموعی بزرگان بقرار طرح لایحه نظمیه 41 نفر و تعداد مشاهدین که حق استماع داشته و حق تکلم نداشته باشند تا 50 نفر سنجیده شد. اولین مجلس همدین خصوص بروز مذکور تحت ریاست امان‌الله شاه در برج شمالی ارگ بعمل آمد».

پس از نطق امان‌الله شاه که خصوص استقلال در این مجلس تعدادی هم طرفدار اقدام فوری در زمینه نبودند و می‌خواستند برای یک سال موضوع به تعویق افتد تا تدارک لازم اتخاذ گردد. وکیلی پوپلزائی می‌نویسد: «سردار شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی (پسر سردار فتح محمدخان) [برادرزاده و داماد سردار یحیی خان] گفت: "بسر و جان و مال برای انجام خدمت بزرگ که اعلیحضرت تاجدارمان می‌فرمایند، حاضریم، ولیکن اطمینان می‌خواهیم که خداناخواسته اگر ما [درجنگ استقلال] شکست یابیم، اداره نظام حربه بما اطمینان قوت الظهر را میدهد یاخیر؟ همچنان اداره مالیات از گدام‌ها و ذخایر به کابل اطمینان خوراکه نظامی و مندی را میدهد یاخیر، اطمینان امنیت و بالاخره کفن مرده و چین زنده میسر می‌گردد یا خیر؟ و بعد ازین اطمینان ما حاضریم سروجان و مال خود

را در این راه قربان کنیم!"» (پوپلزائی: کتاب "سلطنت امان الله شاه..."، بخش اول، صفحه 116)

شاه با شنیدن این حرف دانست که بعضی ها نمیخواهند جنگ استقلال فوری آغاز گردد و می کوشند آنرا برای یک سال به تعویق اندازند، لذا شاه فرمود: «قلم و کاغذ توزیع گردد و هرکس دلایل خود را به نوشته و امضاء به ناظم مجلس بپسارد. از اکثریت رأی تحریری این مطلب بدست آمد که جنگ به سال آینده یعنی تا اواخر سال 1298 ش ملتوی باشد تا ذخائر فراهم گردد. و پانزده نفر رأی دادند که ما از همین حالا به جنگ آغاز میکنیم، چرا که استقلال بدون جنگ و به مفت بدست نمی آید و تا یک سال معطلی موقع از دست می رود و دشمن به تدارکات نظامی خود می پردازد.» (مأخذ بالا... صفحه 116)

کسانیکه طرفدار به تعویق انداختن جنگ برای یک سال بودند، میخواستند تا حکومت در طول این مدت مبالغی را که از دوره امیر حبیب الله خان شهید به ذمه هندبرتانوی باقی مانده بود و اخیراً از جمله مبلغی 20 میلیون کلدار آنرا انگلیسها به پشاور ارسال کرده بودند و امیر حبیب الله خان عزم داشت بعد از ختم برنامه شکار در کله گوش شخصاً به پشاور رفته و مبلغ مذکور را حاصل نماید، ولی مرگ به او مجال نداد و مبلغ مذکور همچنان پا در هوا باقی ماند.

مخالفان جنگ میخواستند تا حکومت نخست آن مبلغ را اخذ و بالوسیله زمینه تدارکات مقدماتی جنگ را فراهم سازد. اما شاه امان الله به خوبی آگاه بود که ممکن است طی مدت یک سال انگلیسها بر علاوه آمادگی های لازم در میدان جنگ، از روش همیشگی خود مبنی بر تطمیع و وارد کردن فشار در حلقه های داخلی روحیه و هیجان جهاد را تضعیف و خاموش سازند و نیز یقین داشت که انگلیسها حاضر نخواهند بود مبالغ فوق را

تادیه نمایند، مگر آنکه نخست از شاه جدید درباره تمديد شرایط قبلی یعنی تحت الحمایگی تعهد نگیرند. لذا شاه امان الله با وجود ضعف قوا و کمبود تجهیزات نظامی، تصمیم قاطع و فوری بر اعلام جهاد علیه انگلیسها گرفت و نگذاشت که مرور زمان بر این آتش گرم احساسات مردم برای جهاد و استقلال خاموش شود و انگیس نیز فرصت بیشتر برای آمادگی مزید در جنگ داشته باشد.

شاه امان الله در همان روز اول قبول سلطنت برای استرداد استقلال کشور بدون چشم داشت به هر نوع کمک خارجی با همان وسایل و امکانات محدود کمر همت بست، در حالیکه امیر نصر الله خان به مشوره درباریان به شمول سپهسالار محمد نادر خان در همان ساعت بعد از قبول امارت خود به انگلیسها نامه نوشت و از ادامه رابطه خود بر طبق موافقتنامه سال 1274 ش (1895 م) امیر شهید با انگلیسها اطمینان داد که این یکی از دلایل عمده روگرداندن مردم و فسخ بیعت از امیر نصر الله خان و اطرافیان او محسوب میشود.

ارسال نامه عنوانی نائب السلطنه هند بر تانوی:

روز بعد مورخ 3 حوت (24 فبروری) که مردم کابل و عساکر پایتخت در میدان مرادخانی اجتماع بزرگ نموده بودند، شاه امان الله با لباس نظامی و با شمشیر از نیام بیرون حضور یافت و ضمن یک بیانیه تاریخی گفت: «من این لباس سربازی را از بدن خود بیرون نمیکنم تا که لباس استقلال را برای شما تهیه نسازم، من این شمشیر را در نیام نمی گذارم تا غاصب حقوق شما برادران و محبان را بجای خودش ننشانم... به عموم اهالی افغانستان خاطر نشان و به سایر دول عالم از این ساعت اعلان می نمایم که افغانستان در همه امور و شئون داخلی و خارجی خود یک کشور آزاد و مستقل مطلق است و آنکه این معنی را

قبول ندارد، اینک میدان و شمشیر... این شمشیر خود را در نیام نمیکنم تا اراده قطعی و عزم بالجزم تحصیل شرف و ناموس ملی بر ما میسر نگردد و استقلال این ملت بدست نیاید».

شاه امان الله بروز دوشنبه 12 حوت 1297ش (3 مارچ 1919م) نامه ای عنوانی ویسرای هندوستان (نائب السلطنه) لارڈ چلمسفورد Lord Chelmsford نوشت و پس از ذکر شهادت پدر خود مختصری درباره امارت کاکای خود در جلال آباد و نیز انصراف او پس از شش روز از امارت و بیعت او و برادران خود هریک سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان و بیعت بزرگان دربار، مردم و عساکر مرا به حیث امیر و جانشین پدرم شناختند که به آن افتخار میکنم و خواستم این موضوع را به اطلاع شما برسانم. شاه امان الله در پایان نامه این عبارت را علاوه کرد: «بر آن دوست ما پوشیده نماند که حکومت مستقل و آزاد افغانستان آماده است در هر زمان و موقع بنابر ایجابات دوستی موافقت ها و معاهداتی را با حکومت مقتدر انگلستان که در راه تجارت برای ما و شما مفید باشد، بنماید و باقی احترامات دوستانه مرا بپذیرید». (متن مکمل نامه دیده شود: وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه...." بخش اول، صفحه 117 - 118)

ویسرای هند به این نامه وقعی نگذاشت و بعد از تأخیر یک ونیم ماه بتاريخ 26 حمل 1298ش (5 اپریل 1919م) به آن جواب داد که در یک قسمت آن آمده بود: «مسرور و شادمان شدم از اینکه شما فرمودید که بردوستی و همدردی که بین دو حکومت وجود دارد و وجود خواهد داشت، متکی میباشد. این دوستی بر آن معاهدات و تعهداتی که ضیاء الملة والدین فقید با حکومت برتانیه نموده و سراج الملة والدین فقید آنها را تأیید کرده بودند، بنیادگذاری شده است و چیزی که من از فرموده شما فهمیدم این

است که حکومت افغانستان عزم و اراده دارد که بر همان اساس گذشته عمل نماید.» (متن مکمل نامه: مأخذ بالا... صفحه 118)

از آنجائیکه ویسرای هندبرتانوی به جواب نامه فوق الذکر شاه امان الله بی اعتنائی کرد و از ارائه جواب فوری خودداری نمود، شاه تصمیم گرفت برای تحقق استقلال کامل کشور از طریق نظامی داخل اقدام شود و بناءً بروز اول حمل 1298ش به احضار و اعزام عساکر بطرف سرحدات شرقی و جنوبی و غربی کشور مبادرت ورزید و هدف این سوقیات را ظاهراً دفاع از سرحدات، تأمین امنیت و حفظ استقلال کشور اعلام کرد.

دلیل به تعویق انداختن جوابیه نامه شاه امان الله از طرف انگلیسها را اقبال علیشاه چنین توجیه میدارد که به نظر بعضی ها در فرماندهی حکومت هندبرتانوی چون در نامه امیر مطالبی ذکر شده که دال بر خودمختاری کشور و برچیدن نظارت برتانیه از امور کابل بوده است، لذا جواب دادن فوری به آن نامه به معنی برسمیت شناختن امان الله خان به حیث یک پادشاه مستقل را خواهد داشت، لذا آنها نه تنها در ارسال جوابیه تعلل عمدی کردند، بلکه از وصول نامه نیز اطمینان ندادند و به این اساس اغماض این موضوع مسئولیت آغاز جنگ را بردوش انگلیس ها می اندازد. (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه انگلیس"، صفحه 61)

در همین موقع شاه امان الله تشکیلات اداری حکومت و اعضای کابینه خود را اعلام کرد و محمود طرزی را به حیث ناظر امور خارجی مقرر نمود. طرزی در این مقام بتاريخ 9 حمل 1298 (29 مارچ 1919م) به حکومت هندبرتانوی اطلاع داد که روابط بین هند برتانوی و دولت مستقل افغانستان از طریق او صورت میگیرد و به این اساس سلسله رابطه شخصی که تا آنوقت بین امیر و مقامات هند برتانوی معمول بود، به رابطه

رسمی بین دولت افغانستان و حکومت هندبرتانوی تغییر ماهیت داد. در عین زمان دولت جدید افغانستان از طریق وزارت خارجه مکاتیب دیگر به کشورهای جاپان، ترکیه، ایران، فرانسه و اضلاع متحده و اتحاد شوروی ارسال داشت تا بدینوسیله موقف افغانستان را به حیث یک کشور مستقل و آزاد به اطلاع دیگر کشورهای جهان برساند. بر علاوه شاه امان الله یک نامه خاص به لنین رهبر شوروی نیز نوشت و دولت شوروی اولین کشوری بود که بتاريخ 27 مارچ 1919 افغانستان را به حیث یک کشور مستقل برسمیت شناخت.

مساعدت شرایط داخلی و خارجی برای اعلام استقلال:

شاه مان الله میدانست که استرداد استقلال کشور از طریق نظامی ممکن نیست، زیرا اردوی افغانستان از نظر وسایل و تجهیزات عسکری به مقایسه قوای دشمن بسیار ضعیف و نا رسا بود، ولی شاه از تحولات کلی که بعد از جنگ عمومی اول در جهان و منطقه به ظهور پیوسته بود، به خوبی اطلاع داشت و میدانست که با مساعدت اوضاع از جوانب مختلف یک اقدام نظامی توأم با اقدامات وسیع در ساحه سیاسی میتواند به هدف اصلی یعنی استقلال کامل کشورنایل آید. لذا شاه قبل از آغاز جنگ کوشید تا به استناد قانون ظالمانه "رولات بل" Rowlatt Bill که موجب اذیت و ناآرامی مردم در ماورای سرحد گردیده بود، با توزیع یک اعلامیه از یکطرف روحیه مبارزه ضد انگلیسی را در بین قبایل پشتون ماورای سرحد بیش از پیش تقویه نماید و از طرف دیگر آنرا وسیله فشار بر انگلیس ها قرار دهد تا آنها را حاضر به مصالحه و مذاکره و قبول خواسته های خود سازد. (برطبق قانون فوق که در ماه مارچ 1919 توسط برتانیه در مستعمره هند نافذ گردید، حکومت هندبرتانوی اجازه داشت تا هر شخصی را که مظنون به فعالیت های مخالف

دولت قرار می‌گرفت، بدون محاکمه برای دوسال زندانی و به اشکال مختلف شکنجه نماید.)

شاه امان الله حتی در زمان شهزاده گی خود کوشش کرد روابط نزدیک با مبارزان مسلمان هند علیه برتانیه برقرار نماید و زمینه فعالیت های شانرا در افغانستان مساعد سازد و به همین اساس به بعضی از فعالان "حکومت موقت هند" از جمله مولانا عبیدالله سندی وزیر آن حکومت و ظفر حسن ایبک سکرتر و تعداد دیگر فعالان آن حکومت را در کابل اجازه اقامت داد تا فعالیت های خویش را برای آزادی هند از کابل انسجام دهند.

لودویک آدامک افغانستان شناس مشهور امریکائی درمورد تحولات عمده در جهان و منطقه و نیز تحولات در داخل کشور شرحی دارد و می نویسد: «در پایان جنگ عمومی [اول] چهره اوضاع بین المللی از ریشه و بنیاد دگرگون شد؛ انقلاب روسیه به فشارهایی که از طرف شمال بر افغانستان وارد می شد، خاتمه بخشید؛ تقسیمات داخلی و تحریکات مردمان مسلمان در آسیای مرکزی، روسیه را در داخل مصروف نگهداشت و افغانستان که از حمله شمال آسوده خاطر گردید، میتواند حمله روسیه به هندوستان را بپذیرد و نیز چنان احساس می شد که برتانیه در اثر جنگ عمومی ضعیف شده است و تسلط برتانیه در هند در نتیجه اعتصابات دامنہ دار، بغاوت های علنی و آشکار و شورشها مورد تهدید قرار گرفته است، چنانچه قتل عام "امرتسر" یکی از آنها بود.»

آدامک در ادامه می افزاید: «افغانها هرگز به دوستی برتانیه اعتماد نداشتند، زیرا آن کشور بنام کمک با افغانستان همیشه دست به سیاست پیشروی "فارورد پالیسی" زده بود. در اثر لشکرکشی های سیاست آمیز و تنبیهی برتانیه بر قبایل در امتداد سرحد شمال غرب بر آتش نفرت مردم افغانستان همیشه دامن

زده می شد. منطقه قبایل آزاد افغان به حیث یک حایل بین افغانستان و سرحدات هندبرتانوی بود و افغانها همان منطقه را مانع تجاوز برتانیه بر افغانستان میدانستند و برتانیه پیوسته در آنجا مداخله نموده و اعمال نفوذ میکرد. درحالیکه روسیه محض از دور بحیث خطر ظاهر می شد، اما برتانیه متجاوز فعال بود. قرارداد روسیه و برتانیه بسیار مردم را قانع ساخته بود که آن دو نیروی اروپایی زود یا دیر باهم موافقت نموده و افغانستان را بین خود تقسیم خواهند کرد».

آدامک بر تحولات فکری در افغانستان نیز اشاره میکند و می نویسد: «وقتی امان الله برمسند سلطنت نشست، فضای سیاسی در کابل تغییر یافته بود. اندیشه های دموکراسی، ملیت خواهی، پیوند مشترک اسلامی، خود ارادیت و سوسیالیزم در دژهای کوهستانی افغانستان راه یافته بود. سراج الاخبار با لحن ملیت خواهی اندیشه های تازه و جدید را در افغانستان گسترش داده و از تجرید روشنفکری افغانستان را وارها نیده بود و مردم افغانستان از مسایل روز آگاهی یافتند و درباره خلافت و مسایل اسلامی و مقدرات ملت می اندیشیدند.»

آدامک با ملاحظه تحولات در داخل و خارج افغانستان به این نتیجه میرسد که: «اگرچه امان الله بحیث امیر تازه منصوب از مشروع ساختن قدرت که برای سالیان درازی زمامدار باقی بماند، شخصاً سودی نبرد، اما او نمیتوانست از تقاضای عمومی برای یک سیاست اسلامی و استقلال و آزادی مطلق از برتانیه صرف نظر نماید. حکومت هند ناگزیر بود از قدرتی که در مورد شناسایی امیر جدید داشت، استفاده نماید و از آن برای عقد قرار دادیکه بحالش مفید ثابت گردد، کار بگیرد. لیکن رویدادها به تندی پدید آمدند و در نتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس شروع شد. اگرچه خط السیر این جنگ طوریکه افغانها پیشبینی کرده بودند، تحقق نپذیرفت، اما در هر صورت پیروزی عظیم نصیب

افغانها شد، برای اینکه آنها درین جنگ استقلال و آزادی کامل و دایمی خود را از برتانیه بدست آوردند». (آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه: علی محمد زهما، پشاور، صفحه 165 - 167)

اینکه گفته شده که امان الله خان بدون سنجش از آمادگی قوای نظامی و با وجود نداشتن پول کافی برای مقابله با انگلیس ها علیه آنها اعلام جنگ کرد، باید به دو نکته توجه نمود: یکی اینکه شاه امان الله میدانست که قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به سادگی و موفقیت تام بسیج کند و خواست با اعلام جهاد و راه اندازی جنگ زمینه راه حل سیاسی را از طریق مذاکره با انگلیسها فراهم نماید و به همین دلیل بعداً پیشنهاد متارکه را که از جانب انگلیس ها ارائه شده بود، قبول کرد و امر توقف جنگ را درحالی صادر کرد که مجاهدین در جبهه جنوبی در حال پیشرفت بودند.

شاه امان الله متعاقباً نامه دیگری به نائب السلطنه انگلیس نوشت و تقاضا کرد تا استقلال کامل کشور را به رسمیت بشناسد. نائب السلطنه از قبول این درخواست طفره رفت؛ تا آنکه شاه امان الله برای احقاق این حق مسلم ملت افغانستان "جهاد" علیه انگلیس ها را اعلام کرد. بدینسان جنگ سوم افغان و انگلیس بتاريخ 25 حمل 1298 (مطابق 15 اپریل 1919) درسه جبهه آغاز گردید.

فصل نهم

اعزام قوا به سه جبهه و نتایج آن

در افغانستان آن روزها ترتیب و نظم مسایل لوژستیکی آنقدر مشکل بود که برای انتقال نیروهای جنگی و وسایل و تجهیزات نظامی از یکجا بجای دیگر دشواریهای فراوان وجود داشت. خطوط سرحدی افغانستان با هندوستان بسیار طویل (در حدود 800 میل) و اکثراً از محلات دشوار گذار کوهستانی عبور میکرد، بناءً تشکیل محاذ واحد، کنترول و رهبری جنگ از یک مرکز ناممکن بود و به همین دلیل حکومت امانی بر تشکیل سه مرکز علیحده که تا حدی بطور مستقل عمل میکردند، تصمیم گرفت. فقدان وسایل مخابراتی و تجهیزات لازم در این زمینه تماسهای فوری مرکز را با محاذهای جنگی دچار مشکلات زیاد ساخته بود و رساندن اطلاع از یک جا به جای دیگر و تنظیم امور ارسال و مرسول روزها را دربر میگرفت، لذا مراکز جبهه های مذکور از فعالیت همدیگر نیز بی خبر بودند، درحالیکه اصول جنگی موجودیت یک مرکز واحد قومانده و انسجام امور را ایجاب میکرد. به این اساس این محاذات بطور جداگانه در سه جبهه متکفل امور جنگی شدند.

مادگی و تدارکات برای سوقیات در هر سه محاذ - مشرقی، قندهار و جنوبی بتاريخ 12 حمل 1298 ش (اول اپریل 1919م) آغاز گردید و تقریباً یک ماه را دربرگرفت تا قوا به سمت های معینه به حرکت افتادند و به قوماندانهای هر سه محاذ دستور

داده شد تا وقتی آنها نیروهای خود را در محلات تنظیم و جابجا نکرده و از کابل امر حمله داده نشده است، عملیات نظامی را آغاز نکنند.

لی قبل از آنکه به شرح مزید درسه جبهه پرداخته شود، لازم است به دو نکته ذیل اشاره نمود: یکی اینکه قوای افغان در هر سه میدان جنگ با قوای منسجم انگلیسی قابل مقایسه نبود، نه از لحاظ تجهیزات نظامی و نه از نظر تعلیمات مسلکی نظامی و اما قوای قبایلی و مردمی ثابت ساختند که در جنگ های چریکی در کوهستانات استاد هستند و توانستند در این حالات تلفات سنگین بر قوای دشمن وارد نمایند؛ دیگر اینکه در جنگ سوم افغان - انگلیس «پلان عمومی جنگ توسط انگلیس ها طوری طرح شده بود که آنها در قسمت های وزیرستان (جبهه جنوبی) و بلوچستان (جبهه قندهار) موقف دفاعی اختیار نمایند و اما با مؤثرترین قوای عمده خود به مقابل جلال آباد (جبهه خیبر) پیشروی کنند و هدف شان جدا ساختن جنگجویان قبایل سرحد آزاد از قوای اردوی افغان، مستحکم ساختن "خیبر" و باز کردن راه به کابل بود». (دیده شود: داکتر زمانی: مأخذ بالا، صفحه 77 به نقل از نوشته: رابرت ستراوس هوپ، 1943، صفحه 93، تلگرام شماره 6623، مورخ 15 می نائب السلطنه هندبرتانوی به وزیر امور هند در لندن)

محاذ مشرقی به قوماندانی سپهسالار صالح محمد خان:

این جبهه از طریق جلال آباد به استقامت خیبر مشخص شده بود که از آنجا بر قلعه های قوای انگلیس درلندی کوتل و جمرود عملیات صورت گرفته میتوانست. کوتل خیبر مهمترین راه به جانب پشاور و مرکز ایالت شمال غربی محسوب می شد که درحواشی آن قرارگاه های متعدد انگلیسی با تجهیزات مکمل محاربوی متمرکز بودند. این مسیر برای انگلیس ها از اهمیت

خاص برخوردار بود و چون در ادوار مختلف بسیار از مهاجمان از همین طریق برهند هجوم برده بودند، لذا انگلیس ها برای رفع خطر استحکامات نظامی قوی را در این مسیر برپا داشته بودند. (عکس مقابل: سپهسالار صالح محمدخان)

ناگفته نماند که در حاشیه این محاذ باید از موجودیت یک جبهه دیگر بنام "جبهه چترال و کنر" به سرکردگی میرزمان خان کنری و سپهسالار عبدالوکیل خان نورستانی نیز نام برد که میتوان آنرا جبهه چهارم درجنگ استقلال افغانستان یاد کرد.(دیده شود: زمانی، داکتر عبدالرحمن: "جنگ استرداد استقلال افغانستان، جبهه فراموش شده چترال و کنر، جبهه چهارم"، پشاور، 1386ش - 2007م)



تاریخ 10 ثور 1298ش (اول می 1919) سپهسالار صالح محمد خان با دو دسته سپاه منظم رساله شاهی و چندعراده توپ کابل را به قصد جلال آباد ترک کرد و از آنجا به دکه و خیبر به سوقیات آغاز نمود. در همین روز یک عده تفنگداران متشکل از ملیشیای محلی هندبرتانوی در دره خیبر که یک کاروان را تاسرحد همراهی میکردند، با یک تعداد از قوای مردمی زیر امر شخصی بنام زرشاه شنواری که در مبارزه علیه

قوای انگلیسی در محل کسب شهرت کرده بود، در حصه "لندی

خانه" و "تورخم" مقابل شدند و زرشاه مانع حرکت تفنگداران مذکور گردید. آنها از زرشاه پرسیدند که به امر کی آنها را توقف داده است، او گفت به امر سپهسالار صالح محمد خان و ضمناً یک فرمان اعلیحضرت امان الله خان را نیز به آنها نشان داد که قبلاً در سرحدات پخش گردیده بود و در آن ضمن یادآوری از ظلم انگلیس بر مردم و بیعدالتی آنها مطالبی تذکر رفته و مردم را به مبارزه علیه انگلیس ها دعوت کرده بود و حتی در آن آمده بود: «لعنت باد بر انگلیس و لعنت باد بر ظالم».

نائب السلطنه هند لارد چلمسفورد بتاريخ 13 ثور (4 می) به شاه امان الله نامه نوشت و از او خواست تا فرمان را جعلی و نیز از عملیات زرشاه ابراز بی خبری و زرشاه را زندانی کند. روز بعد شاه در جواب از ظلم ستم انگلیسها ناشی از اجرای ظالمانه قانون "روالت بل" یادآوری کرد و مبارزه را حق مردم دانست و از زندانی کردن زرشاه طفره رفت و علاوه نمود که ناآرامی ها در هند برتانوی و مناطق قبایلی بر اوضاع افغانستان نیز اثر میگذارد و به صالح محمد خان اختیار تام داده شده تا از سرحدات افغانستان محافظت کند.

در همین موقع وضع در پشاور نیز بحرانی بود و گفته می شد که تعداد زیاد مردم دست به قیام خواهند زد و این وضع انگلیس ها را مجبور ساخت تا به تمرکز بیشتر قوا در پشاور بپردازند و دو فرقه جدید را از ساحات دیگر به آن شهر گسیل دارند.

در همان روز (4 می) یک تعداد عساکر افغانی با لباس نظامی به امر سپهسالار صالح محمدخان به یک دهکده بنام "باغ" در جوار لندی خانه حمله و آنجا را اشغال نمودند، زیرا سرحد در این محل علامه گذاری نشده و بین افغانستان و هند برتانوی بطور متنازع فیه قرار داشت. بروز 14 ثور (5 می) نیروهای افغان در دهکده باغ افزوده شد و مناطق استراتژیک "تورسپر" و "سپینه سوکه"

را اشغال کردند. در همین روز حکومت هند برتانوی بر تعداد قوای خود در سرحد افزود و در نظر بود تا با یک نیروی بزرگ، قوای افغانی را مجبور به عقب نشینی سازند و در صورتیکه عقب نشینی صورت نگیرد، قوای هوایی به بمبارد "دکه" و "لالپوره" خواهند پرداخت. بتاريخ 16 ثور (7 می) طیارات جنگی انگلیس بر فراز باغ و تورسپر پرواز های انکشافی انجام دادند که از طرف قوای افغانی با فیرهای تفنگ مواجه شدند. روز بعد پشاور از طرف قوای انگلیس محاصره و جریان آب در آن شهر قطع گردید و قوای انگلیس داخل شهر شده و امر پسته خانه افغانی غلام حیدر خان را با یک تعداد دیگر که متهم به راه اندازی قیام میدانستند، زندانی کردند و حکومت نظامی را در آنجا اعلان نمودند.

بروز 18 ثور (9 می) قوای انگلیس به خیبر حمله کردند و در نتیجه قوای افغانی مجبور به ترک دهکده "باغ" شدند؛ در این وقت در اثر بمبارد یک طیاره انگلیسی پای سپهسالار صالح محمد خان قوماندان عمومی محاذ صدمه دید و او جبهه جنگ را به معیت برگد محمدگل خان مومند رئیس ارکان و یاور نظامی خود ترک و به جلال آباد آمد و با این وضع قوای افغان بعد از زد و خورد شدید مجبور به عقب نشینی شدند.

وقتی قوای انگلیس بتاريخ 23 ثور (14 می) میخواست بعزم اشغال جلال آباد بطرف "باسول" حرکت کند با مقاومت قوای افغان تحت امر کندکمشر محمد اکلیل خان و جنرال محمد عمر خان مشهور به "سورجر نیل" مواجه شدند و به صوب "دکه" عقب نشینی کردند. سه روز بعد قوای قومی مومند، صافی، خوگیانی و شینواری رسیدند و قوای انگلیس را زیر آتش مرمی تفنگ قرار دادند. در این روز با وجودیکه قوای هوایی انگلیس با ریختن چندین بمب در جلال آباد و نیز در کابل نتوانستند در برابر قوای قومی و قوای حکومتی که با رسیدن دوعراده توپ

"هاوینز" تازه تقویه شده بودند، پیشرفت نمایند و با اشغال دکه اکتفاء کردند.

درمورد انصراف قوای انگلیسی از پیشرفت بسوی جلال آباد ادامک می نویسد: «نائب السلطنه به لندن پیشنهاد کرد که باید جلال آباد را اشغال کرد تا توانائی نیروی برتانیه را به مردم قبایل نمایش داده و بدین صورت آنها را وادار سازد که از جنگ بپرهیزند. جلال آباد به نظر نائب السلطنه مرکز خوبی برای حمله بر کابل بود. نائب السلطنه در ضمن به لندن گفت که روحیه عساکر عالی است و آنها برای این حرکت آماده استند. اشغال قندهار نیز باید تحت غور و بررسی قرار داده شود. اما لندن بی میل بود که چنین اقدام را تأیید نماید. وزیر دولت برای هند برجذیت پیشنهاد هند شرح و تفسیر داده گفت: "این اقدام سبب جنگ می گردد". وزیر دولت هند هراس داشت که همچو اقدام برتانیه را در افغانستان برای مدت طولانی مصروف می سازد و عساکر برتانیه در میان آتش حملات خصومت آمیز قبایل خواهد سوخت. وزیر دولت گفت که وی مواد [اسناد و دلایل] کافی در دست ندارد تا به اساس آن فیصله نماید که این یک تصادم سرحدی است یا یک جنگ..» (آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان..."، صفحه 141)

با این ترتیب نیروی قوی انگلیس که در این جبهه برای شکست و رخنه کردن بسوی کابل و حتی سقوط رژیم امانی کمر بسته بودند، صرف با اشغال یک قسمت خاک افغانستان در ساحه "دکه" موفق شدند و اما این شکست بر روحیه جنگی افغانها در این جبهه اثرات ناگوار پدید آورد و موجب شد که سپهسالار صالح محمد زیر انتقاد شدید شاه امان الله قرار گیرد و آنها به دلیل اینکه برخلاف هدایت مرکز جنگ را قبل از وقت میعنه آغاز نموده و بی نظمی را در تطبیق پلان جنگی ایجاد کرده بود.

محاذ قندهار به قوماندانی عبدالقدوس خان صدراعظم:

عملیات نظامی قبل از آنکه قوماندان جبهه سردار عبدالقدوس خان به آنجا برسد، آغاز گردید. صبح زود روز 5 جوزا (26 می) دو غند پیاده و یک قطعه سواره انگلیس سرحد افغانی را عبور کردند و رو به قلعه سرحدی افغانی "سپین بولدک" گذاشتند که در آن در حدود 300 نفر سپاهی زیر امر داؤد شاه خان کندکشر و محمد یوسف خان ایفای وظیفه میکردند. قوای انگلیس شخصی را با بیرق سفید به قلعه افغانی اعزام داشت و از محمد یوسف خان خواهان تسلیمی قلعه گردید. عساکر افغان شخص اعزامی انگلیس را به قتل رسانیدند و جنگ آغاز شد. این جنگ نابر ابرمدت هفت ساعت بطول انجامید و عساکر افغان با شجاعت بی نظیر جانبازانه به دفاع از قلعه به مقاومت پرداختند و تعداد زیاد آنها شهید و زخمی شدند و قلعه به تصرف دشمن درآمد. خبر سقوط قلعه موجب هیجان و غیظ مردم در شهر قندهار گردید و قوماندان نظامی قندهار تصمیم به اعزام قوا بدانصوب گرفت، اما والی قندهار (خوشدل خان لویناب) مانع آن شد. همان بود که سردار عبدالقدوس خان به معیت قوای دولتی به قندهار مواصلت کرد، والی را برطرف نمود و خود کفن پوشید و اعلام جهاد کرد و هزاران نفر زیر بیرق جهاد جمع شدند و با اسلحه و آذوقه شخصی و عساکر دولتی یکجا به استقامت سرحد به حرکت درآمدند.

آنها در وسط راه بودند که خبر آمد پسری جوانی از اهل تسنن در شهر قندهار کشته شده و جسد او در سراچه یکی از قزلباشان سرشناس دفن گردیده است. این خبر موجب عکس العمل شدید مردم در شهر گردید و برخورد مذهبی را بار آورد. وقتی این خبر در نیمه راه به مجاهدین رسید، آنها عزم برگشت به شهر کردند تا با قاتل تصفیه حساب نمایند. بعداً معلوم شد که این حادثه یک دسیسه انگلیس بود تا در صف مجاهدان رخنه انداخته

و مانع اشتراک شان در جنگ و بازگیری قلعه سپین بولدک شوند. با درک این دسیسه مجاهدان به راه خود ادامه دادند.

سردار عبدالقدوس خان بدون آنکه قلعه سپین بولدک را از تصرف انگلیسها بیرون کند، با قوای خود خط سرحد را عبور کرد، منبع آب را در آنطرف به تصرف درآورد و تا موضع "بغره" پیشرفت نمود و حتی قرارگاه "کوئته" را نیز تحت تهدید قرار داد.

در این موقع انگلیسها به او اطلاع دادند که بین دولتین متارکه بعمل آمده و بر طبق آن باید قوای افغانی 20 مایل از سرحد به عقب برود. اما سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله از تعميل این امر سرباز زد و قوای خود را به عقب نکشید و در جواب مکتوب انگلیس ها نوشت که متارکه دولت درست است، ولی نمیخواهد قوای خود را به عقب بکشد، بلکه عزم دارد با نفری خود از راه هندوستان به سفر حج برود. (برای شرح مزید دیده شود. غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیرتاریخ"، جلد اول، صفحه 760 - 762)

سردار عبدالقدوس خان اساساً میخواست با بهانه رفتن به حج، قوای خود را به عقب برنگرداند و از آنجا به تحریک قوای قبایلی علیه انگلیس ها بپردازد، طوریکه لودویک آدامک در زمینه می نویسد: «عبدالقدوس خان در چند پیام خود به قوماندانی عمومی انگلیس در چمن اخطار داد که در اثر ناچیز شمردن افغانستان خود را علیه جهان اسلام قرار ندهد و همچنان به روسیه فرصت ندهد که در افغانستان نفوذش را تأسیس نماید. وی [عبدالقدوس خان] آرزو داشت برتانیه سپین بولدک را به افغانستان تسلیم کند، زیرا در غیر آن مردان قبایل [قندهار] به امر او اطاعت نکرده و به جنگ ادامه خواهند داد.... عبدالقدوس خان هراس داشت که اگر او به حیث صدراعظم در مذاکرات

صلح سهم نگیرد، موقف و قدرتش بخطر خواهد افتاد و به تأسی از همین اندیشه میخواست که مذاکرات را با برتانیه در چمن راه اندازی کند و روی این اساس بود که او خبرهای آتش بس و امضای معاهده صلح را تا تخلیه سپین بولدک توسط برتانیه به تأخیر انداخت. عبدالقدوس خان آرزو داشت در قندهار چنان وانمود کند که صلح را فقط بعد از آنکه او برتانیه را وادار ساخته تا سپین بولدک را تخلیه کند، برقرار نماید». (آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان..."، صفحه 155)



سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله قوماندان محاذ قندهار با عده ای از صاحب منصبان معیتی و قومی

با این ترتیب دیده میشود که در اثر جنگ در دومحاذ شرقی و غربی یک قسمت بسیار کوچک خاک افغانستان (دکه در محاذ خیبر و سپین بولدک در قندهار) در تصرف انگلیسها درآمد و اما این وضع در محاذ جنوبی بر عکس بود و با فتح تل قوای قومی

و عساکر افغان تحت قیادت سپهسالار محمدنادرخان توانستند به اشغال یک قسمت خاک آنطرف سرحد موفق شوند.

محاذ جنوبی به قوماندانی سپهسالار محمدنادرخان:

ساحه فعالیت این محاذ را کوئل پیوار و قلعه وانه در وزیرستان دربرمیگرفت و آن به سه ساحه تقسیم گردیده بود: ساحه وزیرستان را شاه ولیخان، ساحه گرم را شاه محمودخان و ساحه مرکزی خوست را شخص سپهسالار خودش رهبری میکرد و هدف عملیاتی این محاذ مقابله با افواج انگلیس در ساحات وزیرستان، کوهات و گرم بود.

سالهای متوالی در طول چهل سال سلطنت راجع به فتح "تل" و "وانه" و شهکاری های سپهسالار محمد نادرخان گزارشهای پرآب و تاب و اغلب مبالغه آمیز در مطبوعات کشور به نشر رسیده و حتی استرداد استقلال کشور را مرهون قهرمانی های آن سپهسالار میدانستند. اما تحولات بعدی با نشر آثار و اسناد مختلف قدم بقدم پرده از روی حقایق برداشت و این طلسم را شکست که گویا استرداد استقلال کشور تنها "با یک فیر توپ، آنها از پشت تپه های بلند بسوی قلعه تل و آتش گرفتن کاهدان آن قلعه" بدست آمده باشد، بلکه برعکس برای نیل به این هدف بزرگ ملی لازم بود تا راه دراز و پرجنجال سیاسی را طی کرد که شرح مکمل آن در بسا کتب و آثار محققان تاریخ معاصر کشور اعم از داخلی و خارجی در این چند دهه اخیر به نشر رسیده است.

درباره حقایق محاذ جنوبی در جنگ سوم افغان - انگلیس در جوار مآخذ متعدد اعم از موافقان و مخالفان سپهسالار محمد نادر خان (بعداً پادشاه افغانستان) یکی از مآخذ مهم همانا کتابی است که نویسنده آن ظفر حسن ایبک نام دارد؛ او یکی از اعضای فعال حکومت مؤقت هند و جزء کسانی بود که در کابل برای آزادی

هند از استعمار انگلیس تحت نظر مولانا عبیدالله سندی فعالیت میکرد. ظفر حسن ایبک خاطرات خود را تحت عنوان "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان" به احتمال قوی در اواخر عمر به زبان اردو نوشته و بعدها بوسیله فضل الرحمن فاضل، به دری ترجمه شده که تاحال پنج بار با اضافات جدید تحشیه و چاپ گردیده است.

وقتی این کتاب را مطالعه کردم، با مطالب مهمی برخورد کردم که اینک بعضی قسمت های آنرا در ارتباط با رویدادهای مربوط به جنگ استقلال در محاذ جنوبی به حیث یک سند معتبر و آنهم بوسیله شخصی که در همه صحنه های آن جنگ حضور داشته و نیز از معتمدان و دوستان بسیار نزدیک سپهسالار محمد نادر خان بوده است که نکات مهم آنرا ذیلاً با ذکر صفحات تقدیم میدارم:

ظفر حسن ایبک می نویسد: «سردار محمد نادر خان وقتی که بطرف محاذ جنوبی حرکت میکرد، از من خواست تا او را همراهی کنم، اما من در جواب گفتم: این کار تنها بعد از اجازت مولانا صاحب [مولانا عبیدالله سندی که به حیث وزیر حکومت مؤقت هند به کابل پناهنده شده بود و ظفر حسن ایبک نویسنده کتاب فوق الذکر بحیث سکرتر حکومت مؤقت هند در کابل به صفت پناه گزین اقامت داشت - کاظم] ممکن است. من وقتی که این خواهش سپهسالار نادر خان را به مولانا صاحب یادآور شدم، برایم گفت: "تو عوض جواب دادن بایست فوراً خواسته او را انجام میدادی."» (صفحه 160)

«سردار محمد نادر خان همراه با سه غند پیاده، چهار عراده توپ کوچک که بر بالای قاطر بار می گردید، دوتوپ هویتزر Howitzer جرمنی و یک دسته از نیروهای ارگ شاهی، کابل را ترک گفت و به شهر گردیز که مرکز ولایت جنوبی است،

رهسپار گردید. روز بعد برای اخذ تفنگ و مرمی درخواستی تقدیم داشتم و سه روز بعد سوار بر اسب حکومتی عازم گردیز گردیدم و در آنجا با سردار محمدنادر خان ملاقی شدم. او از دیدن ناگهانی من زیاد خرسند گردید.» (صفحه 160)

«چند روز بعد از رسیدن غندهای کابلی به گردیز، تقسیمات شروع شد: اعزام یک غند به وزیرستان و اعزام دو غند به پیوار فیصله گردید، اما آنها بخاطر تحریک بعضی از افسران شریر [۹] در برابر سپهسالار نادرخان و برادرانش علم مخالفت برافراشتند و سپهسالار را قاتل امیر حبیب الله خواندند و بغاوت در برابر آنان، باردیگر چنگ و دندان نمود. اما سپهسالار با بسیار هوشیاری و دوراندیشی فتنه را خاموش ساخت زیرا اگر او چنین نمیکرد، باردیگر آن سپاهیان او را در اسارت می آوردند و شاید هم او را به قتل می رساندند. (صفحه 160)

«در این وقت سران قبایل افغان به گردیز آمدند و به خدمت سپهسالار مشرف شدند و آمادگی خود را برای جنگ ابراز داشتند. به این ترتیب در پهلوی نیروهای منظم حکومتی، رضاکاران افغان و عده ای از مهاجران گردآمدند. از طرف حکومت افغان اسلحه، مرمی، باروت، مواد خوراکی و پول نقد تهیه و جهت ارسال به گردیز آماده گردید..... قبایل منگل و جدران از جمله قبایل مشهور افغان بودند، سرکرده قبیله جدران ببرک خان نام داشت که همراه با فدائیان خود به گردیز آمد و در قلعه گردیز مهمان سپهسالار بودند.» (160 - 161)

«سردار محمدنادرخان تقریباً 20 روز در گردیز اقامت کرد، هدف از این قیام آمادگی رزمی و گفتگو با سران مختلف قبایل بود تا معلوم کند که به چه تعداد افراد رضاکار را میتواند فراهم کند و به چه تعداد را میتواند به میدان جنگ اعزام دارد و بایست چقدر کمک مالی با ایشان کرد. بر علاوه باید او این مدتی را

درگردیز سپری می نمود تا سردار عبدالقدوس خان به قندهار مواصلت می ورزید و آمادگی نظامی می گرفت. صالح محمد خان قبل از همه به محاذ خود رسیده بود. آمادگی های او به آسانی سروصورت یافته بود، زیرا فاصله میان کابل و جلال آباد کوتاه بود و وسایل جنگی هم به آسانی و بزودی به او می رسید». (صفحه 162)

(سپهسالار محمد نادرخان)



«در آغاز ماه می 1919 [ثور 1298ش] سپهسالار محمد نادرخان قبل از ترک گردیز، برادرش شاه ولی خان را به فرماندهی شهر "ارگون" منصوب و او را بدانصوب اعزام داشت، همزمان با آن برای انگیزه آفرینی جهت اشتراک درجهاد بردار کوچک حضرت صاحب شوربازار [فضل عمرمجددی بعداً ملقب به نورالمشایخ] از طرف امیرامان الله خان فرستاده شد تا مردم را به جهاد فراخواند.... سپهسالار برادرش شاه

محمود خان را به فرماندهی محاذ "پیوار" مقرر داشت و عبداللطیف مهاجر را به معیت او فرستاد... روز دیگر سپهسالار همراه با نیرو های رزمی اش گردیز را ترک گفت و بسوی سرحد رهسپار گردید، بقیه اردوی شاهی و اندکی پیش از سپاهیان یک غند، دوتوپ هویتزر جرمنی را که افغانها آنرا

توپ های "هژده پنی" می خوانند و چهار پایه توپ قدیمی که برقاطر حمل میگردید، این لشکر را همراهی میکرد». (164)

«سپهسالار بر من اعتماد کرد و مرا درخیمه خویش جای داد و من ممنون او هستم و به اساس مهربانی او بود که افسران افغانی بر من اعتمادشان حاصل گردید و من اعتبار بیشتر کسب نمودم. بعدها اگر از جمله آن افسران می خواست تقاضایی از سپهسالار نماید، از طریق من عریضه شان را به سپهسالار تقدیم میداشتند در این مرحله من جهت گزارش از حالات جنگ در هر هفته دوسه مقاله می نگاشتم و جهت چاپ به "سراج الاخبار" [آنوقت سراج الاخبار دیگر چاپ نمی شد، بلکه جای آنرا "امان افغان" گرفته بود. کاظم] می فرستادم و به این وسیله مردم در کابل از حالات سنگرگاه ها اطلاع می یافتند و در حقیقت من به حیث خبرنگار افتخاری نیز وظیفه انجام میدادم. اما نوشته های من از زیر نظر سپهسالار می گذشت». (صفحه 165)

«روز دیگر به "متون" رسیدیم، سپهسالار تصمیم گرفت تا ده روز در آنجا سپری کند و در آن ده روز به تهیه حیوانات بارکش که جهت رسیدن به محاذ ضروری بود، پرداخت و وقتی ما در متون بودیم خریطه ای [نقشه و پلان محاربوی] که مبین موقعیت لشکر انگلیسی بود، بدست سپهسالار رسیده بود، خریطه مربوط تل بزرگتر بود، بخش این خریطه نظامی که به تل ارتباط داشت، انلارج [بزرگ] شده بود که تفصیلات مواقع کوچک آنهم به خوبی به نظر میرسید و در آینده جنگ این خریطه به لشکرهای افغانی بسیار کار آمد ثابت شد.» (167) [اینکه این نقشه مهم استراتژیک "تل" را با جزئیات آن کی و چگونه به سپهسالار رسانیده بود، یک سؤال مهم است.]

ظفر حسن ایبک می نویسد: «در متون روز دیگر به ما اطلاع رسید که قبایل وزیری و مسعود [میسود] بر "وانه" و سایر

حصارهای انگریزی حمله کرده است، ملیشیای سرحدی مقیم در وانه قلعه را خالی کرده، برخی به خانه های خود برگشته اند و تعدادی هم به نزد سردار شاه ولی خان رفته و برای او اسلحه خویش را تسلیم داده اند. قبایل وزیری و مسعود همچنان لین های تلیفون و پایه های آنرا ویران نموده سبب هراس و بیم آنان شده اند، سپاهیان ملیشیا و مجاهدین سرحدی پس از این درهمی و برهمی جهت اخذ انعام به [طرف] افغانستان آمدند».

چگونگی فتح "تل" بوسیله سپهسالار محمدنادرخان؟

نگاهی به چگونگی حمله بر "تل"، طوریکه ظفرحسن ایبک آنرا شرح میدارد، میتواند ما را به واقعیت موضوع بیشتر آشنا سازد و بربسا ادعاهای قبلی خط بطلان بکشد. او در ادامه می نویسد: «سپهسالار محمدنادرخان درمتون خریطه ای جنگی را که من آماده کرده بودم، مطالعه و بررسی کرد و براساس آن برنامه رزمی خویش را بنا نهاد، ولی موضوع را به کسی نگفت.... روز بعد لشکر افغانی به روستای کوچک مرزی رسید که فاصله آن با پایگاه انگریزهای مستقر در تل و میرام شاه فقط یک روز پیاده راه بود...شامگاهان سپهسالار مرا و حضرت شوربازار را فراخواند و درمورد برنامه رزمی که آماده نموده بود، رأی ما را خواست... سپهسالار درعوض اینکه با افسران نظامی خود مشوره و برنامه جنگی خویش را آماده کند، خودش به تنهایی برنامه جنگی را ریخت و درمورد خوبی و خرابی آن از من که با هنر رزمی هرگز آشنا نبودم، خواهان مشوره و رأی شد و افسران خویش را به صورت کل بی خبرنگرداشت. هدف او این بود تا برانگیس ها حمله غافلگیرانه نماید و کسی برنامه هایش را به اطلاع دشمن ندهد.... سپهسالار در توضیح برنامه جنگی اش گفت [پرسید]: حمله بنیادی را بر تل باید انجام داد و یا بر میرام شاه؟ تصمیم بر آن شد که باید با تمام نیرو بر "تل" حمله صورت گیرد و

در اینصورت میان لشکریان انگریزی مستقر در کوهات و پیوار شق [دوپار چگی] پدیدار میگردد و امکان حمله انگریز بر کابل کاملاً مرفوع میشود». (شرح مزید صفحه 170 - 171)

«روز دیگر (27 می) سپهسالار صبحگاهان همراه با تعداد زیاد لشکر به طرف تل حرکت کرد.... هنوز فاصله ای را طی نکرده بودیم که با یک سپاهی برخوردیم که حامل پیام عبداللطیف خان برای سپهسالار بود [موصوف قبلاً طرف تل با یک دسته سپاه رفته بود تا برای ورود قوای اصلی به حفر مواضع دو عراده توپ بپردازد]. سپاهی برای ما گفت: مجاهدین منگل بدون اجازت به شهر تل حمله کردند و شهروندان تل از آنان به گرمجوشی استقبال نمودند. با وجود آن در شهر به خاطر چور و چپاول، انگریزها بالای مجاهدین آتش گشودند، بناء عبداللطیف خان به خاطر حفاظت مجاهدین دستور داد تا گلوله باری توپ ها بر مواضع توپ های انگریزی آغاز گردد. چون توپها از نوع قدیمی بودند و نمی شد از موضع مستور به دور از دید دشمن آن را فیر کرد، گلوله توپهای انگریزی بر یک پایه توپ ما اصابت کرد، توپ از کار ماند و توپچی افغان نیز زخمی گردید. چون مرهم و بنداژ در دست نبود، سپاهی زخمی در حالت زار قرار دارد. لشکر نیز شکست خورده و به عقب نشینی از سنگرهای خود آمادگی میگیرد». (172 - 173)

سپهسالار با شنیدن این پیام به دو سوار محافظ خود هدایت داد تا پیام او را به لشکر رسانیده و لشکر به راه پیمائی ادامه دهند و به عجله خود را در محاذ جنگ برسانند؛ محافظان امر سپهسالار را قبول نکردند و گفتند که وظیفه آنها فقط حفظ جان سپهسالار است و بس. و سپهسالار شخصی دیگری را فرستاد و لشکر پس از سه ساعت یعنی بعد از ظهر به محاذ رسید. سپهسالار دستور داد که سپاهیان اردوی شاهی به کوه ها بالا شده هرگاه نیروی انگلیسی را دیدند، بر آنها آتش بکشایند. این

بارسواران اردوی شاهی همان بهانه را پیش کشیدند که قبلاً آورده بودند و از فرمان سپهسالار انکار ورزیدند. ظفرحسن، پادشاه میرخان و محمد یوسف خان حاضر شدند این وظیفه را بدوش بگیرند و رهسپار کوه شدند. ظفرحسن می نویسد: «فضل خدا بود که نیروهای انگلیسی درکناره دریای گرم توقف کرد و بطرف ماها پیشروی ننمود و اگر به پیشروی ادامه می دادند، حتماً سپهسالار را با جمله سپاهیان به اسارت می گرفتند». (شرح مزید 174)

اینکه چرا نیروهای انگلیسی درکناره دریای گرم توقف و بطرف قوای افغانی پیشروی نکردند، سوالیست که باید به آن تأمل و دقت کرد. در اینجا برای یک لحظه از متن خاطرات ظفرحسن ایبک به دور رفته برای جواب به این سوال به ذکر یک نامه سپهسالار که از حصار عسکری گردیز عنوانی شاه ولی خان برادر خود بتاریخ 29 شعبان 1337 ق نوشته شده و در کتاب "نادرخان و خاندان او" بقلم مهاجر افغان به نشر رسیده است، می پردازیم. در آن نامه سپهسالار می نویسد:

«ارجمند عزیز الوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان الهی باشی. ازینطرف خیریت کلی حاصل است، بخاطر جمعی تمام مشغول کارهای خود باشید بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکنند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید مقابله و مقدمه نخواهید دید برای حق خاطر جمعی داده شده است بکاردانی و هوشیاری شمایان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شمایان در آنجا و مایان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیز الوجود را بر خدا می سپارم بسیار متوجه بوده باشید. بتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ ق محل امضاء:

محمد نادر سپه سالار»
(متن این نامه اخیراً در سلسله مقالات "نادرخان و خاندان او" بقلم مهاجر افغان، ارسالی خوشحال حبیبی، قسمت سوم، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 21 اکتوبر 2025 در صفحه 3 به نشر رسیده است که از تبصره مزید در باره میگذرم و صرف با ذکر این بیت اکتفا میکنم:

من از مفصل این گفته مجملی گفتم
تو خود حدیث مفصل بخوان ارین مجمل

اکنون برمیگردم به ادامه نقل قول از ظفرحسن ایبک که می نویسد: «هنگامی که اطمینان بردل های ما حاکم شده بود، از کوههای دوردست، جم غفیری را دیدیم که از دریای گرم بطرف سرحد افغانی می آیند. بسوی شان سوار فرستاده شد تا احوال آنها را بیاورد. سوار برگشت و خبر آورد که مجاهدان قبیله های منگل و جدران اند که همراه با مقادیری از رخت، سوی منزل خود رهسپاراند». سپهسالارتعدادی از آنها را دوباره به طرف سنگر سوق داد و اما «پس از تحقیق واضح شد که وقتی قبیله های جدران و منگل بطرف شهر پیشقدمی میکردند، افسران انگلیسی از اطراف پایگاه های شان برآمده به قلعه تل پناه بردند و بدین ترتیب راه شهر به روی مجاهدین باز گردید. وقتی مجاهدین به شهر وارد شدند، اهالی تل با گرمجوشی از آنها استقبال کردند و برای شان شربت و ماست دادند.... مجاهدین گمان کردند که جهاد پایان یافته و به دکانها حمله کردند و تکه [باب] را برداشته بصوب خانه های خود براه افتادند. شهروندان تل ازاین رویه مجاهدین متأثر شدند و همه دکانهای خود را بستند و بدین ترتیب نان و غذا برای مجاهدین دشوارگردید. دراین روز نزدیک عصر بخش اعظم لشکر افغانی به میدان جنگ رسید و تا شامگاهان خیمه های

خود را نصب کردند و به پختن غذا مبادرت ورزیدند». (شرح مزید، صفحه 175-176)

«روز دیگر توپ های "هویتزر" جرمنی بر بالای پیل ها بار شده به سنگر رسانیده شد، سپهسالار برای من گفت به اساس همان خریطه ای که در متون آماده شده است، فاصله میان این سنگر و قلعه تل را محاسبه نمایم [در حالیکه ظفر حسن صریحاً اعتراف کرد که هیچ آگاهی از امور نظامی نداشته است]. من با رجوع به خریطه، فاصله آنرا به مایل و گز گفتم، سپهسالار گفت آنرا به متر تبدیل نمایم، زیرا که فاصله انداخت این توپ به اساس متر محاسبه شده است و توپچی ها از عملیه تحویل [از گز به متر] بصورت کل بی خبر بودند و نمیتوانستند به اساس خریطه فاصله میان دو محل را تعیین نمایند. توپ در عقب کوه و دور از دید دشمن در موضعی جای داده شده بود و از همین رو قلعه تل که هدف گلوله باری بود، به نظر نمی آمد و بایست میل توپ از موضع مستور به سوی قلعه گشتانده می شد. توپچی این مسأله را هم نمیدانست. از این ناهمی افسران من دریافتم که سپاهیان افغان در وقت آرامی تعلیم رزمی ندیده اند... از همین رو سپهسالار شخصاً توپ را به قعه تل نشانه گرفت و آتش کرد. مرمی توپ [تصادفاً] درست بر قلعه اصابت کرد و چون فاصله دقیقاً اندازه گیری شده بود، اولین گلوله برگدام قلعه اصابت کرد، باروت و توده های کاه ذخیره شده همه آتش گرفت و از قلعه ستونی از دود سیاه به آسمان بلند شد. مجاهدین با دیدن این وضع به قرارگاه های گرد و نواحی شهر که هنوز هم در تصرف انگریزها بود، حمله کردند، لشکر از دیدن این منظره از خوشی در جامه نمی گنجید. چند گلوله دیگر نیز به سوی قلعه آتش شد. چون باروت و گلوله آن اندک بود و امید آمدن مهمات نیز از کابل نبود، از همین رو فیر آن توقف داده شد». (صفحه 177)

«فرمانده انگریز پس از این گلوله باری، هواپیمایش را دستور داد تا سنگر توپ را دریابد، هواپیما به سوی محاذ ما حرکت کرد و از بالای ما گذشت، اما نه موضع توپ را یافت و نه سنگرهای لشکر ما را سراغ کرد بناءً بر ما بم فرو نریخت و بطرف سرحد افغانی پیش رفت و چند دقیقه بعد ما صدای افتادن بم ها را شنیدیم. وقتی شامگاهان به اردوگاه آمدیم، برای ما معلوم شد که آن هواپیما با دیدن خیمه ها چند بم بر آن افکنده است که در اثر آن چند مهتر و چند آشپز اردوگاه زخمی گردیدند.... روز دیگر چند گلوله به استقامت از توپ های جرمنی هویتز آتش شد و لشکر به محاصره قلعه دست یازید، اما اینکارها قرین موفقیت نگشت و امیدی هم به تسلیم شدن افرادی که در داخل قلعه بودند، محسوس نبود و بمباری در آن روز ادامه یافت و وقتی هوا پیما بر سر آنها پرواز میکرد، همه کار و بار خویش را را می کردند و می گفتند: "جهاز راغی.. جهاز راغی"». (شرح بیشتر: صفحه 178)

«روز سوم جنگ سپهسالار مرا جهت راضی ساختن لشکریان انگلیسی به تسلیم شدن جانب تل اعزام داشت. من با خود پرچم سفیدی را حمل کرده بطرف قلعه بردم تا با فرمانده انگلیسی مذاکره و او را در امر حواله [تسلیمی] قلعه "تل" به لشکر افغانی راضی سازم. من داخل شهر شدم؛ همه دکانها مسدود بودند، در شهر نه تنها لشکریان، بلکه اهالی نیز به خاطر نبودن مواد اولیه زندگی در مضیقه قرار داشتند. من بوسیله رهنمای خود تاجران و صاحب رسوخان شهر را فراخوانده به آنها اطمینان دادم که به جان و مال شان هیچ زیانی نخواهد رسید.... به این ترتیب نخست دکان های خوراکه فروشی و سپس همه دکانهای بازار باز گردیدند و زندگی روال عادی اش را گرفت..... اما سپاهیان داخل قلعه به مقابله ادامه میدادند و بر عابرین آتش می گشودند. از همین رو آمد و رفت میان محاذ ما و شهر با امن و اطمینان صورت نمیگرفت و من به سپاهیان پاسگاه

اطلاع فرستادم که اگر آنها خویشتن را تسلیم ما نمایند، مورد عفو قرار خواهند گرفت و اسلحه شان به خود شان واگذار خواهد شد و مورد توبیخ قرار نخواهند گرفت. سپاهیان برخی از پاسگاه با اسلحه خویش نزد ما آمدند و من آنها را به خدمت سپهسالار اعزام داشتم. اما سپاهیان سایر پاسگاه ها که به قلعه تل نزدیکتر بودند، پاسگاه شانرا ترک گفتند و به داخل قلعه پناه بردند. من شب هنگام در شهر اعلان منع رفت و آمد نمودم و مردم را بدون اجازت از بیرون شدن خانه های شان منع کردم تا در تاریکی شب فتنه و فساد رونما نگردهد... در حصص مختلف شهر پهره مقرر داشتم تا شب گزیده نمایند... و به این ترتیب من در نخستین شهر آزاد هندوستان نخستین اداره چی ملکی آن مقرر گردیدم و به خاطر همین نظم و انضباط در آن شب کدام حادثه ای رخ نداد». (179 - 180)

«روز دیگر سپهسالار از همه سنگرها بازدید به عمل آورد و دستور داد که با مشاهده اشاره مخصوص همه یکدم به قلعه گلوله باری نمایند و بعد از ظهر گلوله باری انجام یافت و پس از یک وقفه بار دیگر شروع شد، اما نتیجه ای مطلوب از آن بدست نیامد و مجاهدین نتوانستند داخل قلعه گردند. بعد از ظهر سرک میان کوهات و تل بوسیله هواپیماهای انگلیسی بمباردمان گردید. در آغاز هدف آنها ندانستیم، اما بعد ها ما از کوه های اطراف توسط دوربین های دریافتیم که از این سرک یک تعداد سواران بسوی قلعه روان هستند. برای ما معلوم شد که برای لشکرانگریز مستقر در قلعه همان کمکی رسید که انتظار آنها می کشیدند و به امید آن به پرچم سفید صلح ما کدام اهمیتی ندادند و از تسلیمی اسلحه خود امتناع ورزیدند... قبل از شام همان روز من مشاهده کردم ماشیندارهایی که به خاطر گلوله باری بر پاسگاه های قلعه بسوی دریای گرم فرستاده شده بود، برقاطرها بار شده، از راه دره های کوهستانی بار دیگر می آیند. من آن سپاهیان را توقف دادم و کوشیدم ایشان را به حرکت

دوباره بصوب محاذ اعزام دارم، اما وضع آن سپاهیان به اندازه ای تغییر یافته بود که اگر من اندکی بیشتر اصرار می کردم، شاید آنها بر من شلیک میکردند. من مشاهده کردم که عقب نشینی سپاهیان از سنگر پایان یافت. به خاطر رساندن این خبر در جستجوی سپهسالار شدم، سرانجام در نماز شام نزد او رسیدم و از ایشان دریافتم که همه سپاهیان پیاده انتهای دریای کُرم و سپاهیان مسلح ماشیندارها و توپها را در سنگرهای خود گذاشته و از دستور افسران خویش سرکشی نموده به طرف اردوگاه حرکت کرده اند. باقی لشکر با دیدن این وضع مورال خود را از دست داده و هرکس خودسرانه جهت عقب نشینی بطرف مرز افغانستان آمادگی گرفته است. حتی عده ای از سپاهیان بالای قاطران که برای حمل و نقل اسلحه تخصیص یافته بودند سوار شده راه افغانستان را در پیش گرفتند و وسایل جنگی را با سایر ابزار که بایست قاطرها حمل میکردند، در عقب خود به جا گذاشتند». (181 - 182)

«رضای الهی همین بود که شام 27 می [6جوز 1298] از کابل فرمان امیر صاحب (امیر امان الله خان) مبنی بر متارکه جنگ با انگریزها برسد. در فرمان آمده بود که انگریزها آزادی افغانستان را پذیرفته اند. اما در عوض روی عقب نشینی لشکر افغانی تا فاصله دورتر از بیست مایل از مرز به توافق رسیده اند، بناءً نیروهای رزمی افغانی که زیر فرمان شما قرار دارند، فوراً سرزمین هندوستان را ترک بگویند و به طرف مرز حرکت کنند و بیست مایل دورتر از سرحد بیایند». (183)

حسن ایبک با شرح رویداد های جنگ که نکات مهم آن فوقاً از کتاب خاطرات او اقتباس گردید، در پایان مبحث به حقایق موضوع اشاره کرده چنین می نویسد: «با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست یازیده بودند، پرده افتاد. سپهسالار به اساس حکم امیر صاحب از یک طرف به لشکر دستور داد تا به طرف مرز

حرکت کند و از طرف دیگر مرا دستور داد تا به فرمانده انگریزها در تل نامه ای به زبان انگلیسی بنویسم و آنرا بدست معتمد خویش که تصادفی [؟] به تل آمده بود، گسیل داشت. در نامه عنوانی فرمانده انگریزها آمده بود که میان حکومت های افغانی و انگلیس متارکه صورت گرفته است و امروز (اول جون) نیز از دوازده بجه شب درین محاذ آتش بس نافذ میگردد.....»

او صراحتاً اعتراف میکند که: «مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند - کاظم] آگاهی نیافتند و نه موضوع درحلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر درتل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیرصاحب عقب نشینی صورت گرفته است. ازخوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود». (صفحه 184)

سپهسالارطبق فرمان مرکز قوای خود را به بیست مایل از خط سرحدی بیرون کشید، ولی به دلیلی اهمیت استراتژیک پیوار که حمله به کابل از آنطریق به سهولت ممکن بود، از اجرای امر مرکز خودداری کرد، چنانچه ظفرحسن ایبک می نویسد: «سپهسالار به امیرصاحب نامه ای فرستاد که در آن نوشته بود: به استثنای پیوار نیروهای افغانی از همه محاذ ها به فاصله بیست مایل از مرز عقب نشینی کردند، اما از پیوار یک قدم هم عقب نخواهند رفت. اگر با وجود آن امیر صاحب و کابینه وی به عقب نشینی نیروهای رزمی از پیوار اصرار دارند، او این حکم را نمی پذیرد و نتیجه ننگین این عقب نشینی را نمی تواند برذمت خود گیرد. بناءً ترجیح میدهد از عهده اش استعفا دهد تا فرمانده دیگری بیاید و جای او را بگیرد و این حکم را عملی سازد». (صفحه 186)

سپهسالار برای قناعت دادن امیر یک هیئت سه نفری را به شمول ظفرحسن ایبک و زلیفه داد تا به کابل برود و موضوع را به امیر تشریح نماید. ظفرحسن ایبک می نویسد: «روز سوم ما به کابل رسیدیم و در همان روز به حضور امیر صاحب باریاب شدیم... استحکام سنگرهای پیوار را برای امیر صاحب بیان کردیم و به کمک خریطه و میز ریگی اهمیت منطقه را واضح نمودیم و عرض کردیم تا وقتی کوئل پیوار در دست ما باشد، انگریز هیچگاه از طریق خشکه نمی تواند بر کابل حمله کند و از حملات هوائی نباید بیم داشت. اما اگر از پایگاه پیوار نیروهای ما عقب نشینی کنند، اینکار یک اشتباه بزرگ نظامی خواهد بود. بنابراین باید پیشنهاد انگریزها در این ارتباط بایست رد گردد...» (صفحه 188)

این نگرانی سپهسالار بیمورد بود، زیرا انگلیس ها در نظر نداشتند از طریق محاذ جنوبی و کوئل پیوار به کابل حمله کنند، برعکس آنها با تمرکز جدی قوا در محاذ خیبر میخواستند نخست به جلال آباد و سپس کابل را زیر فشار قرار دهند، اما دولت انگلیس به دلایل مختلف با این نظر حکومت هند بر تانوی موافق نبود و اجازه نداد تا قوای انگلیسی از محل اشغالی "دکه" در خاک افغانستان فراتر قدم گذارد. این بود گزارشاتی مختصر از صفحات کتاب ظفر حسن ایبک اقتباس گردید و واقعیت فتح "تل" را بیان کرد.

اینکه چرا نشریه رسمی دولت امانی "امان افغان" پیهم اخبار مبالغه آمیز جریان جنگ را در محاذ جنوبی به نشر می رسانید، چرا شاه امان الله منار استقلال را به افتخار سپهسالار محمد نادر خان بنیاد گذاشت، چرا سپهسالار از اعلام متارکه با انگلیس ناخشنود بود، چرا شاه امان الله به درخواست محمدنادر خان جهت اشتراک در مذاکرات بعدی سیاسی با انگلیسها جواب منفی داد و بعضی سؤالات دیگر، اگرچه جواب به این سؤالات در دیگر نوشته های اینجانب ارائه شده است و تکرار آن در اینجا

لازم نیست، اما اینقدر باید خاطرنشان ساخت که شاه امان الله شخصاً از جریان واقعی رویداد ها در آن محاذ اطلاع داشت، با آنهم محض به این دلیل میخواست نتایج اقدام نظامی را (ولو در یک محاذ) برآورده جلوه دهد و از طریق نشریه "امان افغان" که در داخل و خارج کشور یگانه منبع اطلاع رسانی در آنوقت بود، با موفقیت و سرفرازی جلوه گر سازد تا روحیه جهاد را زنده نگهدارد و نیز مردم آزادیخواه آنطرف دیورند را در راه مبارزه شان تشویق و ترغیب نماید. دلیل اینکه شاه امان الله برگشت قوا را از محاذ جنوبی پیروز مندانه مورد استقبال شایان قرار داد و مینار استقلال را بنام سپهسالار محمدنادر خان مسمی کرد، نیز به تأسی از همین دلیل تاکتیکی بود.

ادامه جنگ و پیشنهاد متارکه ازطرف انگلیس:

این نظر که گویا درجنگ سوم افغان-انگلیس شاه امان الله زیر فشار بمباردمان طیاره های برتانوی مجبوره درخواست آتش بس و متارکه درجنگ شد، بیشتر ازطرف نویسندگان انگلیسی ازجمله "سر پیرسی سایکس" مطرح شده است. دراین ادعا فقط یک کلمه میتواند واقعیت موضوع را به نفع انگلیسها تغییر دهد، آنهم اینکه "درخواست" آتش بس نخست ازجانب شاه امان الله ارائه شد، درحالیکه اسناد تاریخی نشان میدهد که پیشنهاد متارکه باراول ازطرف مقامات انگلیسی هند برتانوی صورت گرفت و شاه امان الله بنابردلایلی آن پیشنهاد را به شرط "تصدیق استقلال افغانستان" توسط انگلیسها پذیرفت و سپس هر دو طرف با توقف جنگ درهرسه محاذ، راه حل سیاسی را از طریق مذاکره و مفاهمه درپیش گرفتند که پس ازسه دوره مذاکرات پرجنبال منتج به شناسائی رسمی استقلال افغانستان توسط انگلیسها گردید.

متأسفانه بعضی محققان افغان نیز به تأیید نظر "سایکس" پرداخته و معتقد اند که پیشنهاد متارکه درجنگ نخست ازطرف

شاه امان الله صورت گرفته است. برای رد این ادعا و به مقصد وضوح واقعیت اینجانب مطالبی تحت عنوان "شرحی درباره پیشنهاد متارکه درجنگ سوم افغان و انگلیس" نوشتم که در پورتال "افغان جرمن آنالین" در چهار قسمت سر از تاریخ 26 اگست 2019 به نشر رسید. (علاقمندان میتوانند این سلسله را در آرشیف نویسندگان افغان جرمن آنالین زیر نام اینجانب مطالعه فرمایند)

در ارتباط با نظر سایکس باید گفت: با آنکه بمباردمان هوایی انگلیس در ماورای ارگ کابل هیچ تلفات انسانی و تخریبی مهم نداشت و اما در جبهه مشرقی با دگرگونی و هیجان زیاد همراه بود. انگلیس ها خودشان این بمبارد را مورد انتقاد قرار دادند و آنرا به مثابه حملات هوایی جرمنی بر لندن توجیه کردند. هدف از این حملات از بس وارخطائی و تحت فشار قرار دادن شاه امان الله مبنی بر انصراف از ادامه جنگ و قبول آتش بس چیزی دیگری نبود. اینکه شاه امان الله در پایان اولین نامه خود عنوانی وایسرا خواهان امضای معاهده دوستی با انگلیسها شده بود، واضح است که این کار توأم با شناخت استقلال کامل افغانستان مطرح بود و نشانه ای از یک حسن نیت دیپلماتیک را بیان میکرد و به هیچ وجه مؤید آن نبود و نیست که گویا پیشنهاد متارکه از طرف افغانستان صورت گرفته باشد.

انگلیسها (با وجود استیلای قلعه جنگی در دکه در جبهه مشرقی و قلعه سپین بولدک در قندهار)، از ناحیه پیشرفت در جبهه جنوبی و از ترس شدت قیام اقوام سرحدی و سرایت آن در دیگر ساحات تحت تسلط خود در هراس بودند و می ترسیدند که مبدا ادامه وضع منجر به قیام های مردمی و قومی در آن طرف سرحد و ماورای آن در ساحات سند و پنجاب و حتی در هند شود که برای انگلیسها یک جنگ فرسایشی و دوامدار خواهد بود، لذا کوشیدند با ارائه پیشنهاد آتش بس به ادامه این وضع

پایان دهند و حل معضله را از طریق مذاکره و مفاهمه به پیش برند تا بتوانند از یکطرف از شدت جوش و خروش مجاهدین قومی در آن جبهه تاحدی بکاهند و ازطرف دیگر موفق شوند از طریق مذاکره و شناسائی استقلال افغانستان بعضی امتیازات را بدست آورند.

واضح است که وقتی شاه امان الله پیشنهاد متارکه و توقف جنگ را به تأسی از درخواست انگلیس به شرط "تصدیق استقلال افغانستان" پذیرفت، انگلیسها جهت آمادگی برای مذاکره نخست آتش بس و بیرون کشیدن قوای افغانی را به اندازه 20 میل (بعداً به توافق دوجانب به اندازه 10 میل) از سرحد به عقب شرط گذاشتند و شاه امان الله به عساکر افغان هدایت داد تا قوای خود را به اندازه فوق به عقب بکشند و در حال آماده باش نگهدارند تا در صورت تخلف انگلیسها از تعهد درمورد آغاز مذاکرات و عدم تصدیق استقلال کامل کشور، آماده برای شروع دوباره جنگ باشند، چنانکه این موضوع طی دو فرمان شاه امان الله به آنها خاطر نشان گردید. (متن فرامین دیده شود: عزیزالدین وکیلی پوپلزائی در کتاب "نگاهی به تاریخ استرداد استقلال"، چاپ کابل، ماه اسد 1368ش، صفحه 78 تا 94)

در اینجا باید اذعان کرد که انگلیس ها همیشه کوشیده اند تا در نوشته های خود در خصوص جنگها و شکست های خویش در افغانستان به نحوی قضایا را به نفع خود ارائه دهند و هیچگاه به توطئه ها و دسایس خود در جهت سقوط سلطنت امانی اعتراف نکرده اند. متأسفانه بعضی مؤرخان افغان عین قضاوت را درمورد قیام خوست و آوردن عبدالکریم کرده و گفته اند که انگلیس ها در قیام خوست و آوردن عبدالکریم نقش نداشته و هیچ سندی در دست نیست که این موضوع را ثابت سازد. مسلم است که هیچ کشوری نمیخواهد برای ثبوت فعالیت های توطئه آمیز خود سند ارائه کند، اما فقدان همچو اسناد معنی

آنها ندارد که از حقایق عینی و مشهود انکار کرد. به همین ترتیب اگر مؤرخان انگلیس به نفع موقف کشور خویش ابراز نظر میدارند و حقایق را به نحوی دیگر بیان میکنند، نباید به گفته های آنها بسیار اعتماد کرد، بلکه درصحت و سقم آن باید بیشتر تحقیق نمود و نظریات مختلف را در کنار هم گذاشت و آنچه را که با دلایل و اسناد و نیز شواهد و منطق بیشتر موجه به نظرمی آیند، به آن استناد ورزید.

برای بررسی مزید این موضوع بهتر است نظری به مآخذ دیگر تاریخی انداخت، از جمله:

1 - مطالب مهم و مستند درباره اینکه چگونه پیشنهاد متارکه از طرف انگلیسها به وسیله سردار عبدالرحمن خان (یکی از مشروطه خواهان اول و شخص مورد اعتماد شاه امان الله) ارائه گردیده بود، در کتاب "دست نویس عبدالحکیم خان و هاب پسر عبدالوهاب خان امین المکاتیب"، وضاحت می یابد که متن آنها در مقالات قبلی خود درج نموده ام و به دلیل اهمیت آن اکنون بار دیگر آنها را تقدیم میدارم:

عبدالحکیم خان و هاب می نگارد: «عبدالرحمن خان در بدو سلطنت امیر امان الله خان (1298 ش) به حیث ناظر معارف مملکت مقرر شدند، اما بنابر اجاب سیاست از وظیفه لزوماً بعهدہ سفارت روانه هند برتانوی گردیدند که این ایام پیشتر از اعلان استقلال افغانستان و آمادگی جهاد با انگلیس بود..... منظور سفارت هم مذاکرات و تماس دیپلماسی با برتانیه بوده است، چنانچه بمجرد اعلان استقلال افغانستان در فبروری 1919 و سوقیات کابل در اپریل سال مذکور به استقامت سرحدات هند با آنکه هنوز اعلان حرب نشده بود، سفرای دولتین در دهلی سردار عبدالرحمن خان و در کابل حافظ سیف الله خان مقیم بودند. وقتیکه جنگ در محاذ خیبر شروع شد

وبعد از آن قطع مناسبات دولتین اعلان گردید، دولت انگلیس از دهلی سفیر افغانستان سردار عبدالرحمن خان را با عائله اش تحت الحفظ در پایگاه نظامی خود که در "دکه" اشغال کرده بودند، آورد و پیش رفتن نگذاشت. از جانبی هم دولت انگلیس تمام اوراق و اشیای سفارت افغانستان را در دهلی و همچنین اوراق و اسناد نمایندگی افغانستان در پشاور را ضبط کرد. چون دولت انگلیس در طی جنگ محاذات متعدد در سراسر خطوط سرحد با افغانستان خطر جنگ را احساس و عواقب نامطلوب آنرا در مورد هندوستان درک نمود، ناچار مایل به صلح و تصدیق استقلال افغانستان گردید و راه مذاکره را توسط قوماندانان خود در دکه با سفیر نظربند افغانستان سردار عبدالرحمن خان باز کرد.»

نویسنده کتاب علاوه میکند: «انگلیسها در دکه با سردار موصوف به مذاکره پرداختند و او را حامل پیمایی ساختند تا به کابل رفته و با شاه امان الله خان درباره صحبت نماید. سردار عبدالرحمن خان بغرض اطلاع مذاکرات و تمایلات انگلیسها راجع به صلح روانه کابل شد و [انگلیسها] غلام احمد خان پسر شانرا در پایگاه عسکری دکه تحت حفاظت نگهداشتند... سردار خسته و افسرده بسلامت وارد کابل گردید و با امیر امان الله خان که او هم بشدت از جانب سردار عبدالرحمن خان و جریان مذاکرات شان نا آرام و در انتظار بود، در تماس شد. امیر امان الله خان از مساعی صادقانه و وطن خواهانه سردار عبدالرحمن خان اظهار خوشی و تشکر نموده، بعد از تعاطی افکار بقبول متارکه انگلیس با شرایط تصدیق استقلال، هدف حکومت افغانستان را برای عبدالرحمن خان حالی و رخصت فرمود. سردار عبدالرحمن خان واپس در دکه نزد انگلیسها آمده موافقت امیر را به آنها ابلاغ و متارکه بتاریخ سوم جون 1919 اعلان شد و سردار عبدالرحمن خان با پسر و همراهان خود پس از هفده

روز در دکه بکابل برگشت». (صالحه و هاب و اصل: "کتاب دست نویس عبدالحکیم خان پسر امین المکاتیب"، قسمت پنجم، منتشره پورتال افغان جرمن آنلاین، 14 نوامبر 2014، صفحه 18)

2 - داکتر عبدالرحمن زمانی در کتاب مستند و مشهور خود "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" در فصل سوم عنوانی دارد "مبارکه و سیاست تطمیع و تهدید انگلیس" و در باره مبارکه و تقاضای آتش بس می نویسد: «انگلیس ها اول تصور نمی کردند که افغانها راه جنگ را در پیش گیرند، و بعداً هم برای اینکه ضعف خود را بپوشانند، بیشرمانه کوشیدند دست آوردهای مبارزات آزادیبخش افغانها را نا چیز جلوه داده ادعا کنند که گویا افغانها در این جنگ شکست خورده و پیشنهاد مبارکه توسط غازی امان الله خان صورت گرفته است... اما اسناد و شواهد نشان میدهد که تقاضای آتش بس، ختم جنگ و مذاکرات صلح، اول توسط انگلیس ها پیشنهاد شده است».

داکتر زمانی در این رابطه یک پراگراف کوتاه از افغانستان شناس فقید لودویک آدامک را اقتباس میدارد که نوشته است: «حکومت هند به نماینده افغان اجازه داد تا به کابل رفته امان الله را به ختم فعالیت های خصومت آمیز و ادار سازد. امان الله موافقه نموده، و در نتیجه آتش بس زمینه مذاکرات طولانی و هیجانی در راولپندی، مسیوری (منصوری) و کابل فراهم شد که به مصالحه و تأسیس مناسبات عادی همسایگی انجامید». (آدامک، لودویک: "دکشنری جنگها، انقلابها و شورش های افغان"، (به انگلیسی)، لندن، 1996، صفحه 233)

داکتر زمانی می نویسد: «اسناد محرمانه استخبارات انگلیس نشان میدهد که پیشنهاد مبارکه توسط غازی امان الله خان نه، بلکه توسط خود انگلیس ها صورت گرفته و دولت افغانستان

کوشیده بود از جدی بودن این تقاضای انگلیس و چگونگی شرایط شان اطلاع حاصل کند. کمشنر عمومی و نماینده حکومت هندبرتانوی برای گورنر جنرال ایالت سرحدی شمال غربی بتاريخ 23 می 1919 به آمرانش در شمله نوشت که "عبدالرحمن خان نماینده افغان با پیغام حکومت هند که دیشب برایش داده شده بود، امروز صبح بطرف دکه حرکت کرد. سه نفر از صاحبان او درین جا در قلعه (نظامی) ما در توقیف بسر میبرند، از جمله دوفرشان تقاضا نموده اند که با من مذاکره کنند. امروز من با آنها صحبت طولانی داشتم. آنها عبارت اند از سردار حبیب الله خان، نواسه گل محمد خان محمدزی که خود را آمر عمومی تلگراف افغانستان معرفی میکند، و دومی کرنیل احمد علی که نواسه سردار محمد رفیق خان لودی میباشد. نفر سوم که من او را ندیدم، عبدالعزیز سرحدار دکه میباشد که اسمش در مکاتباتی که توسط ما کشف و قطع شده است، زیاد به نظر میرسد. حبیب الله فرمانی را از امیر برایم نشان داد که مضمون آن قرار آتیست":

متن فرمان: «به حبیب الله خان سرپرست دفتر پست و کرنیل احمد علی خان! طوریکه عبدالرحمن خان نماینده تعین شده افغان برای حکومت هند که از آنجا برگشته است، برایم اطلاع داده است، قبل از عزیمت سکرتر خارجه [فارن سکرتری هند برتانوی - وزیر خارجه - کاظم] با او راجع به آتش بس و باز کردن دروازه های صلح مذاکره نموده است. لهذا من به شما وظیفه و صلاحیت میدهم تا در میدان جنگ به کمپ انگلیس ها رفته راجع به شرایط (مقررات) صلح با ایشان مذاکره کنید و اگر زمینه مصلحه را مساعد یافتید، موضوع را برایم اطلاع دهید. رفتن شما به کمپ آنها ضروری بوده و من برای شما صلاحیت این اقدام را میدهم. محل امضای امیر امان الله - سه شنبه 19 شعبان 1237ق». مقصد از توظیف سه نفر فوق

حصول اطمینان شاه امان الله از این بوده که آنچه را سردار عبدالرحمن خان مبنی بر پیشنهاد متارکه از طرف انگلیس ها برایش ارائه شده بود، مجدداً مورد بررسی قرار دهد و مطمئن شود که انگلیس ها در این پیشنهاد جدی هستند.

داکتر زمانی در ادامه می افزاید: «از نامه فوق غازی امان الله خان و همچنان نامه احتجاجیه که بعد از بمباردمان هوایی جلال آباد و کابل به نائب السلطنه هند برتانوی فرستاده شده و در آن از یکسو به ارسال سردار عبدالرحمن خان نماینده افغان به کابل و تأکید بر اجتناب جنگ، و از سوی دیگر به بمباردمانی که شباهت به بمباردمان لندن توسط قوای هوایی جرمنی داشت و خود انگلیسها آنرا یک حرکت شدید وحشیانه تقبیح کرده بودند، اشاره شده بود. هویدا است که انگلیس ها با آنکه پیشنهاد متارکه و اعاده صلح را نمودند، نه تنها به زور آزمائی شان ادامه دادند، بلکه بر علاوه حملات هوایی شبکه های استخباراتی و گروه های استخدامی اش را فعال ساخته در بین مردم به تبلیغات وسیع ضد امانی پرداخته، از یکطرف آوازه های قبل از وقت قبولی متارکه توسط غازی امان الله خان را پخش نمودند و از طرف دیگر کوشیدند او را مسئول اصلی جنگ و یگانه عامل کشته شدن افغانها قلمداد نمایند». (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، مؤسسه انتشارات مُسکا، افغانستان، 2013، صفحات 131 تا 134 با استفاده از "اسناد محرمانه آرشیف هند بریتانوی، تلگرام شماره پی 1433 آر، مورخ 23 می 1919، L/P &S/ 10/819, P285")

3 - جرنیل یارمحمدخان وزیری در کتاب خاطرات خود می نویسد: «وقتی که قوای فرنگی و گورکه به وزیرستان، کندر، روب و گومل از طرف مجاهدین ما شکست خوردند، آنها قوای باقیمانده خود را در دیره غازی خان، دیره اسماعیل خان و

از طریق سند به عقب کشیدند و در همین وقت جنرالان و کرنیلان فرنگی به این فکر شدند که هرگاه مجاهدین افغان به جنگ دوام دهند، امکان زیاد موجود است که در صورت دوام جنگ مجاهدین افغان، سند و پنجاب نیز آرام نمی مانند و باز هم به تحریک آنها برای تمام هندوستان و بنگال خطر پیش میشود، آنوقت درسند و پنجاب نیز جهاد مردمی در برابر فرنگی ها برای استقلال به راه می افتد و مردم در سند و پنجاب و هندوستان به کوچه ها و بازارها می برآیند و در برابر فرنگی ها به مظاهره می پردازند».

جرنیل وزیری می افزاید: «ما مجاهدین این تعهد را کرده بودیم و آن نیت و اراده ما بود که فرنگی ها را از تمام هندوستان و بنگال بیرون کنیم. این عزم و اراده ما مجاهدین نیز بود که قوای زیاد فرنگی و گورکه را به کندر، روب، کومل و وزیرستان نیست و نابود کنیم و یک تعداد آنها را از دیره غازی خان، دیره اسماعیل خان و سند به عقب برانیم... فرنگی ها که به مکر و حیل بسیار شهرت و مهارت دارند، وقتی این حالت را دیدند که مجاهدین ما در آن جا در حال پیشرفت میباشند و جنازه شهیدان در برابر شان قرار داشت، فوراً بهتر و لازم دانستند که از حکومت افغانستان تقاضای متارکه جنگ و آتش بس را نمایند و وقتی دیدند که خون مجاهدین به جوش آمده است، با ارائه پیشنهاد متارکه به حکومت افغانستان، خواستند تا جوش و خروش مجاهدین را خاموش سازند». (خاطرات جرنیل یار محمد خان وزیری: "د افغانستان د خپلواکۍ او نجات تاریخ"، مهتم: فدا محمد نومیر، پشاور، 1379، صفحه 97 - 98)

جرنیل وزیری از قبول پیشنهاد متارکه توسط شاه امان الله ناراضی و شاکی بود و این شکایت او به حیث یک سرکرده قوم وزیر آنطرف سرحد بجا است، اما هدف اصلی و اساسی

شاه امان الله غازی از اعلام جهاد در قدم اول استرداد استقلال کامل افغانستان بود، نه آنکه برای آزادی ساحات ماورای سرحد که زیر سلطه انگلیس ها بود، اقدام کند و بدانوسیله خود را در یک جنگ فرسایشی و دوامدار با انگلیسها قرار دهد. شاه امان الله آرزو نداشت که پای روسیه شوروی را به حمایت از خود علیه انگلیس ها در میان بکشد، بلکه میخواست با حفظ دوستی با انگلیس و روسیه بلشویک بیطرفی عنعنوی افغانستان را با حفظ استقلال و توسعه روابط با کشورهای جهان در پرتو صلح و ثبات نگهدارد.

4 - میرغلام محمد غبار در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" شرح مبسوطی در زمینه دارد که در اینجا بعضی قسمت های آنرا اقتباس میدارم. او می نویسد: «دولت انگلیس از دهلی سفیر افغانی سردار عبدالرحمن خان را با عائله اش تحت الحفظ در پایگاه نظامی و اشغالی خود در "دکه" آورد و نگهداشت.... چون دولت انگلیس در طی جنگ با افغانستان اندازه خطر امپراطوری را در هندوستان و رشادت مردم افغانستان را در محاذات جنگ احساس و معاینه میکرد، لهذا مایل به صلح و تصدیق استقلال افغانستان گردید و راه مذاکره را توسط قوماندان خود در "دکه" با سفیر نظربند افغانی باز کرد. در طی این مذاکرات طولانی انگلیس ها تصدیق استقلال افغانستان را پذیرفته و از وجوب متارکه و منافع دوستی دولتین سخن زدند. سردار عبدالرحمن خان بغرض اطلاع این تمایلات انگلیس ها به پادشاه افغانستان به کابل آمد، در حالیکه انگلیسها عائله و پسر او (غلام احمدخان رحمانی) را در پایگاه عسکری خود نگهداشته بودند. سردار عبدالرحمن خان در کابل با شاه مذاکره کرد و بعد از تصمیم دولت بقبول پیشنهاد متارکه انگلیس با شرط تصدیق استقلال، برگشت. انگلیسها از این نرمش و لغزش بيموقع دولت جدیدالتأسیس افغانستان استفاده کرده و روی

موضوع متارکه بین دهلی و کابل مکاتبات بعمل آمد و انگلیس های مغلوب توانستند بر دولت غالب افغانستان تحمیل نمایند که تا امضای رسمی معاهده صلح سپاه افغانی 20 میل از سرحدات کشور عقب تر برود [تا آنوقت موضوع غالب و مغلوب دقیقاً معلوم نبود - کاظم]. در حالیکه مردم مجاهد [مجاهدین اقوام سرحدی - کاظم] و قوماندانهای عمومی محاذات پاکتیا و قندهار مخالف چنین شرطی بودند و حتی کتباً دولت را از این تصمیم بيموقع ملامت کردند. ولی پادشاه افغانستان از این تصمیم خود که تنها استقلال کشور را تأمین میکرد، بدون مشوره با نمایندگان مردم و قوماندانهای محاذ جنگ، برنگشت، لهذا متارکه در 3 جون 1919 اعلام شد. سردار عبدالرحمن خان سفیر سابق افغانی در هند بعد از 17 روز اقامت در دکه و رفت و آمد بکابل، به پایتخت برگشت.... بعد از اعلان متارکه دولت، البته عساکر افغانی در هیچ محاذی به جنگ نپرداختند، ولی مردم مجاهد خیبر و سرحدات پاکتیا جنگهای ملی خود را به ضد انگلیس دوام دادند». (غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، صفحه 769 - 770) [در اینجا باید خاطر نشان ساخت که مرحوم غبار نیز از جمله منتقدان متارکه با انگلیسها بود.]

انگیزه های هردو طرف برای متارکه و مصالحه:

اینکه چرا شاه امان الله (با وجود مخالفت بعضی شخصیت های مؤثر- از جمله سردار عبدالقدوس خان صدراعظم، سپهسالار محمدنادر خان و از همه مهمتر حضرت صاحب فضل محمد مجددی شمس المشایخ که روحانی مبارز، ضد انگلیس و شخصیت با نفوذ در بین قبایل بودند و تعدادی دیگر) پیشنهاد متارکه انگلیسها را فوراً قبول کرد، جنگ را متوقف ساخت و راه حل سیاسی را در پیش گرفت، دلالتی وجود دارند که اهم آن مختصراً ذکر میگردند:

1 - ضعف قوای نظامی دولتی افغانستان و اتکای بیشتر به قوای قومی و درمقابل باتمام برتری های نظامی که انگلیسها داشتند، برای اولین بار دراین جنگ از قوای هوایی (طیاره) استفاده کردند.

2 - ترس از اینکه با تداوم جنگ و ضعف قوای افغانی، موفقیت های نظامی حاصله در جبهه جنوبی که میتوانست آغاز یک عملیه سیاسی مساعد باشد، نیز از بین برود و موقف جانب افغانی در مذاکرات سیاسی ضعیف گردد.

3 - خطر اینکه انگلیسها از وسیله همیشگی تطمیع یک عده سران قبایل و اقوام کار گیرند و آنها قوای خود را از جنگ بیرون بکشند و قوای دولتی را در ادامه جنگ تنها گذارند.

4 - واضح بود که در صورت تداوم جنگ از یکطرف افغانستان بسوی روسها کشانیده میشد و از طرف دیگر روابط سیاسی با انگلیسها قطع میگردد. شاه امان الله میخواست با سیاست "بیطرفی فعال" از رقابت روس و انگلیس به نفع کشور استفاده کند و لذا آرزو نداشت بیک طرف وابسته بماند.

5 - ختم جنگ عمومی اول موقف انگلیسها را در هند به مشکل مواجه ساخته بود و نیز آنها از پیشرفت احتمالی روسها بطرف جنوب شدیداً ترس داشتند، لذا شاه امان الله با درک همین وضع، شرایط جهانی و منطقوی را برای حصول استقلال کشور از طریق سیاسی بسیار مساعد میدانست که باید از آن استفاده فوری بعمل می آمد.

6 - در صورت تداوم جنگ، نفوذ رؤسای قبایل و همچنان علمای دینی در کشور بسیار زیاد می شد، بخصوص نفوذ خانواده های روحانی که از همه بیشتر خواهان قدرت سیاسی وسیع به حیث "شریک السلطنه" بودند که در نتیجه افغانستان بار دیگر به نظام قبایلی دوره قبل از امیر عبدالرحمن خان برگشت میکرد، دولت

ضعیف می شد و بساط خانه جنگی ها هموار میگردید و آرزومندی دولت جهت آوردن اصلاحات برآورده نمی شد. لذا شاه امان الله صواب را در آن دید تا در چنین موقع حساس خودش تصمیم اتخاذ نماید. طرح موضوع با بزرگان قومی شریک در جهاد از یکطرف و وقت بیشتر را احتوا میکرد و عملاً از نظر تخنیکی در چنان وقت کوتاه میسر نبود و از طرف دیگر ترس از پیدا شدن اختلاف نظر و استفاده سوء انگلیس ها از این اختلاف نظر، موجب ضعف موقف رسمی دولت میگردید.

داکتر عبدالرحمن زمانی عوامل ذیل را نیز در قبولی پیشنهاد متارکه مؤثر میدانند (کتاب "بازنگری..."، صفحه 138 تا 140):

الف) ناکامی قوای عسکری افغان در جبهه خیبر و ناتوانی عمومی شان در پیشروی به قلمرو هند برتانوی، ولو که قوهای قومی در حال پیشرفت بودند، اما برای مدت طولانی توان نگهداشت سرزمینهای مفتوحه را نداشتند و ناگزیر باید آنرا به قوای دولتی افغانستان می سپردند و قوای دولتی نیز در اینکار دچار ضعف و مشکل بود.

ب) شکست و سرکوب قیام مردم در پشاور بوسیله قوای انگلیس.
ج) سرکوبی و تضعیف قیام عمومی مردم در داخل هند برتانوی.
د) سهم نگرفتن بعضی از قبایل سرحدی در جنگ به دلیل تطمیع شان از طرف انگلیس.

هـ) استفاده انگلیسها از ستون پنجم یا هواداران آنها در داخل کشور و ایجاد ناامنی و چور و چپاول در جلال آباد.

در اینجا باید تذکر داد که شاه امان الله در نامه های خود عنوانی سران جبهات اکیداً نوشت که متارکه فقط به مقصد شروع مذاکرات جهت رسیدن به توافق مبنی بر شناسائی استقلال کامل افغانستان از طرف انگلیس ها صورت گرفته و اگر چنین هدفی برآورده نشود، جهاد مردم افغانستان ادامه خواهد داشت و

در این ارتباط در پایان یک نامه خود عنوانی سپهسالار محمد نادر خان این بیت را نوشت:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد بجانان یا جان ز تن برآید

اینکه چرا انگلیسها به عجله متارکه را پیشنهاد کردند، چند دلیل دارد:

یک - آنها با آمدن فصل گرما و نیز خستگی مفرط قوای هندی از جنگ جهانی اول، ادامه جنگ را در ساحات حساس قبایل ماورای خط دیورند یک جنگ فرسایشی و دوامدار ارزیابی میکردند و از نظر نظامی پیشبرد جنگ را بحال خود مفید نمی‌دیدند.

دو - هنوز جنگ در جبهه جنوبی ادامه داشت که حکومت بلشویکی روسیه بتاريخ 27 مارچ 1919 اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و انگلیس‌ها میدانستند که در صورت ادامه جنگ پای روسها در افغانستان کشانیده میشود و اینکار برای انگلیسها غیرقابل تحمل بود.

سه - آتش جنگ بیشتر در ساحات قبایلی تحت نفوذ انگلیسها گسترش می‌یافت و آن ساحه که حیثیت منطقه "حایل" را برای انگلیسها داشت، به میدان جنگ و مرکز ناآرامی‌ها در منطقه تبدیل می‌گردید و این وضع برای انگلیسها دردسر فراوان خلق میکرد. چنانچه لندن به هندوستان این نکته را خاطر نشان کرد که: ما از سپاه منظم افغانها ترس نداریم، بلکه از قبایل غیرمنظم که بصورت پیگیر برکمپ‌های منفرد خطوط مواصلات ما حمله میکنند، هراسان هستیم.

تبادلۀ نامه ها بین وایسرا و شاه امان الله:

بعد از اعلام متارکه چند مکتوبی بین وایسرای هند برتانوی لارڈ چلمسفورد و شاه افغانستان رد و بدل شد که متن آنها در دست نیست؛ ولی میر غلام محمد غبار تنها به نقل دو نامه که بین دو جانب تبادلہ شدہ موفق گردیده است: یکی نقل مکتوب وایسرای هند عنوانی شاه امان الله فرستاده بود و دیگر جوابیہ شاه امان الله به متن مکمل نامه فوق الذکر وایسرا که در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" (از صفحہ 770 تا 774) درج میباشند که مختصر آنها ذیلأ تقدیم میگردد. (دراین دوناہ طرفین طبق معمول آنوقت یکدیگر خود را به کلمات "مشفق" و "دوستدار" یاد کرده اند)

مختصرنامہ وایسرا بہ شاه امان الله:

نامہ مورخ 22 رمضان 1337 هجری قمری (21 جون 1919) وایسرا چلمسفورد (دوستدار) بہ شاه امان الله غازی (مشفق) کہ بہ جواب نامہ ده روز قبل شاه امان الله (مورخ 12 رمضان - 11 جون) نگاشته شدہ، حاوی شش فقرہ میباشد کہ مختصر آن چنین است:

در فقرہ اول وایسرا خاطر نشان می سازد کہ: «تعدادی از افواج نظامی افغان هنوز در سمت سرحد مامیباشد، مخصوصاً در نواحی کوتل پیوار؛ آنها را باید فوراً پس ببرند، مادامیکہ یکنفر افغان نظامی ہم طرف سرحد ما بماند، مذاکرات صلح خارج از مسئلہ میباشد وچارہ دیگر ندارد، مگر اینکه مخاصمت مجدداً شروع شود.» وایسرا دراین فقرہ از شاه امان الله خواہش مینماید تا: احکام صادر کند کہ هیچ جمعیت از اہالی قریہ جات و اقوام ولس (مقصد اقوام سرحدی است) در نواحی افواج نظامی آنها جمع نشوند، در غیر آن بہ جنرال های خود صلاحیت پراکنده ساختن شانرا دادہ است.

در فقره دوم اشاره به مشکلاتیکه شاه امان الله در مورد کنترل فعالیت اقوام سرحدی نوشته بود، وایسرا اکیداً خواهش کرده تا شاه احکام مؤکد به مردمان خود صادر نماید و از آنها بخواهد که در محلات نظامی انگلیسها نزدیک نشوند، در غیر آن طیارات آنها و ارسی خود را جاری خواهند داشت تا افواج شان از چنین جمعیت های اقوام مخالف محفوظ بمانند.

در فقره سوم باردیگرتأکید برآنست که طرف افغان بکوشد تا اقوام سرحدی را از ادامه فعالیت باز دارد؛ وایسرا می نویسد: «در وقتیکه مذاکرات صلح بین ما در پیش است، ناممکن است که اقوام در حالت شبهه و هیجان گذاشته شود و چون از اقدامات آن مشفق (یعنی شاه امان الله) برانگیخته گردیده اند، بعهده آن مشفق است که آنها را بر وفق شرح مندرجه متنبه نمائید».

در فقره چهارم وایسرا تصریح میکند که دولت او هرگز راضی نخواهد شد که بیشتر ازین هیچ تغییری در شرایط متارکه مخاصمه بعمل آورد واما حاضر است احکام لازم را در باب پذیرائی مامورین منتخبه افغانی در راولپندی صادر نماید. در فقره پنجم وایسرا ضمن معرفی رئیس هیئت طرف انگلیسی "سرهملتن گرانت"، از شاه امان الله خواسته است هیئت افغانی را نیز معرفی دارد تا انتظارات لازم تدارک گردد. در فقره ششم وایسرا ابراز امیدواری کرده تا یک مستقبل درخشان و برقراری مجدد روابط دوستانه بین دولتین برقرار گردد. (این بود مختصر نامه وایسرا عنوانی شاه امان الله غازی در موقعیکه هنوز جنگ در جبهات ادامه داشت و در جبهه جنوبی افغانها به کمک اقوام سرحدی در حال پیشرفت بودند.)

جوابیه شاه امان الله به وایسرا:

شاه امان الله متعاقباً طی نامه مفصل به جواب نامه فوق الذکر وایسرا پرداخت که متن آنرا غبار در کتاب خود نقل کرده است و اینک نکات مهم آن مختصراً تقدیم میشود:

نامه با این عبارت آغاز میگردد: «مراسله محبت سلسله آن دوست مشفق مهربان مورخه 22 رمضان 1337 هجری قمری مطابق 21 جون 1919 بتاریخ 26 رمضان واصل گردیده باعث مزید اتحاد و مؤدت گردید، آندوست محترم و مهربان را متوجه بخیالات دوستانه خیراندیشانه دوستدار مینمایم که: مدعا و مقصد کلی فیما بین دولتین علیتین از روابط اتحاد و قیام دوستی طرفین ملحوظ است، پس چون خیالات طرفین بنا بر خیر طرفین مایل و جاهد به صلح طرفین و لحاظ شرف دولتین میباشد، لازم است که توجه دولتین بر التیام جراحات سابقه باشد و کوشش برای این باشد که وضعی به رویکار آید که غلط فهمی های سابقه برطرف شده اتحاد و ارتباط جدید مؤدت انگیزی بر رویکار آید که طرفین از آن استفاده حاصل کند. لیکن مکتوب آخرین فوق الذکر دوستدار کاملاً باعث اثبات خیالات فوق و آنچه لازمه وقت باشد، نبوده بعضی خلل های اندکی بتصور دوستدار رسانیده و از آن متأثر گردانیده است. پس لازم شمرده شد که در باب فقرات خواهشات دوستدار که در باب متار که میباشد، دوستدار را متوجه نمایم و آنچه مصلحت وقت باشد، آن دوستدار را از روی خیالات خیراندیشانه عاقبت اندیشانه خود مستحضر سازیم که:

در باب فقره اول که افواج نظامی افغانی بقدر 20 میل از افواج دولت برتانیه دور باشند، دوستدار مینگارد که چون خیالات خیراندیشانه آندوست مهربان و اظهارات اولین شانرا مشعر بر خواهش مصلحه دانستم و در دفع خونریزی فیما بین دولتین

علیتین را مدنظر داشتند و این دوستدار هم خیالات آندوست مهربان خود را خیرخواهانه و بصواب قرین تصور بالیقین کردم، خواهشمند صلح گردیده حرف متارکه در بین آورده شد. لهذا چون خیال آندوست مهربان را قایم براین دیدم و ملاحظه نمودم که افواج نظامی افغانی 20 میل از افواج برتانیه دور باشد، در اکثر حصه جات مملکت خود همین کارروائی را، با وجودیکه در مراسله آن مشفق زبان نداده بود، اجرا نمودم و برای فوج مقیمه سرحد چمن و کوتل پیوار احکام نمودیم که بقدر 10 میل دور از مقابل فوج شما اقامت پذیرد، الی زمان تصفیه مکالمات و مذاکرات بشوند، گویا در حقیقت این خواهش آندوست کاملاً منظور گردیده، لیکن افواج نظامی دولت برتانیه به سبب دفع تکلیف بعضی دیره جات سرحدی و تسکین جوش فوق العاده رعایای داخله و جلوگیری شان از محاربه، این دوستدار لازم میداند که بمقابل کارروائی ما که ده میل افواج خود را در حدود کوتل پیوار و چمن و در باقی سرحدات خود از 10 میل الی 20 میل احکام دور شدن را داده ایم، دوستدار هم لازم است که افواج خود را از قلعه نو سمت چمن به چمن و از حدود دکه را به لوارگی منتقل نمایند و به حدود سرحدات سابقه خود الی زمان تصفیه متارکه و مصالحه که فیما بین دولتین میشود، لحاظات طرفین مدنظر طرفین میباشد، نه اینکه از یکطرف هرچه گفته شود طرف دیگر قبول کند، این از انصاف قدری بعید است و لازم است که آن دوستدار به تعمق در این باب نظر نمایند. زیاده اصرار دوستدار در این باب چه خواهد بود، طوالت و پیچیدگی در این چنین فقرات جزئی و ارسال مرسول باعث خلل خیالات طرفین گردیده تأثیری خواهد بخشید که از آن نتیجه به ظهور آید که معامله موجوده را شکل دیگر داده منجر به غلط فهمی و فساد خواهد گردانید. دوستدار تعطیل این قسم فقرات را به لحاظ خیراندیشی و دوستی فیما بین دولتین لازم نمیداند».

در ادامه نامه در باب پرواز طیارات برتانوی در داخل افغانستان و حتی در حواشی سرحد بعد از ذکر دلایلی که همچو پرواز ها موجب اخلال اوضاع میشود، مطالبی بیان گردیده و گفته شده است که: «از آمدن طیاره های شما ضرور یک هیجان فوق العاده برای مردم ما عاید میشود و فیرهای تفنگ باوجود امتناع سخت ما، بالای طیاره های دولت برتانیه می نمایند و از طیاره های شما، بقراریکه ارقام داشته اند، بمباری بالای مردم خواهد شد و ضررمالی و جانی برایشان خواهد رسید و این نتیجه بسیار خراب خواهد بخشید و در اینصورت متارکه نشد، بلکه منازعه و مخاصمه شد، چون هردو دولت خیال مصالحه را دارند و خیرطرفین را به همین میدانند، چه ضرور که اینطور اوضاع در بین واقع شود.....دوستدار به هیچ صورت بلحاظ خیرطرفین گردش طیاره های شما را بالای حصه جات خاک داخله افغانستان مناسب نمیداند».

درمورد شکایت انگلیسها از اقدامات مردمان سرحدی و برانگیخته شدن آنها و اینکه بعضی از آنها اگر در افغانستان پناه گزین شوند، باید جا داده نشده و خارج کرده شوند، در این نامه جواب صریح ارائه گردیده و گفته شده است که دولت افغانستان آنها را "برانگیخته" نساخته و «به ایشان خبر داده است که از این به بعد در صدد این خیال نباشند و بعد از این در این باب کارروائی نکنند. در باب پناه گرفتن نفری سرحدی و یا غیر آن در حال و در مال چون رسم عالم بر اینست که نفری یک دولت بدیگر دولت در هرباب پناه گزین شوند، واپس داده نمیشوند و پناه داده میشوند....[چنین درخواست] هم از قانون عالم و هم از انسانیت خارج است و علاوه بر همه حسب مذهب هم برای پناه گزین خواه از هر مذهب باشد و پناه در ملک اسلام روی بیاورد، کشیدن و پناه ندادن شان ناجائز است.... اگر خیالات گورتمنت برتانیه از مصالحه باشد، در این قسم امورات جزئی پیچیدن چه

ضرور؟ و اگر خیالات از مصالحه نباشد، پوره دانسته خاطر این دوستدار کرده شود تا از مدعا ما هم بدانیم. و برای دوستدار از این فقره تعجب دست داده که از یکطرف آندوست مهربان مراسله مؤدت مرسله خود اظهار سرور، موافقت و یگانگی را نشان داده سلسله ازدیاد دوستی فیما بین دولتین را خواهشمند است... و از طرف دیگر در شرایط صرف متارکه مؤقتی اینقدر به امورات غیرضروری که از آن فائده صریحی برای دولت آن دوستدار به نسبت دوستی دولت افغانستان اصل باشد، عاید نیست، می پیچد وسخت میگیرد. از این قدری تشویش بر اوضاع غیرموقع وقت برای این دوستدار حاصل شده دوستدار برای آن دوست مهربان معاً افسوس می نگارد که نتیجه این اوضاع بر اجتناب مصالحه از طرف این دوستدار هم بوقوع خواهد رسید، والا دوستدار هرگز راضی به این نمیباشد که بر رشته اتحاد دوستی که از سالهای دراز دول علیه مستقله افغانستان با دولت بهیه معظمه بر تانیه دارد، منقطع و مبدل به مجادله و مخاصمه گردد.»

در پایان جوابیه، شاه امان غازی از معرفی سر هملتن گرانت به حیث رئیس هیئت مذاکره کننده طرف بر تانیه ابراز خشنودی و امیدواری میکند که «همین پیچیده گی ها و غلط فهمی ها در بین بوقوع رسیده، بر طرف شده معامله یک صورت درست که خیر طرفین در آن باشد، و بشرف دولتین علیتین تصفیه شود» و ضمناً رئیس هیئت مذاکره کننده طرف افغانی را که علی احمد خان ناظر (وزیر) داخله میباشد با اعضای معیتی و همراهان شان معرفی مینماید که آماده سفر به آن طرف میباشند. (این بود مختصر مطالب مهم مکتوب شاه امان الله به جواب وایسرای هند که متن مکمل آن در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ"، صفحه 772 تا 774 درج است.)

از ورای متن نامه بوضاحت بر می آید و جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی ماند که پیشنهاد متارکه از طرف انگلیس ها صورت گرفته است، نه از جانب شاه امان الله غازی، چنانچه در نامه جوابیه شاه عنوانی ویسرا صراحتاً ذکر شده است: «چون خیالات خیراندیشانه آندوست مهربان و اظهارات اولین شانرا مشعر بر خواهش مصالحه دانستم و در دفع خونریزی فیما بین دولتین علیتین را مدنظر داشتند و این دوستدار هم خیالات آندوست مهربان خود را خیر خواهانه و بصواب قرین تصور بالیقین کردم، خواهشمند صلح گردیده حرف متارکه در بین آورده شد.»

فصل دهم

توسل به راه حل سیاسی یک اقدام معقول!

با وجودی که جنگ در طول سه هفته در جنوبی هنوز در حال پیشرفت بود، شاه امان الله پیشنهاد متارکه را که جانب انگلیس بتاریخ 3 جون 1919 (12 جوزا 1298 ش) ارائه کرده بود، قبول نمود و جنگ را متوقف ساخت و بعد از آن تاریخ با استفاده از این دست آورد مهم نظامی، خواست تا داعیه استقلال افغانستان را از طریق مذاکرات سیاسی دنبال کند.

لودویک آدامک افغانستان شناس مشهور امریکائی که آثار متعدد در باره افغانستان دارد، راجع به پی آمد نهائی جنگ سوم افغان وانگلیس به این نظر است که: «برتانیه در جنگ سوم افغان پیروز نگردید، هر دو طرف اراضی یکدیگر را اشغال کرده بودند و پیکارهای فیصله کن صورت نگرفت و هیچ یک از هر دو طرف بصورت مشخص شکست نخورد، لیکن این جنگ به تسلط و اقتدار برتانیه در افغانستان خاتمه داد و افغانها حق دارند که در آن جنگ خود را پیروز اعلان نمایند، و لو اینکه در نهایت این پیروزی را در ساحه دیپلوماسی بدست آوردند، تا اینکه آنرا در میدان جنگ کمایی کرده باشند». (آدامک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"،، صفحه 151)

شاه امان الله برای نیل به استقلال کامل کشور از طریق سیاسی در عین زمان از دو مسیر استفاده کرد: یکی اعزام اولین هیئت

رسمی برای مذاکره با جانب انگلیس تحت ریاست علی احمدخان به راویندی و ادامه مذاکرات بعدی و دیگر اعزام یک وفد سیاسی سیار تحت نام "سفارت فوق العاده" بریاست محمودلی خان دروازی نخست به روسیه شوروی و سپس به بعضی کشورهای اروپائی جهت شناسائی رسمی دولت مستقل افغانستان و برقراری روابط سیاسی بین آن کشورها با افغانستان.

شاه امان الله در سیاست خارجی نصیحت امیر عبدالرحمن خان پدرکلان خود را جداً درگوش داشت که باید کشور را بین (شیر و خرس) طوری محفوظ نگهدارد که از رقابت هردو استفاده کرده، ولی به هیچیک آنها اعتماد نکند، درغیرآن تمامیت و استقلال کشور مواجه به خطر جدی خواهد شد. بنابراین شاه نمیخواست سیاستی را پیش گیرد که به منافع همسایه گان صدمه رساند و موجب تعرض آنها به افغانستان شود. مشکل شاه امان الله به مقایسه عصر پدرکلانش که نزدیکی به انگلیس ها را به نفع سلطنت خود دیده و از استقلال روابط خارجی کشور در بدل آن چشم پوشیده بود، فرق بارز داشت. برای شاه امان الله کسب استقلال کامل کشور از همه بالاتر بود و برای نیل به این هدف باید با انگلیس ها به مقابله می پرداخت، بناءً ناگزیر بود درآغاز با روسیه از در دوستی کنارآید. شاه بعد از موفقیت در اقدام نظامی کوشید تا از طریق سیاسی برای حصول استقلال دست بکار شود و در این حال با انگلیس ها نیز از مسامحه و مدارا کار گیرد.

اگرچه بحث مفصل پیرامون مذاکرات سیاسی با هیئت های هند برتانوی در راویندی، بعداً مسیوری (منصوری) و درنهایت مذاکره طولانی کابل در این مبحث نمی گنجد، اما کوشش میشود درباره اهمیت این مذاکرات و پی آمدهای آن با اختصار به بعضی نکات برجسته آن اشاره گردد:

دور اول مذاکرات در راولپندی:

دوراول مذاکرات به ریاست علی احمدخان بارکزائی (وزیرداخله) باهیئت انگلیسی زیرنظر "سرهملتن گرانت" در راولپندی بتاريخ 26 جون 1919 آغاز گردید. دراولین جلسه سران هردو هیئت با ایراد سخنرانی ها نقاط نظر خود را بیان کردند. گرانت به افغانها اخطار داد تا قبایل را زیر کنترل بگیرند وگفت: با وجود آرزوی حکومت وی برای صلح، برتانیه نمیتواند حوصله بی پایان در برابر تجاوز قبایل نشان داده و از آن تجاهل نماید. این گفته گرانت درارتباط به اعلامیه ای بود که شاه امان الله حین ورود هیئت صلح به هند اشاعه نموده و ازحمایت مردم افغانستان و قبایل سرحدی یاد کرده و گفته بود: دراین فرصت که متارکه برقرار شده، اگر صلح آبرومند بدست آمد و احترام و عزت افغانستان حفظ گردید، از آن چه بهتر و اگر چنان نشد، وی تادم مرگ جهاد را ادامه خواهد داد. علی احمد خان در بیانیه خود به قوانین جدید درهند اشاره کرد که موجب ظلم بر مردم قبایل گردیده و علاوه کرد که حکومت هند به دوستی افغانستان بیشتر نیاز دارد تا دوستی افغانستان با هند، و نیز تصریح نمود که افغانها از دوستی با هند پاداش نگرفته (اشاره به بیطرفی افغانستان درجنگ جهانی اول) واذعان داشت که افغانستان برای صلح درخواستی نداده بلکه برای بار نخست سکرتری خارجه هند پیمای به امیر توسط عبدالرحمن خان نماینده افغانستان در هند راجع به صلح فرستاده بود. او پیشنهاد کرد برتانیه و افغانستان باید در برابر تهدید و نیز همدست شوند.

در جلسه دوم که بتاريخ 29 جولای 1919 دایرگردید، علی احمد خان درباره مشکلات برتانیه از رهگذر قبایل صحبت نمود و علت آنرا خصومت برتانیه با افغانستان وانمود کرد و دراین ارتباط با قانون "بل روالت" اشاره کرد که موجب خراب

شدن روابط افغانستان با برتانیه گردید. گرانت به نوبه خود از روابط قبلی که برتانیه با دو امیر گذشته داشت، یاد کرد و اصرار نمود که باید به همان قرار و ترتیب ادامه داده شود، ولی علی احمدخان برگشت به قراردادهای گذشته را به شدت رد کرد و گفت افغانستان برای استقلال داخلی و خارجی خود پافشاری دارد و نیز از بمباردمان طیارات برتانوی به کابل و جلال آباد یاد کرد که در اثر آن مقبره دو امیر گذشته خساره دیده بود.

بعد از پایان جلسه دوم گرانت به وزیر امور خارجه هند برتانوی اطلاع داد که افغانها تحت هیچگونه شرایطی حاضر نیستند از استقلال روابط خارجی خود بگذرند و نیز افغانها برای تعدیل و تنظیم امور سرحدی سراز نو تلاش دارند و میخواهند وزیرستان و دیگر ساحات قبایلی به افغانستان داده شود و نیز استقلال کامل افغانستان با آرزومندی انتقال خلافت اسلامی به افغانستان ربط دارد.



Image 2. Afghan Peace Delegates led by Sardar Ali Ahmad Khan met Sir A H Grant at Murree, a hill station near Rawalpindi on 8th August 1919 to sign the Treaty of Peace. Source: National Army Museum, London.

در جلسه سوم که بروز 31 جولای دایر شد، گرانت تقاضاهای برتانیه را به طرف افغانی ارائه کرد و علی احمد خان همه آنها رد نمود. در جلسه چهارم (4 آگست) با ارائه طرح معاهده و تعدیلات دوجانبه در متن آن علی احمد خان گفت که بجای "امیر افغانستان" باید "حکومت افغانستان" در معاهده گنجانیده شود به این معنی که معاهده بین دو حکومت صورت گیرد، نه با شخص امیر و نیز باید بعضی عبارات خفت آور که مسئولیت جنگ را بردوش افغانستان می انداخت، از متن معاهده حذف شوند. طرف افغان از بابت تادیه مبلغ یک کرو روپیه امانت امیر قبلی نزد برتانیه یاد کرد و خواهان تادیه آن به امیر جدید گردید و نیز درباره تعیین یک کمسیون مشترک برای علامه گذاری نقاط سرحدی که تا آنوقت مشخص نشده بودند، الی شش ماه تقاضا نمود و از حکومت برتانیه خواست تا از هرگونه اقدام علیه قبایل تا زمانیکه مذاکرات برای معاهده صلح صورت میگیرد، دوری جوید.

علی احمد خان سه شرط ذیل را برای عقد معاهده پیش کرد: 1 - افغانستان و حکومت برتانیه باید دشمن واحد داشته باشند؛ 2 - حکومت برتانیه باید افغانستان را از نظر نظامی تقویه کند؛ 3 - برتانیه تمام قلمرو قبایل را به افغانستان واگذارد تا افغانستان آنها را به ترتیب درست اداره نماید و نیم مصارفی را که برتانیه برای کنترل قبایل تخصیص داده، به افغانستان بپردازد.



گرانت تقاضای فوق را نپذیرفت، اما بعضی تعدیلات را در متن مسوده معاهده متقبل شد و یک نظر جدید را درباره افغانستان اظهار کرد و گفت که: سیاست ما در تمام مدت این بود که به افغانستان همان آزادی را که حالا اساسی میداند، بدهیم. نائب السلطنه هند برتانوی نیز فکر میکرد که زمان اعطای امتیازات فرا رسیده و به لندن اطلاع داد که افغانها برای بدست آوردن استقلال شان با سرسختی تمام اصرار می ورزند و تا زمانی که استقلال شان تأیید نگردد، نمیخواهند به افغانستان برگردند. به همین دلیل بود که گرانت مسئله کنترل امور خارجی افغانستان را توسط برتانیه دنبال نکرد و آماده بود که آنرا به کردار و رفتار آینده امیر در رابطه با دوستی با برتانیه بپذیرد. نائب السلطنه احساس میکرد که: «اگرما حالا از سر آب در میگذریم، شاید بعد از این آب حیات را بدست آوریم»، یعنی او فکر میکرد که با اعطای استقلال در روابط خارجی افغانستان، روزی خواهد رسید که خود افغانها در این مورد از انگلیسها تقاضای همکاری خواهند نمود.

بالاخره در جلسه پنجم بتاريخ 6 آگست گرانت متن معاهده خود را به افغانها ارائه نمود و دو روز بعد (8 آگست 1919) علی احمد خان آنرا امضاء کرد که مشتمل بر مواد ذیل بود: 1 - تأسیس و برقراری صلح؛ 2 - جلوگیری توريد اسلحه از طریق هندوستان؛ 3 - ضبط اعانه باقیمانده و قطع تادیه مستمری به امیر؛ 4 - بعد از سپری شدن شش ماه برتانیه با هیئت افغان روی موضوعات منافع مشترک و تأسیس دوباره روابط دوستی دیرینه مذاکره میکند، مشروط بر اینکه حکومت افغانستان با کردار و اعمال خود نشان دهد که صمیمانه میخواهد دوستی برتانیه را دوباره کمایی کند؛ 5 - پذیرفتن سرحد هند و افغانی طوریکه سابق تعیین گردیده و علامه گذاری آن بخشهایی

سرحد توسط کمسیون برتانوی که تاحال علامه گذاری نشده است.

در حالیکه برتانیه با بی میلی استقلال افغانستان را قبول کرد، مجبور بود به وعده خود وفا نموده و به امید انکشافات آینده که شاید روابط سابق افغان وانگلیس دوباره برقرار گردد، انتظار بکشد. با این امید گرانت حاضر شد تا نامه ای جداگانه بنویسد و آنرا به علی احمد خان بسپارد و در آن تصریح کند که: «در معاهده چیزی وجود ندارد که سبب مداخله در استقلال داخلی و خارجی افغانستان گردد».

اگرچه این نامه در معاهده شامل نبود و گرانت در برابر این سوال که معاهده را نشر میکند، جواب مثبت داد و در عین زمان گفت نامه را نشر نخواهد کرد و اما افغانها میتوانند آنرا طبع و به نشر بسپارند. بر طبق این معاهده قوای برتانوی بروز 14 آگست سپین بولدک و دکه را تخلیه کردند و علامه گذاری سرحد بروز 13 سپتمبر تکمیل گردید. طی مدت مذاکرات صلح از سفیر انگلیس در کابل حافظ سیف الله خبری نبود، در حالیکه او در کابل در تجرید قرار داشت و بعد از اندک مدتی به او اجازه برگشت به هند داده شد. به همین ترتیب هیئت افغانی به کابل آمد و بروز 14 آگست در دربار شاه امان الله باریاب گردید. (برای شرح مزید جریان جلسات دوره اول مذاکرات صلح دیده شود: آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال".... صفحه 151 تا 167)

استاد عزیز الدین وکیلی پولزائی مستند نویس و واقعه نگار کشور در کتاب "فرهنگ کابل باستان" موضوع مهمی را تحت عنوان "امضای آخرین سند استرداد استقلال در کابل" ذکر میکند و می نویسد: «سردار علی احمد خان بارکزائی ناظر امور

داخلیه و سرهملتن گرانت بتاریخ دوشنبه 18 برج اسد سال 1298 هجری شمسی مطابق 14 ذیقعدة الحرام سنه 1337 هجری قمری موافق 10 آگست 1919 میلادی در راولپندی معاهده استرداد استقلال افغانستان را امضاء کردند. بروز های سه شنبه 26 و چهارشنبه 27 اسد سال مذکور بحث و مباحثه در قصر زرافشان (مقام مؤقت نظارت امورخارجیه) کابل بحضور سرقهرمان ملی افغانستان اعلیحضرت امان الله شاه ادامه داشت». پوپلزائی می نویسد: «چون مواد معاهده مطابق به شان و شرف افغانستان بطور دلخواه تمام شد، اعلیحضرت امان الله شاه آن سند مهم را درکابل در قصر زرافشان بتاریخ 28 اسد سال 1298 شمسی [18 آگست 1919م] بقلم خود امضاء نمود. این قلم خود رنگ یادگاری درالماری دارالتحریر شاهی (ارگ دار السلطنه کابل) حفظ گردید. اعلیحضرت غازی بعد از مراسم امضاء، حاضرین دربار سلطنت را مخاطب قرار داده گفت: "بعد ازین اگر امان الله زنده باشد و یا مرده، شما ملت نجیب و غیورافغانستان این روز خجسته را همه ساله بنام عیدملی وخاطره شریف استرداد استقلال کشور جشن بگیرید". (وکیلی، پوپلزائی: "فرهنگ کابل باستان، نشرات وزارت اطلاعات و فرهنگ، چاپ اول 1387ش، جلد دوم، صفحه 873) [قصر زرافشان عمارتی بود که در زمان امیرحبیب الله خان سراج الملت در مقابل هوتل کابل و در جوار دافغانستان بانک فعلی اعمار شده بود و زمانی وزارت دربار و بعداً ریاست مستقل مطبوعات در آن جاگزین بود و در دهه اخیر سلطنت در ضمن تخریب سینمای قدیمی کابل و وزارت معارف و احوالات پارک زرنگار این قصر که درحالت زار قرار داشت، نیز تخریب شد.]

مرحوم غبار که اساساً با جمعی دیگر از بزرگان دولت آنوقت مخالف قبول پیشنهاد متارکه ازطرف انگلیسها بوسیله شاه امان

الله بود، بر ماده پنجم معاهده صلح یعنی پذیرفتن سرحد بین هند و افغانستان که قبلاً تعیین گردیده بود، انتقاد داشت و آنرا یک تخطی بزرگ علی احمد خان از هدایات صریح دولت پنداشته و می نویسد: «علی احمدخان با وجود چنین هدایات صریح، معاهده صلح را به ضرر ملت افغانستان امضاء کرد و اختیار حدود یک کشور غالب را بطرف مغلوب گذاشت [؟] و خود بکابل برگشت»؛ غبار می افزاید: «پیش از آنکه علی احمدخان محاکمه رسمی و محکوم گردد، شاه او را بخواست و حضوراً مورد عتاب قرار داد، ولی آخرین جزایی که برای او تعیین نمود "توقیف" و آنهم در عمارت شخصی اش بود، بعداً علی احمد خان در سال 1921 مورد عفوشاه قرار گرفت و متعاقباً با خواهرشاه ازدواج کرد و در پست های بزرگی مقرر گردید».

(غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، صفحه 776)

در این مورد باید علاوه کرد که شاه امان الله هم میدانست که انگلیس ها به هیچ وجه حاضر نیستند امور قبایل سرحدی را به افغانستان بسپارند و بر حدود سرحدی قبلی تجدید نظر نمایند و حتی احتمال داشت که انگلیسها به همین بهانه مذاکرات صلح و بحث روی استقلال خارجی افغانستان را به نحوی به تعویق اندازند و هیئت با دست خالی مجبور به برگشت به کشور گردد. علی احمد خان توانست با حصول یک نامه از گرانت سندی را بدست آورد که شاه امان الله به استناد آن استقلال کامل افغانستان را رسمیت بخشید و بدانوسیله توانست با اقدامات بعدی زمینه شناسائی رسمی افغانستان مستقل را ضمن اعزام سفارت فوق العاده به کشور های اروپائی عملاً فراهم نماید.

اینکه شاه امان الله بر علی احمد خان قهر و او را در منزلش زیر نظر قرار داد، به احتمال قوی یک تاکتیک سیاسی بود و "با یک تیر دو فاخته را نشان گرفت" یعنی از یکطرف استقلال

کشور را با دست آورد آن معاهده و نامه گرانٹ اعلام کرد و از طرف دیگر نا رضایتی خود را از ماده پنجم معاهده ابراز نمود تا قبایل سرحد را امیدوار سازد که افغانستان از قیام و آزادی آنها حمایت خواهد کرد. شاه با این تاکتیک خواست تا فضای گرم جهاد قبایل را، در صورتیکه برتانیه در مذاکرات بعدی در برابریه رسمیت شناختن کامل استقلال کشور بهانه تراشی نماید، بار دیگر جوش و خروش جهاد مردمان قبایلی را تقویه و برتانیه را از این ناحیه تحت فشار قرار دهد، چنانچه بعداً شاه به همین ترتیب عمل کرد. شاه امان الله در این فرصت نامه امتنانه عنوانی شاه برتانیه نوشت و از شناسائی استقلال کامل افغانستان تشکر کرد، ولی شاه برتانیه از دادن جواب دوری جست.

دور دوم مذاکرات در مسیوری :

دومین دور مذاکرات در 17 اپریل 1920 به ریاست محمود طرزی وزیر امور خارجه افغانستان در مسیوری (منصوری) در دامنه کوه های همالیا آغاز گردید و ریاست هیئت برتانوی را دابس سکرتری خارجه حکومت هندوستان بدوش داشت.



دایس در بیانیه خود بیشتر روی دو موضوع تأکید کرد: یکی تبلیغات افغانها علیه برتانیه و دامن زدن به هیجانات قبایل سرحد و دیگر تقویه سیاست بلشویک ها و آماده ساختن دهلیز برای ماموران مخفی آنها برضد برتانیه؛ اما طرزی موقف افغانها را مبنی بر بیرون شدن از تجرید بیان کرد و گفت که افغانستان میکوشد با سایر ملل مراودات و معاملات آزاد برقرار کند. در جلسه روز دوم مورخ 19 اپریل دایس به هیئت افغانی اطمینان داد که برتانیه استقلال افغانستان را برسمیت شناخته، اما قبل از عقد پیمان دوستی نمیتواند نمایندگی سیاسی افغانستان را در لندن بپذیرد، درحالیکه طرزی برآن موضوع اصرار میکرد و میگفت که افغانستان میخواهد یک تعداد محصلان را غرض تحصیل به آن کشور اعزام دارد و نیز میخواهد اشیای مورد ضرورت خود را مستقیماً از آن کشور خریداری نماید، نه از طریق هند و گفت که افغانستان حاضر است نمایندگی سیاسی برتانیه را در کابل اجازه تأسیس دهد.

در جلسه چهارم (22 اپریل) افغانها برآن بودند که موضوع اخراج اتباع خارجی مخالف برتانیه از افغانستان نباید مطرح بحث شود، زیرا چنین موضوع مغایر با مهمان نوازی اسلامی و اصول بین المللی میباشد. هیئت افغانی به این نظر بود که افغانستان ترجیح میدهد با برتانیه معامله کند، به شرطیکه برتانیه حاضر به قبول خواسته های ما باشد، در آنصورت موضوع روابط با بلشویک ها و نیز پناه سیاسی به مخالفان هندی را میتوان بسهولت حل کرد و اما میخواهیم بدانیم که برتانیه به ما چه میدهد؟ ما هنوز هم برداعیه وزیرستان جدی هستیم و بهتر است امور آنرا به افغانستان واگذار شوید و یا اینکه یک حوزه مستقل و آزاد قبایل را به وجود آورید که به حیث یک حایل بین افغانستان و قلمرو برتانیه باشند و اگر

برتانیه به این خواست ما توجه نکند، هیئت افغانی هند را ترک خواهد کرد. در عین حال طرزی اعتراف کرد که افغانستان 60 نفر مشاور نظامی همراه با 6 عراده توپ را برای کمک به امیربخارا ارسال داشته و در نظر دارد به نیروهای ضد بلشویک در فرغانه نیز کمک نماید و علاوه کرد که اگر وزیرستان به افغانستان واگذارده شود، افغانها حاضرند با برتانیه یک اتحادیه را علیه بلشویک ها امضاء کنند و ترکمانها، بخارا و خیوه را از زیر تأثیر روسها نجات دهند.

در این موقع ادامه مذاکرات به تعویق افتاد تا آنکه بروز 7 جون 1920 باردیگر آغاز یافت، ولی مذاکرات به آهستگی پیش میرفت. بروز 23 جون باز هم موضوع قبایل مطرح شد و حکومت لندن به هند صلاحیت داد به افغانستان اعانه بپردازد، مشروط بر اینکه افغانها با قبایل علیه برتانیه توطئه نکنند و به خارجی هائیکه مخالف هند باشند، پناه گاه ندهند. حکومت هند اما میدانست که افغانها در بدل پرداخت اعانه به کسی اجازه نخواهند داد روابط خارجی آن کشور را کنترل نمایند.

در جریان مذاکرات مسیوری (از 17 اپریل تا 18 جولای 1920) وضع سیاسی منطقه به نفع افغانها تغییر کرد: حکومت جدید ایران هیئتی را برای مذاکره به مسکو فرستاد، بلشویکها آذربایجان را تصرف کردند، مصطفی کمال اقتدار خود را در اناتولیه استحکام بخشید، در عراق عربها قیام کردند و در هندوستان مسئله خلافت و نیز استبداد و سفاکی ها در "امرتسر" مردم را به طغیان و هیجان واداشت و هجرت مسلمانهای هند به افغانستان بیشتر شد. در همین موقع نماینده شوروی "سوریتز" که در کابل بود، از مسکو هدایت یافت تا با افغانستان یک معاهده امضاء کند.

این رویدادهای مهم دابس را معتقد ساخت که روسها میخواهند افغانستان را بر علیه برتانیه تحریک نمایند و بنابراین فکر کرد که موقع آن رسیده تا با افغانستان یک پیمان دوستی را عقد نماید. دابس مسوده معاهده را ارائه کرد و در آن استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و ترتیباتی برای تأسیس قونسلگری گرفته شد. برطبق این مسوده افغانستان باید از مداخله در امور قبایل ماورای سرحد بپرهیزد و فعالیت های ضد برتانوی را در کشور خود اجازه ندهد و برای اینکار برتانیه ابراز آمادگی کرد تا مبلغ 18 لک روپیه به افغانستان معاونت کند و مقدار موادی مورد ضرورت افغانستان را در دسترس قرار دهد، اما وایسرای هند لارد چلمسفورد با این مسوده موافق نبود و نمیخواست با افغانستان در آن فرصت هیچ نوع تعهدی را قبول نماید و یا معاهده را امضاء کند.

در آخرین جلسه بین هردو هیئت بروز 24 جولای 1920 دابس به هیئت افغانی یک یادداشتی را سپرد که مواد آن با مسوده معاهده مشابه بود و عقد معاهده را به آینده موکول کرد. هیئت افغانی بعد از سه ماه مذاکرات خسته کن فقط با ارمغان وعده تصفیه امور بکابل برگشت. در کابل مذاکرات شانرا با "سوریتز" در ماه آگست و سپتمبر ادامه دادند و چون با برتانیه نتوانستند معاهده را امضاء کنند، فوراً با روسیه مسوده معاهده افغان روس را امضاء کرده برای تصویب به مسکو فرستادند که حکومت روسیه حاضر نبود با آنچه در مسوده تذکار یافته بود، آنرا تأیید و تصویب نماید. به این اساس مذاکرات مسیوری چندان به نتیجه نرسید. (شرح مزید: آدامک، مأخذ فوق الذکر...، صفحه 184 تا 195)

دور سوم مذاکرات در کابل:

دور سوم مذاکرات در کابل تحت ریاست محمود طرزی از جانب افغانستان و سر هنری دابس از جانب برتانیه بتاريخ 10 جنوری 1921 آغاز شد. اعضای هیئت افغانی را سردار عبدالرحمن خان مستشار وزارت خارجه، شجاع الدوله امین العسس، جنرال شاه ولیخان، غلام محمد خان وزیرتجارت و میرهاشم خان امین نظام و بعداً عبدالهادی خان داوی تشکیل میدادند.

این دوره مذاکرات بخصوص تحت الشعاع دو موضوع یعنی نفوذ بیشتر روسیه بطرف جنوب و برقرارکردن روابط نزدیک با افغانستان از یکطرف و تبلیغ اینکه "جرمنی دوباره به پا خواهد ایستاد" از طرف دیگر آغاز گردید و درقبال آن حضور بعضی از جمعیت "ترکان جوان" از جمله جمال پاشا که

در کابل حضور داشت و در مورد تربیه نیروهای نظامی افغانستان بادیولت امانی همکاری میکرد و نیز طلعت بیگ و انورپاشا در آسیای میانه فعالیت داشتند، به نفع جرمنی تبلیغ میکردند، نکاتی بود که برتانیه را بسوی مذاکرات مجدد با افغانستان می کشانید تا روابط افغان و انگلیس را بر طبق یک معاهده



تنظیم نمایند و اجازه ندهند تا قونسلگری های روسیه در امتداد سرحد هند تأسیس گردند و نیز برتانیه مثل گذشته بر حاکمیت خود در قبایل ماورای سرحد از جمله وزیرستان ادامه دهد.

دابس مسیر مذاکرات را به چهار مرحله تقسیم کرد که از 20 جنوری آغاز و تا 8 ماه دسمبر 1921 به پایان رسید. در هر مرحله بحث روی نکات مشخص صورت گرفت و در جریان مذاکره در هر دوره جر و بحث های جدی بین هیئت های طرفین جریان داشت که رسیدن بیک نتیجه قطعی را دشوار می ساخت و به همین صورت مذاکرات در مرحله چهارم به بن بست مواجه شد. دابس میخواست از متن دقیق معاهده افغان روس آگاه شود و نیز از نفوذ روسها در افغانستان جلوگیری نماید و طرف افغان اصرار بر آن داشت تا روابط مستقیم با لندن برقرار شود و درمورد قبایل ماورای سرحد با برتانیه به یک تفاهم برسد.

مقارن ورود هیئت انگلیس در کابل، یک هیئت 420 نفری مشتمل بر نمایندگان مردم قبایل ماورای سرحد نیز به کابل رسیدند تا با شاه افغانستان درباره سرنوشت ولایات خود که زیرسلطه انگلیس قرار داشتند و برای آزادی خود مبارزه مسلحانه میکردند، مذاکره نمایند. آنها از دولت افغانستان میخواستند تا درالغای خط دیورند و انضمام آن ساحات به افغانستان اقدام کند، درحالیکه انگلیسها به هیچ قیمت حاضر به قبول این نظر نبودند. لذا شاه امان الله دریک موقف بسیار دشوار قرارگرفت که ممکن نبود درعین زمان به دو هدف یعنی برسمیت شناختن استقلال کامل کشور از طرف انگلیس و برقراری مناسبات سیاسی مستقیم با دولت برتانیه از یکطرف و تلاش برای رهائی قبایل سرحدی از سلطه برتانیه از طرف دیگر نایل آید. به همین دلیل مذاکرات کابل تحت الشعاع همین معضله بسیار طولانی شد و بیش از یازده ماه را دربرگرفت و هرآن خطر قطع مذاکرات متصور بود. تا آنکه بالاخره در آخرین روزها و مذاکره مستقیم دابس با شاه امان الله طرفین به توافق رسیدند و معاهده بین دو کشور بتاريخ 30 عقرب

1300ش (22 نوامبر 1921) تحت عنوان "معاهده فیما بین دولت علیه افغانستان و دولت بهیه برتانیه" از طرف افغانستان محمود طرزی وزیر خارجه و از طرف برتانیه سر هنری دابس رئیس هیئت برتانوی به امضاء رسید.

در ماده اول آن چنین آمده است: «دولتین علیتین برتانیه و افغانستان بالمقابل تمامی حقوق استقلال داخلی و خارجی یکدیگر خودشانرا تصدیق نموده محترم می شمارند»؛ در ماده دوم دولتین عاقدین بالمقابل سرحد هندوستان و افغانستان را برطبق ماده پنجم عهدنامه مورخ 8 آگست 1919 منعقد راولپندی قبول مینمایند. در ماده سوم دولتین قبول کردند تا به تبادل سفر ا درلندن و کابل بپردازند. این معاهده که جمعا دارای 14 ماده و دو ضمیمه میباشد، در ماده چهاردهم آن آمده است که شرایط این عهدنامه از تاریخ امضاء الی سه سال نافذ خواهد ماند و در صورتیکه یکی از طرفین 12 ماه قبل از انقضای سه سال از اراده خود اختتام آنرا تقاضا نکند، واجب التعمیل خواهد ماند.

شاه امان بعداً تصریح کرد که: این یک معاهده دوستی نبوده، بلکه محض یک معاهده روابط همجواری و تنظیم امور مبادلات تجاری بین افغانستان و برتانیه (مسمی به معاهده کابل) میباشد و شاه عقد معاهده دوستی را مشروط بر آن میدانست تا برتانیه با ترکیه با جوانمردی و از روی کرامت پیش آید، با قبایل سخاوتمندانه رفتار کند و پیشامد نیک با مردمان هند بنماید.

به دلیل پافشاری زیاد هیئت افغانی بعد از امضای عهدنامه رئیس هیئت برتانیه عنوانی محمود طرزی نامه ای نوشت به این عبارات: «چون احوال اقوام سرحدی هردو دولتین سبب اندیشه دولت علیه افغانستان است، دوستدار آنمشفق مهربان را

مطلع میداریم که دولت برتانیه خیالات نیک نیتی به تمام اقوام سرحد دارد و به هر طریق نیت دارد که رفتار مروتانه با ایشان میکند، مشروط براینکه از چپاولها [دستبرد] برخلاف اتباع برتانیه دست بردار شوند. امیداست که این مکتوب باعث تسلی و اطمینان خاطر آنمشفق مهربان باشد (امضای سر هنری دابس) مورخ 22 نوامبر 1021- 30 عقرب 1300ش» (متن مکمل معاهده وضمایم به شمول نامه فوق الذکر دیده شود: آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ... صفحه 234 - 245)

غبار در این باره می نویسد: «این معاهده گرچه استقلال افغانستان را تأمین نمود، ولی مشکلات سرحدات آزاد افغانی را حل نکرد و خط دیورند کماکان باقیماند، پس چنانیکه دولت افغانستان باطناً از این قضیه ناراض بود، مردم سرحدات آزاد نیز شاکای بودند و هم انگلیسها عقد چنین قراردادی را بر خود هموار نمیکردند. لهذا در زیر نقاب تشریفات ظاهری، کشیدگی و انزجار دائمی بین دولتین باقیمانده و اقدامات نظامی انگلیس مدتهای دیگر جهت استیلای کامل بر مردم سرحدات آزاد ادامه یافت. همچنین فعالیت آنها در داخل افغانستان بغرض انقطاع رشته هرگونه اتصال مادی و معنوی بین افغانستان و سرحدات آزاد گسترش یافت». (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، صفحه 783)

خلاصه با عقد این معاهده حکومت انگلیس حاضر به شناسائی رسمی دولت مستقل افغانستان گردید و بر طبق آن نمایندگی های سیاسی افغانستان و انگلیس در لندن و کابل تأسیس و شروع به فعالیت کردند و شاه امان الله غازی به هدف عمده و اساسی خود یعنی استرداد استقلال کامل افغانستان قاطعانه نایل آمد و در افق تاریخ کشور سپیده دم عصر جدید پدیدار گشت.

فصل یازدهم

هیئت "سفارت فوق العاده"

تحت ریاست محمد ولی خان دروازی و

شناسائی دیپلماتیک استقلال افغانستان

شناسائی دیپلماتیک افغانستان در سطح جهانی بعنوان یک دولت مستقل و دارای سیاست و اختیار مطلق یکی از اهداف عمده سیاست خارجی شاه امان الله بود که در همان روزاول سلطنت آنرا به صراحت بیان کرد.



جنگ سوم افغان - انگلیس در سال 1919 و معاهده راولپندی که جنگ را در عین سال پایان داد و معاهده صلح پایدار با برتانیه که در سال 1921 [در کابل] به امضا رسید، همه منتج به استقلال کامل افغانستان گردید و حق آنرا در اداره امور خارجی کشور کاملاً اعاده کرد،

حق را که افغانستان بر طبق معاهده گندمک در سال 1879 در نتیجه جنگ دوم افغان - انگلیس به برتانویها واگذار کرده بود.

لودویک آدامک در ارتباط به لزوم شناسائی دیپلماتیک افغانستان به یک نکته مهم اشاره میکند و می نویسد: «برای حصول آزادی واقعی باید آزادی افغانستان توسط ملل جهان شناخته شود و نمایندگان کشورها در پایتخت افغانستان هر قدری که

خواسته باشند، حضور بهم رسانند تا روابط دیپلماتی افغانستان با ممالک خارج برقرار گردد. تثبیت این امر در آنوقت مشکل به نظر میرسید، زیرا تعداد زیاد ممالک جهان شک داشتند که برتانیه دست از افغانستان بردارد و آن را به خود مردم واگذار شود. بنابراین تنها ممالکی همسایه و همجوار که ضد برتانیه بوده و به افغانستان همدردی داشتند چون شوروی، ترکیه و ایران به کمال میل آزادی افغانستان را به رسمیت شناختند و خود را با افغانستان متحد ساختند. معیار موفقیت افغانستان نخست از همه در مساعیش در صحنه دیپلماتی بین المللی بود که این کشور نخواست و آزاد قابلیت تثبیت روابط دیپلماتیک را با کشورهای دور و به خصوص قدرتهای اروپائی حاصل کند». (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، پشاور، 1377، صفحه 84)

برای این وظیفه مهم در یک وقت بسیار حساس که مذاکرات دور اول بین هیئت های افغان و انگلیس در راولپندی در جریان بود، شاه امان الله یک هیئت دیپلماتیک را بنام "سفارت فوق العاده" تحت ریاست محمدولی خان دروازی توظیف نمود تا برای کسب شناسائی استقلال افغانستان به یک تعداد کشورهای اروپائی و امریکا سفر کند و توجه شانرا به برقراری روابط سیاسی و فرهنگی با افغانستان جلب نماید. (درباره فعالیت های محمد ولی خان دیده شود: شهرانی، داکتر عنایت الله شهرانی: "شاه محمد ولی خان دروازی وکیل سلطنت اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی، چاپ اول، 1358)

اعضای این هیئت در آغاز یازده نفر بودند، از جمله: فیض محمد خان ذکریا، عبدالهادی خان داوی، میرزا محمد خان یفتلی، عبدالرحمن خان لودی، محمدگل خان مومند، قاضی سیف الرحمن خان، عبدالحمید خان کمیدان، عزیز الرحمن خان، غلام

جیلانی خان چرخی، خواجه هدایت الله خان، شیر احمد خان و بعضی دیگر که بعد از مواصلت به تاشکند و بخصوص پس از رسیدن به مسکو و افتتاح اولین نمایندگی سیاسی افغانستان در مسکو تعداد اعضای هیئت تقلیل یافت. (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول..، صفحه 788)



شاه امان الله و محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان بعد از اعلام استقلال کشور عنوانی لینن رهبر دولت انقلابی شوروی نامه نوشتند و به شناسائی دولت شوروی پرداختند و در ضمن از ایجاد مناسبات سیاسی و تبادل نمایندگان سیاسی بین دو دولت یادآوری کردند. در عین زمان مکاتیب جداگانه در زمینه به روسای کشورهای جاپان، امریکا، فرانسه، ایران و ترکیه نیز ارسال گردید، در حالیکه کشورهای فوق الذکر به نامه های ارسالی چندان توجه نکردند، دولت شوروی فوری به آن پاسخ دوستانه و مثبت داد و در جواب آن نامه بتاريخ 7 اپریل 1919 اعلامیه استقلال افغانستان را پذیرفت. شاه امان الله متعاقباً در 20 اپریل نامه دوم عنوانی لینن نوشت و از اعزام هیئت سفارت

فوی العاده افغان به شوروی خبرداد که طرف شوروی آنرا خیر مقدم گفت. به این اساس هیئت بتاريخ 28 می وارد تاشکند (مرکز اداری ترکستان روسی) شد و با براوین K. Bravin ملاقات کرد. هیئت به دلیل مشکلاتی که در مورد خیه و بخارا به وجود آمده بود، عده ای از اعضا در تاشکند ماندند و اما محمد ولی خان با دو سه عضو هیئت به مسکور رفت. در آنجا از هیئت افغانی استقبال گرم بعمل آمد و محمولی خان با لینن دیدار کرد و زمینه تبادل نمایندگان سیاسی فراهم گردید. براوین به حیث اولین سفیر رسمی شوروی به کابل آمد. محمد ولی خان تا ماه مارچ 1921 در مسکو ماند و از آنجا در مورد سفرهای بعدی خود به کشورهای اروپائی تماس های لازم با مقامات آن کشورها برقرار نمود و در عین زمان حین اقامت در مسکو معاهداتی با کشورهای ترکیه و ایران امضاء کرد.

محمولی خان توانست در فضای حسن نیت بتاريخ 28 فبروری 1921 (10 حوت 1299ش) معاهده دوستی و مودت بین دو کشور را مشتمل 12 ماده امضاء نماید که البته در ماده دوازدهم آن آمده بود: «معاهده هذا بعد از تائید حکومت های طرفین علینتین معاهدین صورت قانونی خود را حاصل میکند و مبادله تصدیق نامه ها در کابل صورت میگیرد...» (متن مکمل این معاهده دیده شود - آدامک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه: علی محمد زهراء، صفحه 246-249؛ همچنان متن مکمل معاهده افغانستان و ترکیه مشتمل بر ده ماده که بتاريخ 11 حوت 1299ش بین نمایندگان دو دولت در مسکو امضاء شد، در مأخذ بالا، صفحه 250 - 252 دیده شود)

محمولی و هیئت معیتی تلاش زیاد کردند تا در کنفرانس صلح که وارسای پاریس دائر گردیده بود اشتراک نمایند و موضوع استقلال کامل افغانستان را با اطلاع اعضای کنفرانس برسانند

(چنانچه امیر حبیب الله خان عین موضوع را طی نامه مشهور خود از برتانیه تقاضا کرده بود، ولی برتانیه به جواب وقتی پرداخت که امیر موصوف به شهادت رسیده بود و به جایش امیر جوان زمام امور بدست گرفته بود.) اما به دلیل مشکلات ویژه که باید هیئت از طریق کشور آلمان به پاریس میرفت، این فرصت از دست رفت، زیرا حکومت آلمان به دلیلی که اینکار به پیمان بین انگلیس و آلمان لطمه خواهد زد، از اعطای ویژه به هیئت خودداری نمود. تا آنکه بعداً مشکل ویژه حل شد و محمودلی خان از طریق ریگا و وارسا بتاريخ 8 اپریل 1921 به برلین رسید و اعتبار نامه خویش را به حیث نماینده خاص شاه امان الله در سطح کشورهای اروپائی و امریکا جهت اعلام استقلال کامل کشور به رئیس جمهور آلمان فریدریش ابرت تقدیم کرد. محمود طرزی در نامه دیگر عنوانی وزیر خارجه آلمان خواستار همکاری فرهنگی و تجارتي آلمان با افغانستان گردیده بود، از جمله اعزام شاگردان ببراى تحصیل به آن کشور، استخدام اجنیران، معلمین آلمانی، تأسیس یک لیسه، خریداری ماشین و آلات و تثبیت روابط دایمی بین دو کشور بخصوص در ساحه انکشاف معادن و اعمار بعضی فابریکه های صنعتی در افغانستان. آلمانها با وجودیکه علاقمند روابط نزدیکتر با افغانستان بودند، ولی نمیخواستند در چنان موقع حساس و تحمیل شرایط سخت بعد از جنگ موجب بروز مشکلات با برتانیه شوند.

محمودلی خان و هیئت معیتی از برلین جانب روم حرکت کردند و در آنجا با احترام کامل توسط پادشاه ایتالیا و وزیر خارجه آن کشور پذیرفته شدند و آن کشور استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و در مورد تبادلۀ سفرا بین دو کشور توافق صورت گرفت و پیمان بین دو کشور بتاريخ 3 جون 1921 به امضاء رسید. دراین میان لارد کرزن وزیر خارجه برتانیه روابط

افغانستان و ایتالیا را با عکس العمل منفی بدرقه کرد و آنهم به دلیل اینکه هنوز موقف برتانیه در مورد افغانستان معلوم نیست و مذاکرات در کابل جریان دارد حکومت ایتالیا باید انتظار نتایج کنفرانس را را می کشید. وقتی اطلاع موقف لارد کرزن به کابل رسید، وزیر خارجه محمود طرزی با انتقاد شدید موضوع را با هنری دایس رئیس هیئت نمایندگی برتانیه در مذاکرات کابل ابراز داشت که باعث رکود موقت مذاکرات گردید.

هیئت بتاريخ 9 جون 1919 از روم جانب پاریس حرکت کرد و در آنجا از طرف رئیس جمهور و نیز صدراعظم فرانسه مورد استقبال شایان قرار گرفت که در نتیجه بر علاوه شناسائی رسمی استقلال کشور، هیئت توانست پیمان پیمان دوستی و تبادل نمایندگی های سیاسی را بین دو کشور بتاريخ 28 اپریل 1922 (1301ش) به امضاء برساند. بتاريخ 2 جولای هیئت افغانی بطرف نیویارک حرکت کرد تا موضوع استقلال افغانستان و نیز ایجاد روابط سیاسی را با زعمای آن کشور صحبت نماید.

برای توضیح مزید میخوام مطالبی را از کتاب "کشورشاهی افغانستان و ایالات متحده از سال 1828 تا 1973" نوشته لیون پولادا - افغانستان شناس امریکائی اقتباس کنم:

پولادا می نویسد: «شناسائی دیپلماتیک افغانستان در سطح جهانی بعنوان یک دولت مستقل و دارای سیاست و اختیار مطلق یکی از اهداف عمده سیاست خارجی امان الله خان قرار گرفت، آنهم وقتی که او متعاقب قتل پدرش امیرحبیب الله خان در سال 1919 به مقام امارت رسید. جنگ سوم افغان - انگلیس در سال 1919 و معاهده راولپندی که جنگ را در عین سال پایان داد و معاهده صلح پایدار با برتانیه کبیر که در سال 1921 [درکابل] به امضا رسید، همه منتج به استقلال کامل افغانستان گردید و حق آنرا در اداره امور خارجی کشور بطور قطعی

اعاده نمود، حقی که افغانستان برطبق معاهده گندمک در سال 1879 در نتیجه جنگ دوم افغان - انگلیس به برتانویها واگذار کرده بود».

پولادا درباره سفر هیئت به مسکو می نویسد: «وقتی هیئت به مسکو رسید، هم از طرف لینن و هم از طرف چیچرین - کمیسار امور خارجی با تشریفات کامل ملاقات گردید. شناسائی افغانستان علی الفور تعارف شد و رژیم بلشویک اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را برسمیت شناخت. شورویها دراین مقطع از تاریخ شان مایل بودند تا هیجان عمومی جدائی طلبان مسلمان را درامپراتوری آسیای مرکزی خود فرونشانند و کشور های آسیائی را در مبارزه شان علیه برتانیه کبیر بجانب خود بکشانند. شناسائی فوری از طرف اتحاد شوروی اثر بسیار مساعدی بر افغانها بجا گذاشت».

هیئت بعد از مذاکرات طولانی با زعمای روسیه و برقراری مناسبات سیاسی بین دو دولت و توافق روی تبادل سفر، به سفر خود به کشورهای ترکیه، ایران، جرمنی، ایتالیا، فرانسه، امریکا و انگلستان ادامه داد. محمدولی خان و هیئت معیتی درطول این سفر موفق به برقراری روابط سیاسی آن کشورها با افغانستان و همچنان تبادل سفر، البته به استثنای امریکا که هیئت را به سردی پذیرائی کرد و انگلستان که هیئت را پذیرفت، اما تا آنوقت از شناخت استقلال افغانستان طفره رفت.

هیئت در ادامه سفر به اروپا دچار بعضی مشکلات گردید که اساساً از موقف نامشخص برتانیه نشأت کرده بود. پولادا در زمینه می نگارد: «هیئت محمد ولی از مسکو سفر خود را بسوی پایتخت های عمده اروپا ادامه داد و نه تنها در جستجوی شناسائی بود، بلکه در بعضی موارد موافقت کرد تا قرارداد های تجارتی مناسب را با حکومت مختلف امضا کند. در این

ضمن شورویها هیئتی را به کابل فرستاده بودند تا درباره یک معاهده مؤدت و دوستی مذاکره کند. در عین زمان یک هیئت برتانوی از حکومت هند در افغانستان بود و کوشش میکرد تا یک معاهده صلح نهائی را در کابل عقد کند. مذاکرات ایشان به پیچدگی‌ها برخورد کرده بود [به این ترتیب] که راجع به ماهیت و چگونگی معاهده میان حکومت هند برتانوی و حکومت امپراتوری در لندن عدم موافقت قابل ملاحظه وجود داشت: اولی از روی واقعیینی احساس میکرد که باید استقلال کامل افغانستان را تصدیق کند و سیاست دیکته شده از جانب لندن را مبنی بر اینکه افغانستان می‌بایست در داخل ساحه نفوذ برتانیه باقی بماند و از هر گونه نفوذ روسی آزاد باشد، کم اهمیت جلوه دهد. این امر باعث شد که مذاکرات در کابل بیش از آنچه لازم بود، به درازا بکشد. در این ضمن لندن چنان موضع‌گیری کرد که کشورهای دیگر باید از شناسائی استقلال افغانستان خودداری نمایند تا معاهده نهائی افغان - انگلیس به اتمام برسد. بنابراین هنگامیکه برتانیه اطلاع یافت که ایتالیا در شرف امضای یک قرارداد در زمینه روابط تجارتي و قونسل با افغانستان میباشد، وزارت خارجه برتانیه به حکومت ایتالیا احتجاج کرد. در احتجاج ذکر شده بود که برتانیه در شرف تکمیل موافقتنامه ای با افغانستان است که "نفوذ سیاسی برتر و حاکم برتانیه را در آن کشور تصدیق" خواهد کرد».

پولادا می‌افزاید که: «در اثنای مذاکره برای معاهده 1921 افغان - انگلیس، لندن از اعطای لقب "علیحضرت" به امان الله خان امتناع ورزید. آنها همچنان به نماینده جدید خود در هند اطلاع دادند که با وجود ادعای استقلال از طرف افغانستان، هیچ تغییری در وظایف وی روی نخواهد داد. افغانها توقع داشتند که نمایندگانی با لندن مبادله کنند، اما برتانوی‌ها در ابراز موافقت لازم قصداً امروز و فردا کردند و ارسال یک نماینده

وزارت خارجه را به حیث وزیرمختار به کابل به تعویق انداختند. در مذاکرات مربوط معاهده کابل بجای آنکه ماموری از لندن فرستاده میشد، برعکس ازطرف سکرتر امورخارجه هند برتانوی "سر هنری دابیس" ریاست هیئت را بعهده داشت. امان الله خان راساً نامه ای به پادشاه برتانیه فرستاد و او را به حیث یک سلطان و یک برادر خطاب کرد، ولی پادشاه برتانیه جورج پنجم هرگز به این نامه پاسخ نداد».

پولادا در مورد دیدار هیئت افغانی در واشنگتن می نویسد: «بی میلی برتانیه در پذیرش واقعیت استقلال افغانها موقف رسمی امریکائی ها را دربرابر کوشش افغانستان برای حصول شناسائی سخت زیر تأثیر گرفت... اما توقعات هیئت محمد ولی برای یک پذیرائی بسیار مساعد امریکائی خیلی زیاد بود و انتظار داشتند که به حیث نمایندگان یک کشور تازه به استقلال رسیده با گرمجوشی استقبال خواهند شد و ظاهراً حتی آرزوی ترتیب نوعی کمک تخنیکی و امتیازات تجارتي را داشتند که افغانستان را قادر خواهد کرد منابع تجارتي خود را متنوع سازد و در اثر آن انحصار هند برتانوی را درهم شکند».

اما اینطور نشد، چنانچه پولادا می نویسد: «وقتی محمد ولی در پاریس بود، با سفیر امریکا دیدار مختصر نمود تا به او اطلاع دهد که وی به عنوان نماینده خاص افغانستان حامل نامه از وزیر خارجه افغانستان عنوانی وزیر خارجه امریکا بوده است و اظهار داشت که قصد دارد به واشنگتن برود تا استقلال افغانستان را اعلام و مناسبات دوستانه برقرار سازد. اما پیش از پذیرفتن محمد ولی، سفیر امریکا "والس کمبل" به سفیر برتانیه در فرانسه "لارد هاردنگ" تلفون کرد تا تمایل فکری حکومت برتانیه را نسبت به هیئت افغانی معلوم نماید. سفیر برتانیه گفت که حکومت برتانیه فعالیت های این هیئت یا مساعی آنرا در انعقاد موافقتنامه ها با دیگر حکومتات به چشم رضا و

قبول نمی بیند و علاوه کرد که: ما افغانستان را اگرچه به ظاهر مستقل است، هنوز بعنوان کشوری می شناسیم که اندرون حوزه نفوذ سیاسی ما بوده و ما علاقمندیم از هر اقدامیکه بعدم دلبستگی ما به روابط خارجی آن کشور دلالت کند، جلوگیری نمائیم. حقیقت امر اینست که ما امیدواریم رابطه بسیار نزدیکتری را با افغانستان در آینده قریب آغاز کنیم».

پولادا اذعان میدارد: «این پاسخ چنانکه به واشنگتن گزارش داده شد، بدون شک در پذیرائی سرد هیئت محمد ولی در ایالات متحده بی تأثیر نبود. مع الوصف وقتی هیئت در 12 جولای 1921 به واشنگتن مواصلت کرد، وزارت خارجه آن کشور ترتیب تعارفات معمول گمرکی را در بندر نیویارک گرفت و قرار ملاقات با وزیر خارجه "چارلس هیوز" گرفته شد.... هیوز در 20 جولای 1921 با محمد ولی و هیئت او ملاقات کرد؛ محمد ولی نامه وزیر خارجه افغان محمود طرزی را به او تقدیم نمود که در آن ابراز آرزومندی برای برقراری مناسبات دوستانه میان افغانستان و ایالات متحده شده بود. بطور شفاهی محمدولی بر استقلال افغانستان و تمایل آن جهت برقراری روابط دیپلماتیک و تجارتی تأکید گذاشت. هیوز در جواب گفت که او از هیئت نمایندگان حسن استقبال میکند، اما تأسیس روابط دیپلماتیک موکول به فیصله کانگرس است. بنابراین او نمیتواند پاسخی به درخواست محمد ولی در این وقت بدهد». پولادا تصریح میکند که: «این پاسخ مدتها طفره آمیز و عاری از خلوص نیت بود، زیرا هیچ مقررات قانونی وجود ندارد که تأسیس یک پوست دیپلماتیک را به حیث شرط قبلی شناسائی دیپلماتیک لازمی داند».

بهرحال طوریکه پولادا می نویسد: «هیوز در آخر به نامه ای طرزی کتباً پاسخ داد و برای عدم توافق بر تأسیس روابط دیپلماتیک عاجل عین عذر را آورد و اما برای هیئت زمینه

ملاقات با "هاردنگ" رئیس جمهور ایالات متحده را که برایش از روی احتیاط مشوره داده بودند که کاری نکند که تمایل افغانها را به شناسائی تشویق نماید، فراهم ساخت. محمد ولی نامه ای از جانب امیر امان الله خان را به رئیس جمهور "هاردنگ" تقدیم کرد. در این نامه امیر امان الله خان جلوس خود را بر تخت سلطنت اعلان و تمایل صادقانه خویش را برای برقراری روابط دوستانه پایدار میان افغانستان و حکومت ایالات متحده ابراز نموده بود. رئیس جمهور از هیئت اعزامی حسن استقبال کرده و توضیح نمود که امکان تأسیس یک دفتر دیپلماتیک بدون فیصله کانگرس میسر نیست. پس‌انتر هاردنگ نامه ای به عین مفهوم به امان الله خان نوشت.



از راست به چپ: سفیر ایتالیا؛ سفیر برتانيا (همفریز)؛ محمد ولی خان وزیر خارجه؛ براوین سفیر شوروی سوسیالیستی روسیه فدرا تیف؛ عطا الملک سفیر ایران؛ فخری پاشا سفیر ترکیه

پولادا به این نکته اشاره میکند که: «خودمانی سیاستمدارانه گرم و طبیعی که هاردنگ در جریان گفتگو از خود نشان داد، از طرف محمد ولی به حیث پذیرفتن استقلال افغانستان تلقی

گردید و مسئله برقراری روابط دیپلماتیک بعنوان یک مانع قانونی صرف تخنیکی انگاشته شد که ایالات متحده در موقع مناسب آنرا برطرف خواهد کرد..... بهرحال تجارب بعدی در خصوص اینکه آیا ایالات متحده در واقع افغانستان را به رسمیت شناخته بود یا خیر، سردرگمی زیادی را ببار آورد و سرانجام رشته روابط واقعاً گره خورده و جر گردید».

هیئت افغانی پس از سفر واشنگتن به لندن رفت و با وزیر خارجه برتانیه "لارد کرزن" در اگست 1921 ملاقات کرد. کرزن هنگامیکه نائب السلطنه هند بود، یکی از مخالفان سرسخت استقلال افغانستان بشمار میرفت. پولادا می نویسد: «وقتیکه محمد ولی خان با او دیدار مختصر بعمل آورد و کوشش نمود تا درباره پیشرفت مذاکرات کابل گفتگو کند، به او بطور کوتاه و تند اطلاع داده شد که این موضوعی است موکول به مذاکره کنندگان که درباره آن در کابل تصمیم بگیرند. بعد از آن محمد ولی خواستار باریابی بحضور پادشاه جورج پنجم شد تا نامه شخصی امان الله خان را به وی تقدیم نماید. کرزن به او گفت که باید این تقاضا را از "دفتر هند" بکند. محمودطرزی وزیر خارجه افغان در کابل احتجاج خشم آلودی به "سرهنری دایس" که هنوز نماینده برتانوی در مذاکرات بود، نوشت.» (برای شرح مزید دیده شود: پولادا، لیون و پولادا، لیل: "کشورشاهی افغانستان و ایالات متحده از سال 1828 تا 1973"، مترجم: پوهاند غلام صفر پنجشیری، 1999، ویرجینیا - فصل سوم - بخش یکم، از صفحه 46 تا 62)

به همین ترتیب هیئت افغانی از سپتمبر 1921 تا مارچ 1922 دوبار از پاریس، برلین و روم دیدن کرد و به اعزاز و اکرام پذیرائی شدند و در اپریل 1922 حین بازگشت به پاریس پیمان مؤدت بین افغانستان و فرانسه عقد گردید که در نتیجه این سفردوساله و زحمات فراوان هیئت و در راس آن محمولی

خان بالاخره افغانستان با اتحاد شوروی، ایران، ترکیه، ایتالیا و فرانسه و همچنان یک تعداد کشورهای دیگر پیمانهای دوستی امضاء کرد و آن کشورها با افغانستان به تبادل نمایندگان سیاسی پرداختند.

دست آورد این سفر برای شناخت رسمی استقلال کشور یک قدم عمده و بزرگ محسوب میشود و در نتیجه همین سفر بود که انگلیس ها چاره ای نداشتند، جزء اینکه بعد از سه دوره مذاکرات طولانی در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفتند و مجبوره شناخت استقلال کامل افغانستان گردیدند. هیئت "سفارت فوق العاده" بعد از سپری کردن جمعاً در حدود سه سال با وجود کارشکنی های دولت برتانیه با دست آورد بسیار بزرگ یعنی کسب شناسائی رسمی تعدادی از کشورهای اروپائی از استقلال کامل افغانستان و برقراری روابط سیاسی با آنها بتاريخ 11 جوزا 1301 ش (31 می 1922) موفقانه به کابل مراجعت کرد.

ناگفته نماند که یکی دیگر از دست آورد های این هیئت همانا برقراری روابط فرهنگی و تجاری بین افغانستان و کشورهای بزرگ اروپائی بود که برای اولین بار در تاریخ کشور رویدست گرفته شد. هیئت مذکور از شاه امان الله هدایت گرفته بود تا در جوار مذاکرات خود با دول متحابه در ساحه روابط سیاسی به ایجاد روابط فرهنگی و تجاری نیز پردازد. هیئت بر طبق این دستور، آرزومندی دولت مستقل افغانستان را با طرف مذاکره کننده نیز ابراز میکرد و میخواست تا : شاگردان افغان را در مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی بپذیرند، به تأسیس مکاتب و لیسه ها در افغانستان پردازند، افغانستان را با اعزام انجنیران، تکنیش ها و معلمان و همچنان با تهیه ماشین آلات و ضرورت های صنعتی مورد نیاز کمک نمایند و در انکشاف اقتصادی کشور بخصوص در ساحه معادن و تقویه صنایع، این

کشور نو به پا خاسته را یاری رسانند. کشورهای ایتالیا و فرانسه طی این مذاکرات آمادگی خود را فوری ابراز داشتند و اما جرمنی به دلیل مشکلات ناشی از جنگ جهانی اول که دچار بعضی محدودیت های سیاسی گردیده بود، ظاهراً با تأنی به این درخواست های هیئت جواب داد، اما وعده سپرد که آن کشور تا حد ممکن از هیچ نوع کمک در موارد فوق دریغ نخواهد کرد.

دست آورد بزرگ این هیئت در جوار کسب شناسائی استقلال کامل کشور، تحقق یکی دیگر از آرزو های دیرینه شاه امان الله غازی همانا تبادل علمي و فرهنگي بين افغانستان و دیگر ممالک پیشرفته بود که در حقیقت بار اول در تاریخ کشور به ظهور پیوست. بر طبق توافقات و تفاهمات فوق در ساحه فرهنگی و معارف، اعزام یک تعداد شاگردان مکتب حبیبیه به فرانسه و جرمنی در قدم اول و سپس اعزام عده ای از افسران جوان به ایتالیا، روسیه و ترکیه صورت گرفت که تحول بزرگی را برای آینده کشور در قبال داشت، اما با تأسف اکثر این نونهال ها وقتی به ثمر رسیدند که باغبان این باغ از حاصل و ثمر نهال های دست پرورده ای خود بی نصیب و مجبور به ترک وطن شده بود و حاصل آن در دامن نظام بعدی ریخته شد که در مجموع باز هم در خدمت وطن و مردم قرار گرفتند.

پایان کتاب

مختصر پایان کتاب

اکنون با شرحی که طی بخش ها و فصول این کتاب بیان گردید، جای هیچ سؤال، شک و تردید باقی نمی ماند که استرداد استقلال کامل افغانستان "افسانه" نبوده، بلکه یک واقعیت مسلم تاریخی و غیرقابل انکار است که در قدم اول با اعلام جهاد در سه جبهه آغاز گردید و با یک اقدام نظامی موفق در محاذ جنوبی به سرگردگی سپه سالار محمد نادر خان پیشرفت کرد و با پیشنهاد متارکه از طرف انگلیس ها و قبولی آن از طرف شاه امان الله غازی عملیه طولانی و دشوار سیاسی طی سه دوره مذاکره بین هیئت های افغانی و هند برتانوی در راولپندی، مسیوری و کابل ادامه یافت و در عین زمان با اعزام هیئت سفارت سیار افغانی به کشورهای آسیائی، اروپائی و امریکا و برقراری روابط سیاسی با تعدادی از کشورهای استقلال افغانستان از جانب بسیاری آنها به رسمیت شناخته شد و در نهایت با عقد معاهده 1921 در کابل، سپیده دم عصر جدید در افق تاریخ افغانستان پدیدار گشت. اینکه پس از استرداد استقلال کامل کشور و ایجاد روابط سیاسی، فرهنگی و تجارتي با سایر کشورهای جهان چه تحولات عمیق در ساختمان کلی جامعه در ساحات مختلف پا بعرضه وجود گذاشت و افغانستان تحت قیادت یک پادشاه مدبر بسوی تمدن جاری جهان رهنمون شد، موضوع بحث جداگانه است که باید هربخش آن با تفصیل مزید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد و تا جائیکه از این قلم بدرآید، چنانچه تاحال صرف مساعی در نوشتن همچو آثار صورت گرفته است، در صورت بقای عمر - انشاءالله و تعالی - از هیچ نوع تلاش دریغ نخواهد شد.

داکتر سید عبدالله کاظم

سن هوزه - کالیفورنیا (مورخ 30 اکتوبر 2025)

فهرست مأخذ

- 1 - آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، مترجم: علی محمد زهما، چاپ جدید، پشاور
- 2 - آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم"، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1370
- 3 - آدامک، لودویک: "دکشنری سوانح مختصر شخصیت های معاصر افغانستان"، به زبان انگلیسی، چاپ گراس - اتریش
L.W. Adamec: A. Biographical Dictionary of Contemporary Afghanistan, Graz. 1987
- 4 - آدامک، لودویک: سوانح شخصیت های تاریخی افغانستان "Who's Who"، (بزبان انگلیسی)، چاپ گراس - اتریش، 1975
- 5 - ارسال، احمد فواد: "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر [صغیر]"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 22 جنوری 2017
- 6 - امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375
- 7 - ایبک، ظفر حسن: "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت محمد هاشم خان"، مترجم: فضل الرحمن فضل، چاپ دهلی، 1379
- 8-Black's Law Dictionary: 6th Edition, page 1407
- 9- پولادا، لیون: "اصلاحات و انقلاب 1919 - 1929"، ترجمه: داکتر باقی یوسفزی، نبراسکا، 1989

10 - پولادا، لیون: "کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده از 1828 تا 1973"، مترجم: پوهاند غلام صفدر پنجشیری، ویرجینیا، 1999
The Kingdom of Afghanistan and the United States 1828 - 1973, By: Leon B. Poullada, (Published Lincoln: Center for Afghanistan Studies at the University of Nebraska in Omaha and Dageford Publishing, 1995

11 - دوپری، لوئیس: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستن، 1980،

Dupree, Louis: Afghanistan, Edition 1980

12 - رشتیا، سیدقاسم: "افغانستان در قرن نوزده"، چاپ چهارم، پشاور، 1377

13 - زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، جلال آباد، 1391

14 - ستیوارت، ریه تالی: " آتش در افغانستان 1914 - 1929"، بزبان انگلیسی، چاپ دوم، 2000 (مختصر این کتاب را یارمحمد کوهسار کابلی تحت عنوان "جرقه های آتش در افغانستان" از انگلیسی به دری ترجمه کرده که در سال 1380 ش در پشاور به چاپ رسیده است)

Stewart, Rhea Talley: "Fire in Afghanistan 1914-1929", USA, 1973

15 - سیستانی، محمد اعظم: "سرگذشت سیستان و رود هیرمند [هلمند] از 1747 تا 1973" که بار اول در 1990م در کابل چاپ شده و بار دوم در سال 2014 در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین در بیش از 390 صفحه به نشر رسیده است

16 - شهرانی، داکتر عنایت الله: "شاه محمدرولی خان دروازی وکیل سلطنت اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی"، 1385

- 17- طرزی، علامه محمود: خاطرات محمود طرزی "دیدنی ها و شنیدنی ها"، نشرات انستیتیوت دپلماسی وزارت امور خارجه افغانستان، به اهتمام غلام سخی غیرت، کابل، 1389
- 18 - "مقالات محمود طرزی"، گردآورنده: داکتر عبدالغفور روان فرهادی، انتشارات انستیتیوت دپلوماسی وزارت خارجه افغانستان، چاپ دوم، عقرب 1387
- 19 - غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، چاپ تهران و جلد دوم، چاپ اول، ویرجیا، 1999
- 20 - فرهنگ، میر محمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، پشاور، 1373
- 21 - کاتب هزاره، فیض محمد: "سراج التواریخ"، جلد اول، دوم و سوم (بخش اول و دوم)، به اهتمام محمد ابراهیم شریعتی، چاپ جدید، تهران، 1391
- 22 - کاتب هزاره، فیض محمد "سرج التواریخ"، جلد چهارم، بخش اول، دوم و سوم)، ویرایش: داکتر محمد سرور مولایی، انتشارات امیری، کابل، 1390
- 23 - مهاجر افغان: "نادر خان و خاندان او"، پشاور، 2001
- 24 - نائب خیل، عتیق: "قرارداد های افغانستان"، انتشارات آرش، 1379ش - 2000م
- 25 - وزیر، جرنیل یار محمد خان "د افغانستان د خپلواکی او نجات تاریخ"، مهتم: فدا محمد نومیر، پشاور، 1379
- 26 - وکیلی پولزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول و بخش دوم، چاپ اول، کندهار، 1396
- 27- وکیلی پولزائی، عزیزالدین: "نگاهی به تاریخ استرداد استقلال"، کابل، 1368

- 28 - وکیلی، پوپلزائی: "فرهنگ کابل باستان، نشرات وزارت اطلاعات و فرهنگ، چاپ اول 1387ش، جلد دوم،
- 29 - وهاب واصل، صالحه: "کتاب دست نویس عبدالحکیم خان پسر امین المکاتیب"، قسمت پنجم، منتشره پورتال افغان جرمن آنلاین، 14 نوامبر 2014
- 30 - کاظم، داکتر سید عبدالله: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل، 2005
- 31 - کاظم، داکتر سید عبدالله: "'شرحی درباره پیشنهاد متارکه در جنگ سوم افغان و انگلیس" منتشره پورتال "افغان جرمن آنلاین" در چهار قسمت سر از تاریخ 26 اگست 2019
- 32 - کاظم، داکتر سید عبدالله: "بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران"، منتشره افغان جرمن آنلاین، در 18 قسمت، 2017 ؛ همچنان به کتاب "معاهده اب دریای هلمند بین افغانستان و ایران"، نسخه دیجیتالی کتاب در: آرشیف کتابخانه حبیب، قاموس کبیر افغانستان 2023
- 33 - کاظم، داکتر سید عبدالله: "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله سراج الملة والدین"، 2020 - این کتاب فعلاً در آرشیف کتابخانه حبیبه - قاموس کبیر افغانستان در دسترس است و اما بار نخست به سلسله مقالات در 22 قسمت سر از تاریخ 11 دسمبر 2016 تا 8 جنوری 2017 در افغان جرمن آنلاین به نشر رسید.
- 34 - کهزاد، احمد علی: "بالاحصار و پیش آمدهای تاریخی" در دو جلد، بنگاه انتشارات میوند، کابل، 1387ش (2008م)
- 35 - مکروری پاتریک: "شیپور تباهی - چگونه یک قدرت بزرگ نظامی جهان در افغانستان از پا در آمد ؟"، ترجمه پاینده محمد کوشانی، پشاور، 1378

36 - یاورسکی: "سفارت روسیه تزاری به دربار امیر شیر علی خان"، مترجم: عبدالغفور برشنا، طبع بزبان آلمانی 1885، ترجمه چاپ دوم، 2010، انتشارات میوند، پشاور

37 - یوسفزی، سیدال: "نادر چگونه به پادشاهی رسید" (گفته میشود که نام اصلی نویسنده آن سیدقاسم رشتیا است)، چاپ دوم، کابل، 1381

38 - "اسناد و نامه های تاریخی"، گرد آورنده: شهرت ننگیال، چاپ دوم، پشاور، 1377

39 - کارلو ترنزیو، پیر: "رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان"، مترجم: عباس آذرین، تهران، 1359ش

40 - War in Afghanistan, 1879 -80
The Personal Dairy of Major General Sir C. M.
MacGregor
Edited by W. Trousdale, Detroit 1985

آثار منتشره نویسنده کتاب (در مطبوعات افغانی بیرون از کشور)

الف - مقالات:

مقالات از 1990 تا 2007 :

به تعداد 54 مقاله در مجله آئینه افغانستان منتشره جنوب کالیفورنیا، ماهنامه کاروان منتشره شمال کالیفورنیا، جریده در راه صلح منتشره شمال کالیفورنیا، ماهنامه افغان رساله منتشره کانادا، ماهنامه لمر منتشره کانادا، جریده انیس منتشره کانادا، جریده آینده افغان منتشره نیویارک و نشریه اتحاد آزادگان منتشره نیویارک.

مقالات از 2007 تا 2023 :

جمعاً به تعداد بیش از 900 عنوان نوشته ها در وبسایت مشهور "افغان جرمن آنلاین" به نشر رسیده که لست مکمل آنرا با مراجعه به هر نوشته میتوان در آرشیف نویسندگان آن وبسایت زیر نام نویسنده دریافت کرد. (بروی عنوان هر نوشته اگر کلیک شود، متن مقاله باز میشود)

ب - نامه های تحلیلی و پیشنهادها :

- 1 - نامه سرگشاده عنوانی داکتر صاحب محمد یوسف خان در مورد شورای صلح هرات، منتشره جریده در راه صلح (شماره 13، سپتمبر 1994) و مجله آئینه افغانستان (شماره 42، اکتوبر 1994)
- 2 - نامه مشرح به اعضای نهضت وحدت ملی افغانستان پیرامون چگونگی سقوط نهضت (در 14 صفحه)
- 3 - نامه خصوصی بحضور پادشاه سابق، مورخ 7 جون 1997 (این نامه هنوز به نشر نرسیده است)
- 4 - نامه به سومین اجلاس شورای مصالحه و وحدت ملی منعقدہ بن (این نامه بعداً در جریده وفا منتشره پشاور به نشر رسیده است)

- 5 - پیام «جنبش ضد جنگ» (این پیام از طریق رادیو "نقش های جاودان" منتشره شمال کالیفورنیا نشر شد و نیز به تعداد زیاد تکثیر و توزیع گردید)
- 6 - پیشنهاد تحلیلی و مفصل: حل معضله انتقال قدرت و میکانیزم تشکیل یک حکومت مؤقت در افغانستان، مؤرخ 29 جون 1996 (این پیشنهاد ضمناً به حیث ضمیمه در کتاب "افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت" از این قلم زیر نام "پلان صلح نهضت وحدت ملی" درج گردیده است)
- 7 - نامه عنوانی کنفرانس افغانی منعقدہ لاس آنجلس، مؤرخ 5 اکتوبر 2001، درباره معضله ائتلاف «روم» و جبهه متحد شمال و پی آمدهای حمله احتمالی امریکا به افغانستان (این نوشته دو روز قبل از حمله امریکا به افغانستان در کنفرانس مذکور قرائت و مورد مباحثه قرار گرفت)
- 8 - پیشنهاد تحلیلی: صلح پایدار در افغانستان (این نوشته به دری و انگلیسی تهیه شد و در کنفرانس مؤرخ 22 تا 24 نوامبر 2001 منعقدہ اوتاوا - کانادا مطرح بحث قرار گرفت)
- 9 - نامه سرگشاده عنوانی جناب آقای کرزی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، منتشره پورتال «افغان جرمن آنلاین»، مؤرخ اول جولای 2007، در 13 صفحه، (این نامه شخصاً توسط سفیر افغانستان آقای جواد به ایشان تسلیم داده شد)

ج - کتابها و رساله ها (بر علاوه کتاب حاضر):

- 1 - دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، دسمبر 1994 (در 36 صفحه)
- 2 - افغانستان بسوی انفلاسیون سرسام آور، چاپ اول (کالیفورنیا)، فیروزی 1995 (در 71 صفحه)
- 3 - افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت، چاپ اول (کالیفورنیا) جولای 1995، چاپ دوم مارچ 1997 (پشاور) (در 99 صفحه)

- 4 - وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، اپریل 2001 (249 صفحه)
- 5 - طرح حکمتیار و هزار و یک سوال، چاپ اول (کالیفورنیا)، اگست 2001 (در 154 صفحه)
- 6 - جنایات دیروز - دادخواهی امروز، چاپ اول (کلیفورنیا) اکتوبر 1994، چاپ دوم (کابل) جنوری 2006 (ترجمه راپور مقدماتی «پروژه دادخواهی افغانستان» از انگلیسی، در 99 صفحه)
- 7 - زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد - یک بررسی تحلیلی و تاریخی، چاپ اول (کابل)، نوامبر 2005 (در 602 صفحه)
- 8 - هرات - از قیام حوت تا امروز (با ذکر مختصر از پیشینه های تاریخی)، چاپ اول، کالیفورنیا، اکتوبر 2011 (در 496 صفحه)
- 9 - قیام تاریخی مردم هرات - 24 حوت 1357، چاپ اول، کالیفورنیا، 2013 (در 90 صفحه)
- 10 - زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام (1310 تا 1357)، در سه جلد، جمعاً 1321 صفحه، چاپ اول، کابل، 1398 (2019)
- 11 - رویدادهای عمده در دورهٔ صدارت شاه محمودخان غازی (از 1325 تا 1332ش)، کالیفورنیا، جنوری 2020، (در 423 صفحه)
- 12 - نشیب و فراز خانواده سردار یحیی خان از تبعید تا سلطنت، چاپ اول، پشاور، 2023، (در 801 صفحه - سائز کلان)

کتابهای آماده چاپ:

- (این کتابها به سلسله در وبسایت افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده اند، ولی در نظر است عندالموقع به حیث کتاب مستقل نیز چاپ شوند)
- 1 - درسی که باید از گذشته آموخت! - انتخابات ریاست جمهوری 2009 به استناد کتاب کای آیدی
 - 2 - باز نشر: رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303
 - 3 - اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان

- 4 - اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة به استناد سراج التواریخ و مأخذ دیگر
- 5 - شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از چهارم تا هشتم ثور 1357
- 6 - بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (این کتاب در مرکز دیجیتال سازی کتاب - افغان جرمن آنلاین در سال 2017 به چاپ رسیده است)
- 7 - مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان
- 8 - مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه 1303
- 9 - نگاه گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان
- 10 - موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور
- 11 - شاه امان الله غازی بانی تحول در زندگی زن افغان
- 12 - استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی است
- 13 - چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد انگلیس ها را مبنی بر متارکه قبول کرد؟
- 14 - مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان

معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب

داکتر سید عبدالله کاظم در 15 جدی 1320 شمسی (5 جنوری



1942) در چارباغ - شهر کابل در یک خانواده سرشناس چشم به جهان گشود، بعد از فراغت از لیسه حبیبیه و پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل در سال 1963 شامل کدر تدریسی آن پوهنخی گردید. در سال 1971 پس از اخذ درجه دوکتورا در «رشته اقتصاد و علوم اجتماعی» از اطیش (ویانا) به کشور عودت کرد و به حیث استاد در پوهنخی

اقتصاد پوهنتون کابل مجدداً شروع به تدریس نمود. در سال 1973 به رتبه علمی "پوهندوی" ارتقا کرد و نخست به حیث آمر دیپارتمنت اقتصاد تصدی (رشته صنعت) و سپس از 1974 تا 1978 به حیث رئیس آن پوهنخی ایفای وظیفه کرد. بعد از کودتای ثور با جمعی از استادان به تشکیل «حزب وحدت ملی افغانستان» پرداخت و متعاقباً با تعدادی از اعضای مؤسس آن حزب توسط حکومت خلقی - پرچمی گرفتار و برای مدت 19 ماه در پلچرخ زندانی شد. بعد از رهائی از زندان در اپریل 1980 به حیث آمر بانک ملی افغان به لندن رفت، ولی از اشغال رسمی وظیفه خودداری کرد و پس از دو ماه نخست به جرمنی و بعد به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. او از اواخر 1981 تا اکنون به ایالت کالیفورنیا در شهر «سن هوزه» اقامت دارد.

داکتر کاظم در مدت اقامت در وطن بر علاوه وظایف رسمی و عضویت در چندین کمیته علمی، دوبار به حیث پروفیسور مهمان به جرمنی دعوت شد و نیز در یک تعداد کنفرانسها و محافل علمی در خارج کشور اشتراک نمود و آثار و کتب زیاد تألیف کرد، موصوف در سال 1974 در ازای خدمت به معارف، بخصوص

تطبیق موفقانه سیستم «سمستر و کریدت» در پوهنخی اقتصاد از طرف رئیس جمهور محمد داؤد (شهید) مقتدر به اخذ مدال عالی معارف گردید.

داکتر کاظم در ایام هجرت در سال 1981 عضو مؤسس انجمن مهاجرین افغان در شهر فرانکفورت - جرمنی، در 1982 عضو مؤسس انجمن فرهنگی افغانها در پورتلند (ایالت اوریگان) و از 2006 تا اکنون عضو مؤسس و رئیس انجمن «سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفورنیای شمالی» بوده است. موصوف در سال 1993 حرکت سیاسی بنام «نهضت وحدت ملی افغانستان» را آغاز کرد و در سال 1994 به حیث «منشی عمومی دارالانشای» آن انتخاب گردید که متأسفانه این نهضت بنا بر انگیزه هائی در سال 1996 از هم پاشید.

داکتر کاظم به حیث تحلیلگر مسائل افغانستان در حدود 500 تحلیل سیاسی را در رادیوها و تلویزیونهای افغانی و غیر افغانی خدمت هموطنان تقدیم کرده و نیز جمعاً بیش از 1100 عنوان مقاله تا ایندم در مدیای افغانی بیرون کشور به نشر سپرده است. علاوه بر بعضی پیشنهادها برای آینده کشور که در مواقع مهم ارائه داشته، به تعداد 26 عنوان کتاب نیز نوشته که 12 کتاب آن چاپ شده و تعداد دیگر کتابها بطور دیجیتالی به نشر رسیده و در کتابخانه حبیبیه مربوط قاموس کبیر افغانستان (ویبسایت افغان جرمن آنلاین) قابل دسترسی میباشند.

داکتر کاظم در 8 ثور سال 1344 (1965) با محترمه راضیه مستمندی ازدواج کرد و دارای یک پسر و دو دختر میباشد - هریک محترمان مژگان کاظم حیدر (مدیره در مقر مرکز مطالعات "ناسا - اداره ملی فضائی امریکا" در شمال کالیفورنیا)، سید وحیدالله کاظم (معاون رئیس پولیس شهر "سنتا - کلارا" در شمال کالیفورنیا) و داکتر حلیمه کاظم (پرفیسور در دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون "سن هوزه - کالیفورنیا") و جمعاً شش نواسه - دو پسر و چهار دختر که همه در شمال ایالت کالیفورنیا - امریکا زندگی میکنند.

Afghanistan from Protectorate to Complete Independence



By: Dr. Said Abdullah Kazem
Former Professor of
Faculty of Economics
Kabul University



